

مطالبے تحلیلے تحقیقے دریاب

ایران

سالانہ ۴۵ ہزار نفر در ایران از آلودگی هوایی میزند



مطالبع تحلیله تحقیقے درباب

اپیڈا

تألیف و گردآوری:

آکادمے علوم اجتماعے عبداللہ اوجلان

مطالبي تحلیلی - تحقیقی در باب
ایران

تألیف و گردآوری/ واحد فارسی آکادمی علوم اجتماعی عبدالله اوجالان
۱۳۹۳ ش. ۵ ص. ۱۲۴

ویرایش، حروف چینی و صفحه آرایی:
واحد فارسی آکادمی علوم اجتماعی عبدالله اوجالان
چاپ اول: چاپخانه آزادی ۲۰۱۴ م. / ۱۳۹۳ ش. ۵

فهرست

- درباره کتاب ۴
- آینده‌ی روشن ایران و بازیابی نقش تاریخی‌اش در خاورمیانه
- در سایه یکپارچگی عناصر مدرنیته دموکراتیک ۵
- تاریخ تمدن دموکراتیک در ایران ۱۰
- زمینه‌های تاریخی و فکری استحاله فرهنگی در ایران ۳۳
- نگاه کالاگونه نظام خسروانی ایران به زنان ۴۲
- سیاست وابسته‌سازی بی‌وقفه جوانان و جوان‌کشی نظام ۵۷
- کاپیتالیسم حریص زندگی و محیط زیست را می‌بلعد
- تراژدی محیط زیست در ایران ۸۷
- منطق سودپرست اقتصاد ایران ۱۰۳
- سازناکوک نظام آموزشی در ایران ۱۲۰

درباره کتاب

این کتاب دربرگیرنده مطالبی تحلیلی و تحقیقی مختصر درباره تاریخ تمدن دموکراتیک در ایران، همچنین رویکرد استحاله فرهنگی نظام، مسایل اجتماعی به‌ویژه مسایل مربوط به زنان و جوانان، محیط زیست، سیستم اقتصادی و آموزشی ایران در گذشته و به‌خصوص در حکومت جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. در نوشتن این کتاب کم‌حجم از منابع گوناگونی استفاده و در بسیاری موارد، مطالب عیناً نقل شده است؛ به‌ویژه در بخش "تاریخ تمدن دموکراتیک"، از شماره ۶۹، آخرین شماره‌ی مجله ولات آزاد ارگان حزب حیات آزاد کردستان، مطالب فراوانی نقل شده است. چرا که یکی از اهداف نوشتن این کتاب، گردآوری مطالبی پیام‌دهنده و تحلیلاتی تازه در باب مسایل مهم تاریخی، سیاسی، اجتماعی و... ایران و شرق کردستان می‌باشد تا در نتیجه آنها بتوان برای معضلات موجود در جامعه ایران، پروژه‌ها و راهکارهایی را جستجو و ارایه نمود. با آگاهی بر اینکه این مطالب، مختصر می‌باشد، اما امید آن است که با تحقیقات فراوان‌تر و ژرف‌تر بتوان در چاپ‌های آتی، در مورد بسیاری مشکلات عمیق جامعه‌ی ایران، راه‌حل‌ها و رهیافت‌های دیگری را نیز ارایه نمود و در آگاه‌سازی و سازماندهی جامعه با تمامی اقشار و تنوعات هویتی‌اش گام‌های موثرتری را برداشت. در واقع، هدف نهایی، رهایی آگاهانه از تخریبات محشرآور عناصر "بیشینه سود، صنعت‌گرایی و دولت - ملت" مدرنیته کاپتالیسم حاکم‌فرما بر نظام جهانی بوده و برقراری مدرنیته آلترناتیو مدنظر ملت دموکراتیک، مدرنیته‌ی دموکراتیک است. اقتصادی که از انحصارگری رهایی یافته، اکولوژیی که بیانگر سازگاری با محیط‌زیست است، و فناوریی که دوست طبیعت و انسان می‌باشد، پایه‌های نهادین مدرنیته دموکراتیک و بنابراین ملت دموکراتیک است.

واحد فارسی آکادمی علوم اجتماعی عبدالله اوجالان

آینده‌ی روشن ایران و بازیابی نقش تاریخی‌اش در خاورمیانه در سایه یکپارچگی عناصر مدرنیته دموکراتیک

برگرفته از کتاب بحران تمدن در خاورمیانه و رهیافت تمدن دموکراتیک اثر عبدالله اوچالان

[در طول تاریخ] بر مسایل دینی‌ای که اقوام در درون خویش داشتند، مسایل مذهبی نیز افزوده گشت. وعده‌های برادری، یکپارچگی و صلحی که ادیان می‌دادند، در برابر منافع مادی دارای تأثیری محدود بود. روند طبقاتی‌بودنی که در جامعه پدید آمده بود، مدت‌زمان بسیاری بود که همان اقوام را به حالت کلافی از مساله و ستیزه درآورده بود. در قبیله بسیار کوچک و در خودفروبرسته‌ای همچون یهود و در زمانی که هنوز موسی در قید حیات بود، منجر به ستیزه‌های بسیار شدیدی بین نزدیک‌ترین خویشاوندان او شده بود. کشمکش‌های بین برادر و خواهر موسی، یعنی هارون و مریم، امری جالب توجه است. عیسی ابتدا موسویان محروم را مورد خطاب قرار می‌داد. معاویه حتی پیش از وفات محمد آغاز به برتری‌جویی و منازعه‌خاندانی علیه اهل بیت نموده بود. در اسلام، بعدها خوارج جهت رهنیدن خلافت دو رأسی و حتی سه رأسی از دست علی، معاویه و عمروعاص، تصمیم به کشتن [آن‌ها] گرفتند. سپس یزید ابن معاویه، برگزیده‌ترین اولاد اهل بیت را در صحرای کربلا با قساوت تمام سر برید. هر خلقی که به اسلام می‌گروید، هم در درون خویش و هم بین خود و دیگران، مسایلی بهمن‌آسا را به همراه می‌آورد. تمدن ریشه‌دار ایران درصدد برآمد تا با ایجاد مذهب تشیع، به شکست در برابر اعراب اسلامی پاسخ دهد. بیگ‌های سلسله‌های سلجوقی و عثمانی ترک‌تبار، منافع‌شان را در سنت استیلایافته اسلامی یعنی تسنن یافتند. ترکمن‌ها به‌مثابه قشری محروم، اکثراً تشیع و علویت را برگزیدند. انشعاب مشابهی در میان کوردها نیز پدید آمد. بیگ‌های صاحب‌قدرت، به تسنن گرویدند و مزدوری جهت سلاطین عرب و ترک را سرلوحه قرار دادند، قشر محروم و شرافتمند نیز علوی گشته و زرتشتی باقی ماندند.

بعد از اسلام عرب و ترک، سومین قشر مهم الیت اشرافی قدرت، خاستگاهی ایرانی-فارسی داشت. جنبش مخالف ایرانی-فارسی‌الاصلی که با ایده و اعتقاد پایبندی به سنت اهل بیت و دوازده امام در برابر سنت اسلام سنی عرب و ترک تشکیل شده بود، از امویان بدین سو همیشه

حملاتی را صورت داده‌اند. در برابر سلطنت اموی و عباسی که در درون بروکراسی‌شان نیز پرنفوذ بودند، پی‌درپی در داخل و خارج قیام‌هایی را ترتیب دادند. پس از تجربه قدرت‌های منطقه‌ای بسیار، در سال ۱۵۰۱ با پذیرش رسمی مذهب تشیع، سعی نمودند نظام امپراطوری کهن ایران را بازسازی نمایند. این امپراطوری که به رهبری آذری‌های ترکمن‌الاصل و فارس‌های شیعه برقرار شد، بعدها به‌ویژه با سلاطین ترک عثمانی وارد درگیری‌های پی‌درپی گردید. این درگیری‌ها که با هدف دستیابی مجدد به هژمونی‌ای صورت می‌گرفتند که در خاورمیانه از دستشان خارج گشته بود، هر دو نیرو را نیز فرسوده ساخت و منجر به نیروگرفتن هژمونی اروپایی (سده‌های ۱۶ الی ۱۹) گردید. هرچند قدرت‌های شیعه موقعیت خویش را علیه قدرت‌های سنی تعیین نموده بودند، اما تعریف این‌ها به‌عنوان شکل دیگری از «ضد اسلام»، صحیح‌تر خواهد بود. تنها تفاوت‌شان این است که سنت علوی و اهل بیت را بیشتر مورد سوءاستفاده و استعمار قرار می‌دهند. تا زمانی که علویت به‌عنوان «قدرت‌ستیزی، تمدن‌ستیزی و تمدن دموکراتیک» نمایندگی نشود، همه نوع ساختارندگی‌های قدرت‌محوری که به‌نام آن ایجاد شوند، جز شکل دیگری از «ضد اسلام» بیانگر معنای دیگری نخواهند بود.

روشنفکران ایرانی که در خاورمیانه بیشتر از همگان به اندیشه مدرنیستی مشغول هستند، قادر نشده‌اند از ایجاد یک تشیع مدرنیستی آن‌سوتر روند. اسلام سیاسی یک ایدئولوژی ملی‌گرایانه است که بر الیگارشی‌های دولت-ملت دو‌یست ساله اخیر نقاب زده است. جمهوری اسلامی ایران، به شکل بسیار جالبی این واقعیت را نشان می‌دهد. اسلام شیعی، از سر تا انتهایش ملی‌گرایی ایرانی است؛ ایدئولوژی هژمونیک سنت امپراطوری ایران است. اما اسلام به‌منزله تاریخ و فرهنگ اصیل [یا آرژینال]، هم متفاوت است و هم حائز اهمیت. ممکن نیست بدون تحلیل اسلام موجود در بطن این واقعیت، بتوان فرهنگ خاورمیانه را تحلیل نمود، متمایز ساخت و برخی رهیافت‌ها را جهت مسایل آن پدید آورد. یک دریای عظیم فرهنگی است که هنوز وظیفه تحلیل آن به‌جای آورده نشده است. تاریخی که اسلام (از بدو ظهور خود تاکنون) و در رأس آن حضرت محمد را به‌عنوان عنصری دموکراتیک از «اسلام به‌منزله عنصری قدرت‌گرا» تفکیک می‌نماید، و بر همین مبنا تاریخ خلق‌ها و موجودیت‌های بومی و منطقه‌ای، در انتظار

^۱ برخی خاندان‌های ایرانی در درون بروکراسی نظام خلافت صاحب نفوذ بودند. به‌عنوان مثال خاندان برمکی از ابتدای خلافت عباسیان در کارهای مهمی گماشته شده بودند. از جمله جعفر برمکی که وزیر هارون الرشید بود.

بازنویسی مانده‌اند. اقدام به نگارش تاریخ اجتماعی از طریق این پارادایم، در امر روشن‌سازی روزگار کنونی ما دارای ارزشی بالا و قطعی می‌باشد. هر اندازه همان تفسیرها در مورد یهودیت، مسیحیت و آیین زرتشتی (سنت‌هایی همانند مانویت نیز مهم هستند) انجام گیرد، فرهنگ خاورمیانه می‌تواند به گونه‌ای نزدیک به صحت و راستی تحلیل گردد و این امر راهگشای غنای معنایی آن خواهد شد.

مهارتی که عجم‌ها از زمان تمدن پارس بدین سو در هنر قدرت کسب نموده‌اند را در دوران مدرنیته بر مبنای مزدوری هرچه بیشتر توسعه داده‌اند. می‌توان گفت در امر کاربست مختلط فریب‌کاری‌های تمدن و اغواگری‌های مدرنیته (ملی‌گرایی شیعی)، قادر به رقابت با چینی‌ها می‌باشد. در حالی که چینی‌ها وحشی‌ترین کاپیتالیسم را جلا زده و به نام «کمونیسم» عرضه می‌نمایند، مدرنیست‌های ایرانی چنان بی‌حیا هستند که بی‌شرمانه بت دولت-ملت ساخته دست کاپیتالیسم را به عنوان روح‌گرایی عظیم، تحت نام «جمهوری اسلامی» ارایه می‌نمایند. ایران با وضعیت مشخص امروزین خویش در حکم «چشم اسفندیار»^۲ نظام گلوبال است و به احتمال بسیار وضعیتی همانند عراق به خود خواهد گرفت. علی‌رغم اینکه همانند سایر دولت-ملت‌های منطقه، باز نمودگر فاشیسم نهادینه شده است، با استفاده از ضعف‌های هژمونی‌گرایی ایالات متحده-اروپا عمرش را طولانی می‌نماید. اما همانند سایر نمونه‌ها در چنگال بحران قرار گرفته و پتانسیلی را که ممکن است منجر به وضعیت کائوتیکی همانند عراق شود، بیش از حد در خود حمل می‌نماید.

مسائل موجود در جامعه ملی فارس و یا ایران، از تمدن‌های تاریخی و اقدامات دوپست ساله اخیر مدرنیته کاپیتالیستی ناشی می‌شوند. در ایران، یک سنت تمدنی وجود دارد که از سه مشتق ایدئولوژی کاهنی سومریان نیز تأثیر پذیرفته است. هرچند سنت زرتشتی و میتراپی هویتی اُرژینال را تشکیل داده‌اند، اما توسط مشتق اسلامی بی‌تأثیر شده‌اند. مانویت که به عنوان سنتی از «موسویت، عیسویت و مکتب فلسفی یونان» پدید آمد، نتوانسته است در مقابل ایدئولوژی رسمی تمدن مؤثر واقع افتد. به عبارت صحیح‌تر نتوانسته از تغذیه سنت عصیانگری و قیام فراتر رود. ایران، سنت اسلامی را به مذهب شیعه دگرگون ساخته و این مذهب به عنوان ایدئولوژی تمدن

^۲ zayif karni : نقطه‌ی ضعیف، نقطه‌ی آسیب‌پذیر، پاشنه‌ی آشیل / چشم پهلوان رویین‌تن شاهنامه یعنی اسفندیار، تنها نقطه‌ی آسیب‌پذیر او بود که سرانجام در جنگ با رستم همین نقطه‌ی ضعیف موجب کشته‌شدن او گردید.

دوران اخیر تطبیق‌دهی شده است. در روزگار ما نیز عناصر مدرنیته کاپیتالیستی را از صافی شیعه می‌گذرانند (همانند شکل مدرنیستی کنفوسیوسیسیم چین)^۳ و سعی بر مدرن‌شدن دارد.

جامعه ایران هم از نظر اتنیکی و هم دینی به حکم خصوصیات چندهویتی‌اش، دارای فرهنگی غنی می‌باشد. میزبانی تمامی هویت‌های ملی و دینی خاورمیانه را برعهده دارد. از اینکه هویت‌های کثیر را صرفاً با توسل به هژمونی‌های ایدئولوژیک ملی گرایانه یا دین‌گرایانه در یک جا ننگه دارد، دچار دشواری و زحمت می‌گردد. شکلی از ناسیونالیسم دین‌گرا و نژادگرا را به شیوه‌ای بسیار ظریف اجرا می‌نماید. از طرف دیگر در حالی که مدرنیته کاپیتالیستی را اجرا می‌نماید، هنگامی که به نفعش باشد، از توسل‌جستن به تبلیغات آنتی‌مدرنیستی نیز دوری نمی‌جوید. در زمینه ذوب‌کردن و استحاله پیشرفت‌های انقلابی و دموکراتیک در درون فرهنگ تمدن سنتی مهارت یافته است. برقرارسازی استادانه یک رژیم دسپوتیک، مطرح است. در صدر پُرتنش‌ترین دولت‌ها و جوامع خاورمیانه که ساختاری آکنده از چالش دارند، جای می‌گیرد. هرچند منابع نفتی‌اش راه بر انعطاف نسبی تنش‌هایش می‌گشاید، اما موجودیت دولت - ملت‌گرای ایران، در مساعدترین موقعیت جهت فروپاشی قرار دارد. ناسازگاری‌هایی که با بازیگران اصلی مدرنیته کاپیتالیستی یعنی ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا دارد نیز در این امر بسیار مؤثر می‌باشد.

هنگامی که نظریه مدرنیته دموکراتیک در زمینه مسایل اجتماعی ایران به گونه‌ای ماهرانه اجرا شود، می‌تواند راهگشای نتایج مهمی در جهت حل مسایل گردد. علی‌رغم همه تلاش‌های مرکزیت‌گرایانه خود، انگار در پس آن یک «ایران فدرال» نیز جریان دارد. هنگامی که عناصر تمدن دموکراتیک و عناصر فدرالیست (آذری‌ها، کُردها، عرب‌ها، بلوچ‌ها و ترکمن‌ها) گرد هم آیند، پروژه **کنفدراسیون دموکراتیک ایران** می‌تواند معنا یافته و به راحتی به یک مرکز جاذبه تبدیل شود. جنبش آزادی‌خواهی زنان و سنت‌های کمونال نیز در چارچوب این پروژه نقشی

^۳ منظور کاربست مدرن آیین کنفوسیوس در سیاست است. کنفوسیوسیسیم تنها یک مکتب فکری نیست؛ بلکه یک ایدئولوژی است که میان دولت مدرن و فرمان آسمانی پیوند ایجاد می‌کند و بدین ترتیب تداوم حیات می‌یابد. خط سیر تاریخی آیین کنفوسیوس از سال ۵۵۱ پیش از میلاد، یعنی دوران سلسله جی، شروع می‌گردد و تا امروزه نیز ادامه دارد. تربیت مردان جوان. کارمندان خردگرا. باور به سلسله‌مراتبی که هر کس در آن پایگاهی دارد و به بالاتر از خود احترام می‌نهد از جمله مبادی کنفوسیوسی هستند. تلاش بر کسب سعادت و رفاه ملی و فردی که بر مبنای آیین و مذهب باشد را می‌توان نوعی کنفوسیوسیسیم نامید.

مهم خواهند داشت. آینده روشن ایران و بازیابی نقش تاریخی اش در خاورمیانه، تنها در سایه یکپارچگی با عناصر مدرنیته دموکراتیک (جامعه دموکراتیک، اقتصادی و اکولوژیک) و برداشتن گامی نوین می‌تواند میسر گردد. پتانسیل جامعه ملی ایران، به اندازه کافی جهت این کار نیرومند است و در عین حال واقعیت ملت دموکراتیک ایران نیز این امر را ضروری می‌گرداند.

تاریخ تمدن دموکراتیک در ایران

تاریخ زندگی خلق‌های ایران، یعنی شرح حیات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فکری و هنری این خلق‌ها و مقاومتی که در برابر شاهان و حاکمان دوران خود انجام داده‌اند، تاکنون با روش علمی مورد تحقیق و پژوهش قرار نگرفته است و مورخان و صاحب‌نظران در راه تدوین تاریخ زندگی اکثریت مردم این سرزمین، قدم موثری برنداشته‌اند. به حکایت کتب و آثار تاریخی، تا قبل از پیشرفت علوم اجتماعی، به‌ویژه علم جامعه‌شناسی، اکثریت قریب به اتفاق مورخان ایرانی و خارجی، به اوضاع اجتماعی و اقتصادی توده مردم توجهی نداشتند. زیرا هدف آنها تامین زندگی فردی بوده و برای حصول این منظور، نیروی فکر و قریحه خود را در اختیار ارباب قدرت می‌گذاشتند و به خصوصیات زندگی اکثریت مردم - که طبقه شمر و فعال جامعه را تشکیل می‌دهند - توجه نمی‌کردند.

از این‌رو، قبل از هر چیز باید به این نکته اشاره‌ی داشته باشیم که برخلاف آنچه که به ما نشان داده می‌شود، تاریخ ایران، تاریخ تمدن دولتی نبوده، بلکه تاریخ تمدن دموکراتیک است. یعنی تاریخ ایران، تاریخی نیست که با هخامنشیان، سلوکیان، اشکانیان و... شروع شده باشد و با افشاریان، قاجاریان و پهلویان و جمهوری اسلامی تا به امروز رسیده باشد. متأسفانه آنچه که به ما گفته شده این است که همیشه در ایران شاه حاکمیت داشته و از آغاز تاریخ ایران، وجود دولت‌های مقتدر باعث انسجام و یکپارچه‌گی آن شده و در سایه این حکومت‌هاست که ما توانسته‌ایم به شکوه و عظمت برسیم؟! مواردی از این دست را برای فریب و انحراف ذهنیتی در جامعه به مردم عرضه می‌نمایند. اما واقعیت امر به این صورت نبوده و لازم است که تمدن دولتی پای خود را از تاریخ خلق‌های ایران پس کشیده و دوباره تمدن دموکراتیک که دربرگیرنده هویت تاریخی همه خلق‌های ایران است جریان یابد.

زاگرس؛ آغاز تمدن دموکراتیک

قبل از هر چیز باید این را بگوییم، وقتی که از فرهنگ و تاریخ ایران بحث به میان می‌آوریم در حقیقت، بحث ما درباره زاگرس است. البته البرز هم رشته کوهی جداگانه نیست و

بخشی از زاگرس به شمار می‌آید. زیرا همان فرهنگ در آنجا هم حاکم است. نقش سلسله کوه‌های زاگرس در به‌وجود آمدن تمدن در سرزمین ایران که به فلات ایران شهرت دارد، نقشی حیاتی است. به ویژه فرهنگ و تمدن به‌وجود آمده در زاگرس مرکزی که شامل مناطق لرستان می‌باشد. بعد از نهادینه شدن فرهنگ آریایی در هلال حاصلخیز و کسب نیروی لازم جهت گذار، از مرزهای جغرافیایی به سوی ایران، افغانستان، هند و ترکمنستان جاری می‌شود. نخستین نشانه‌های این فرهنگ هفت هزار سال ق.م در بیلاق‌های ایران مشاهده شده است.

البته آثار دوره‌های ماقبل فرهنگ آریایی هم در این فلات مشاهده می‌شود که مربوط است به دوران‌های حجر اول (پارینه‌سنگی) و دوم (فرا پارینه‌سنگی) که بیشتر در مناطقی از لرستان و کرمانشاه دیده می‌شوند. فرهنگ‌های مرتبط با پارینه‌سنگی قدیم ایران شامل فرهنگ ساطور ابزار الدوان و فرهنگ تبر دستی آشولی هستند. کهن‌ترین شواهد این دوره که مربوط به فرهنگ الدوان است در اطراف رودخانه "کشف رود" در شرق مشهد یافت شده است. این شواهد شامل تعدادی ابزار سنگی ساخته شده از کوارتز است که شامل تراشه و ساطور ابزار هستند. طبق نظر کاشفین این مجموعه حداقل ۸۰۰ هزار سال قدمت دارد. از فرهنگ آشولی نیز مدارک بیشتری در شمال غرب و غرب کشور به دست آمده است. برخی از مکان‌های مهم شامل گنج پر در رستم آباد گیلان، شیوه تو در نزدیکی مهاباد، پل باریک در هلیلان لرستان هستند. از دوران پارینه سنگی میانی که فرهنگ ابزارسازی آن موستری گفته می‌شود، شواهد بیشتری در غارها و پناهگاه‌ها یافت شده است که اغلب مربوط به زاگرس مرکزی هستند. این دوره از حدود ۲۰۰ تا ۱۵۰ هزار سال پیش شروع شده و تا حدود ۴۰ هزار سال پیش ادامه داشته است. انسان‌های نئاندرتال در این دوره در ایران می‌زیستند که بقایای اسکلت آنها در غار بیستون یافت شده است. در ایران تپه‌های باستانی بسیاری از دوره نوسنگی نیز باقی مانده است، از جمله؛ تل باکون، جری، موشکی و... در فارس، تپه شوش، چغا بنوت، چغا میش و... در خوزستان، گنج دره، سراب و آسیاب در کرمانشاه و در دیگر نقاط ایران. همچنین به این موارد می‌توان آثار موجود در مازندران (گوهرتپه) را هم اضافه کرد. این فرهنگ‌ها نمی‌توانند که به صورت تصادفی به‌وجود آمده باشند. حتی پیوند و ارتباط بین این فرهنگ‌های نوسنگی را در آثار و ساخته‌های آنها می‌توان دید. از یاد نبریم که کل فرهنگ دولتی در ایران عمری کمتر از ۳۰۰۰ سال دارد. فرهنگ دولتی در مقایسه با این فرهنگ غنی انسانی از چنان اعتباری برخوردار نیست.

فرهنگ نوسنگی در ایران با نام «زَری» شناخته می‌شود. این فرهنگ به شدت تحت تاثیر فرهنگ الهه-مادر بوده و از نشانه‌های برجای مانده به راحتی استنباط می‌شود. برای نمونه یکی از موارد پیدا شده در لرستان، دروغ‌پردازی موجود در متولوژی‌های نظام دولت - قدرت را به روشنی آشکار می‌سازد. در یک سنگ‌نگاره نقش زنی در حال زایمان دیده می‌شود که فرزند پسری را به دنیا آورده است و در اطراف او نیز نقش‌هایی از عناصر مقدس و زندگی بخش از قبیل بز کوهی دیده می‌شود. این نشان از محوریت نقش زن در اساطیر زاگرس‌نشینان داشته و نیرومند بودن آن را روشن می‌سازد. این در حالی است که در متولوژی دولتی، زن از دنده مرد آفریده می‌شود و نقش محوریت را به مرد داده‌اند. این نگاره سنگی واقعت امر را به زبان ساده بیان می‌دارد. این همان فرهنگی که در بقیه مناطق با نام «تل خلف» آن می‌شناسیم. شعبات فراوانی از این فرهنگ را می‌توان در مناطق جداگانه زاگرس و دامنه‌های آن، حتی در مناطقی از جنوب کوردستان (شهرهای کلار و خانقین) دید. پیشرفت‌های زبانی باعث ایجاد ارتباط بین این گروه‌ها شده و این از ساختار بسیار منسجم زبانی مشخص است. تبادل کلامی بین این فرهنگ‌ها و یا اجزای فرهنگی زاگرس باعث به هم پیوستن و اتحاد بین این نیروهای فرهنگی شده و در نتیجه آن اتنیسیته‌ها به وجود آمده‌اند. در طول تاریخ به اسامی جداگانه‌ای از این اتنیسیته‌ها برمی‌خوریم که در مراحل مختلف تاریخی با این اسامی متفاوت در همان جغرافیا حضور دارند. این نه به معنای نابودی این گروه‌های فرهنگی توسط سایرین است، بلکه ناشی از هویت‌پذیری جداگانه با توجه به پیوست‌های اجتماعی یا گسست‌های معمول در روند طبیعی تشکیل جوامع و توسعه آنها در هر مرحله می‌باشد. از جمله اتنیسیته‌هایی که در این سرزمین زندگی می‌کرده‌اند، گوتی، کاسی، ماننایی و هوری‌ها بوده‌اند. این اتنیسیته‌های که از آنها بحث می‌نماییم در درون تمدن دولتی قرار نمی‌گیرند. همین مردم در منتهی‌الیه جنوبی زاگرس تمدن ایلام را بنا نهاده‌اند و در مرحله بعدی گروه‌های از میان این تمدن به بنیان‌گذاری تمدن سومر همت گمارده‌اند. رفتن مردمان زاگرس به این مناطق بر اساس شواهد تاریخ سومری اثبات شده است. حتی تمامی نمادها و سمبل‌های زندگی زاگرس را با خود برده‌اند. اثبات شده که بین ایلام و سومر روابطی وجود داشته است. نظام تمدنی به وجود آمده در ایلام به مرکزیت شوش، نظامی دولتی نبوده، اما در طی روابط درازمدت با سومریان و جنگ‌های پی‌درپی کم‌کم فرهنگ دولت-شهرهای سومری به مناطق ایلام هم رسوخ می‌نماید. اما پایداری تمدن ایلام که تا دوران نابودی تمدن‌های دولتی بابل،

آشور و مصر هم پابرجا مانده، نشان از پیوند این تمدن با ریشه اصلی آن یعنی فرهنگ زاگرس دارد. تا زمانی که از آن نبریده به توسعه خود ادامه داده است. اما در نهایت تقلید از تمدن دولتی سومر هم برای خود ایلامی‌ها و هم برای خلق‌های ایران به بلایی خانمانسوز مبدل شد.

پیشینه روستائینی در ایران

قدیمی‌ترین آثار سکونت روستائینان اولیه در غرب زاگرس و شمال خوزستان یافت شده است. برخی از این روستاهای اولیه گنج دره، سراب و آسیاب در نزدیکی کرمانشاه، علی‌کش در دهلران، گوران در هلیلان و چغا بنوت در شمال خوزستان است. قدیمی‌ترین مدارک اهلی شدن بز در مکان گنج دره در نزدیکی کرمانشاه کشف شده که حدود ۱۰ هزار سال قدمت دارد.

بین هفت تا هشت هزار سال پیش مراکز روستائین در چند نقطه از ایران، در منطقه تمدن جیرفت در تمدن تپه سیلک نزدیک کاشان و در اطراف مرودشت و در فاصله کمی از شوش، قدیمی‌ترین شهر موجود دنیا، وجود داشته است. شوش یکی از قدیمی‌ترین سکونتگاه‌های شناخته‌شده منطقه است، با وجود اینکه نخستین آثار یک دهکده مسکونی در آن مربوط به هفت هزار سال پیش از میلاد هستند.

ماننا- ماد؛ دوران کنفدراسیون‌های دموکراتیک خلق‌های زاگرس

اما خارج از چارچوب نظام دولتی به وجود آمده، باید بگوییم که خلق‌های زاگرس به خاطر اینکه به صورت طبیعی به چرخه زندگی خود ادامه می‌دادند، لذا نوعی از خودمدیریتی کارآمد و دموکراتیک را به وجود آورده بودند. سیستم مربوطه، نظام کنفدرالیسم است که عبارتند از، هم‌پیمانی مشترک تمامی اتنیسته‌ها و قوم‌ها با فرهنگ‌های متفاوت در یک نظام مدیریتی مشترک که به صورت مجلس اداره می‌شود. البته با توجه به شرایط مدیریت هیرارشیک در میان این جوامع افرادی که در مدیریت جای می‌گرفته‌اند انتخاب شده‌اند. به این ترتیب در تمام زاگرس کنفدراسیون‌هایی جهت مدیریت جوامع به وجود می‌آیند. این کنفدراسیون‌ها به منظور دفاع و محافظت بوده، زیرا مکانیزم اساسی در مورد تداوم حیات کلیه موجودیت‌هاست. از یک سلول گرفته تا یک جامعه انسانی به همین صورت است. نکته قابل ملاحظه در تشکیل کنفدراسیون

ایجاد این نظام مدیریتی برای محافظت داخلی است. یعنی تمامی اعضای تشکیل دهنده آن با تمام موجودیت و هویت‌ها مورد محافظت قرار می‌گیرند و این از اهم موارد به وجود آمدن نظام خودمدیریتی کنفدراسیون است. یکی از این کنفدراسیون‌های مهم، کنفدراسیون ماننا می‌باشد که در مناطق جنوبی دریاچه اورمیه تشکیل شده است. از لحاظ آثار و فراوانی دستاوردهای تاریخی و فرهنگی تقریباً بی‌نظیر است. مراکز مهم آن زیویه (سقز)، تپه حسنلو (نقده) و فلاچی (بوکان) هستند. تمامی دولت‌های ایران چه در نظام قبلی و چه فعلی اجازه باستانشناسی در مناطق زاگرس را نمی‌دهند و این یک سیاست کلی نظام‌های دولتی در ایران بوده است. چون لازم دیده‌اند که خلق‌های این سرزمین با تاریخ خود آشنایی نداشته باشند. مواردی را هم که پیدا شده به اشکال متفاوت پنهان می‌نمایند. این مورد برای پنهان کردن خط مقاومت و دموکراتیک خلق‌های ایران است و نظام دولتی هرگز حاضر نیست که این موارد آشکار شوند. این کار برای جلوگیری از ظهور مخالفتی نیرومند در ایران است. تا از این راه بتوانند به دفاع و حفظ نظام دولت-قدرت پردازند.

دین زردشتی و تحریفات مرتبط با آن

دین زردشتی به سبب ماهیت نزدیک به حقیقت و دیدگاه فلسفی‌اش بر همه ادیان تاثیر گذار بوده و این نشان از تاثیرات دینی برخاسته از نهاد جامعه دارد که در مقاطع گوناگون به عنوان مرکز مقاومت و رفرم اجتماعی عمل کرده و تاثیر گذار بوده است. بنابراین خود دین هم به عنوان یک فاکتور اساسی مخالفت در برابر تمدن دولتی دارای اهمیت است. به‌ویژه نقش آن در ارتقای سطح اخلاق جامعه و حفظ ارزش‌های اجتماعی و رساندن آنها به جوامع دیگر بسیار مهم است. تاثیرات آن را در ادیان یهودی و مسیحی و اسلام به وضوح می‌بینیم، که چگونه به یک نیروی زاینده اجتماعی تبدیل شده است.

معمولاً برای اینکه دوران زندگانی زردشت را همزمان با تشکیل دولت‌های شاهنشاهی در ایران نشان دهند، زمان آن را ۶۰۰ ق.م تخمین می‌زنند. این فریبی تاریخی است که به منظور دولتی کردن و خارج ساختن این عناصر دموکراتیک از کانون‌های مقاومت شکل گرفته است. اوج انقلاب ذهنیتی زردشت مربوط به دوران اوج‌گیری زندگی روستائینی و پدید آمدن روستاهای بزرگ است. زیرا در تعالیم زردشت هم بیشتر بر زندگی روستایی و یکجانشینی و کار

بر روی زمین تاکید شده است. برای درک بهتر موضوع باید به برخی از دلایل اشاره نمایم. دعوت زردشت در حدود ۱۲۰۰ ق.م بوده، یعنی همزمان با به وجود آمدن روستاهایی بزرگ و شروع یکجانشینی به صورت گسترده در زاگرس که به عصر «کاویان» مشهور است. همچنین کتاب مقدس زردشت گاتا نام دارد. همزمانی این گاتاها با سروده‌های کتاب ودا در هندوستان که بر همان وزن ادبی سروده شده‌اند و قدمتی در حدود ۱۲۰۰ ق.م دارند مهم است.

البته این نکته بسیار مهم را نباید فراموش کرد که همانگونه که یهودیان، اسلام و مسیحیت ویژه خود را به وجود آورده بودند، جهت به خدمت در آوردن دین زردشتی، در آن تغییراتی را ایجاد می‌کنند. لذا نباید زردشتی رسمی را با زردشتی اجتماعی اشتباه گرفت. قتل‌عام‌هایی را که در مورد باورمندان دین زردشتی توسط موبدان دین رسمی انجام گرفت، تنها می‌توان با کشتار و محدودیت‌های اعتقادی در نظام جمهوری اسلامی ایران مقایسه کرد. ایران هر نوع اندیشه‌ای را غیر از اندیشه رسمی ممنوع اعلام کرده است. می‌توان گفت سیاست هموژن‌سازی فرهنگی در آن زمان اجرا شد. به این ترتیب دین رسمی در دربار آغاز به کار کرد. در حال حاضر هم تمامی زردشتیان رسمی در ایران جزو تجار درجه اول به حساب می‌آیند. به‌ویژه در کار زیورآلات حضوری فعال دارند. دقیقاً به مثابه یهودیان عمل می‌نمایند. اما در دین زردشتی اجتماعی، پرداختن به امر ثروت‌اندوزی کربه دیده شده است. گذشته از این دین یهود با تمامی ادیان دیگر سر ناسازگاری داشته، اما با دین زردشتی رسمی هیچ مشکلی نداشته و ندارد. تا به حال هم مشکلی بین آنها دیده نشده است. در بازارهایی که زردشتیان حضور دارند، یهودیان هم در کنار آنها بدون هیچ مشکلی در حال کار هستند. به‌خصوص در ایران قدیم به همین صورت بود. در حالی که با سایر ادیان این دوستی و مودت دیده نمی‌شود. همچنین در زمانی که هیچ شخص و گروهی حق نداشت غیر از دین رسمی اعتقاد دیگری داشته باشد، آیین یهودی در ایران تنها دینی بود که می‌توانست سوای دین رسمی به تبلیغ و فعالیت بپردازد. در ایران باستان یهودیانی که با حفظ اعتقادات خود در کار و فعالیت سیاسی حضور داشتند «فریسی» می‌گفتند. این نام به خاطر نقش فعال آنها در عرصه سیاسی به آنها داده شد نه به دلیل تعلق خاطر به کورش یا دیگر پادشاهان ایران. آنها نقشی بسیار ماهرانه را در امر سیاست‌گذاری‌های کلان نظام خسروانی ایفا می‌کردند.

مزدک و تلاش برای احیای دوباره دین اجتماعی زردشتی

در دوران انوشیروان، یکی از پادشاهان ساسانی، در مقابل ایدئولوژی رسمی و نظام خسروانی مردی به نام "مزدک" قد علم می‌نماید. مزدک از کسانی است که خواهان بنیان‌نهادن دوباره ارزش‌های دین اجتماعی زردشتی است. او در مقابل دین رسمی ساسانیان که جنگ و غارت و فتح را به جای صلح و آشتی و همزیستی ترویج می‌دهد، دست به یک سازماندهی ایدئولوژیک می‌زند. مزدک علت بحران‌های اجتماعی و انسانی را مالکیت و نظام آشفته خانواده می‌داند. او مخالف مالکیت نیست، بلکه مخالف مالکیت به شیوه ساسانی است، که در آن همه ثروت و دارایی‌ها از آن قشر اندکی از مردم بوده و بقیه مردم از آن بی‌بهره هستند. در هیچ جای اعتقادات زردشتی اینچنین تعریفی برای مالکیت وجود ندارد که همه چیز در دست اشراف باشد. دین زردشتی، دین کار و فعالیت و رنج و زحمت است. مزدک می‌گفت: «چرا انسان‌هایی که شبانه‌روز کار می‌کنند باید از گرسنگی بمیرند».

همچنین مزدک ظلمی را که بر زن روا داشته شده می‌بیند. به‌ویژه وضع او را در داخل خانواده مورد بررسی قرار می‌دهد. او خانواده را یکی از نهادهایی می‌داند که نظام خسروانی در آن حلول یافته و به قدرت آلوده گشته است. مزدک در این فکر است که خانواده را از نو سازماندهی نماید. در این نهاد که به بخشی از حکومت تبدیل شده، زن و سایر اعضای آن چنان برده شده‌اند که توانایی هیچ‌گونه واکنش و عکس‌العملی را ندارند. وضعیت خانواده در ایران امروز هم به همین صورت است. هنوز هم خانواده اعضای خود را از فعالیت‌های سیاسی دور ساخته و به قبول حاکمیت نظام دعوت می‌کند که این همان خواست نظام است. تشویق‌های نظام به ازدواج و برگزاری مراسم ازدواج‌های دسته‌جمعی، نشان از سیاست حکومت در قبال خانواده دارد. مزدک در مقابل این بردگی و انحطاط انسانی قد علم می‌نماید. برای همین هم طرفداران و پیروانش را در مکانی جمع کرده و زندگی اجتماعی نوینی را به وجود می‌آورند. یک زندگی کومینال که در آن نوع برخورد با زن و خانواده از نو تعریف شده و پایه‌ریزی نظام خانواده به صورتی دموکراتیک است. آنچه که مزدک پیام‌آور آن بود، دنیای نوینی نبود که او کشف نموده باشد؛ بلکه همان طرز زندگی طبیعی خلق‌های زاگرس است، که در آن خانواده به صورت

طبیعی و دموکراتیک اداره می‌شود. اما این اعتقاد تحت فشار قرار گرفته و از رشد آن جلوگیری شده است. برای مقابله با آن جنگی فیزیکی و ایدئولوژیک را انجام داده‌اند. مزدک سعی در احیا و ارتقای دوباره این نحوه زندگی دارد. از آزادی و رهایی بحث به میان می‌آورد. به همین دلیل موبدان دین رسمی بر ضد او دست به تبلیغات گسترده‌یی می‌زنند. مثلاً با پیش کشیدن مباحثی از قبیل: چگونه امکان دارد که یک شاه و یک انسان واقعی با هم برابر باشند، در صدد انحراف ذهنیتی برمی‌آیند. بر اساس نظریات آنها زندگی اجتماعی به همان صورت بوده و "همیشه فقر و غنی وجود داشته و باید وجود داشته باشد"، "شاه باید شاه باشد و برده هم برده، در غیر این صورت، توازن بهم خواهد خورد"، نظام خسروانی به این صورت در ایران حالتی ریشه‌یی پیدا کرد. همین امر باعث شده که تغییرات اجتماعی در ایران همواره با موضع گیرهای سرسختانه‌یی روبه‌رو شده و به راحتی از طرف افراد قبول نشود. یکی دیگر از سیاست‌هایی که برای سیاه‌نمایی در مقابل مزدکیان به کار برده می‌شد، سوء تعبیر از مسأله مالکیت بود. به‌ویژه در مورد زن، با بیان اینکه مزدکیان مالکیت عمومی نسبت به زن را قبول دارند، دست به تخریب وجهه مزدکیان می‌زنند.

درگیری خرم‌دینان با نظام خسروانی

بعد از مزدک آیین او توسط کادراهی‌اش اشاعه داده می‌شود. یکی از کادراهی‌ها او به نام «خرم» که برخی‌ها او را همسر مزدک می‌دانند، ادامه‌دهنده راه اوست. این زیاد مهم نیست که خرم چه کسی است. مهم این است که مزدک توانسته در امر کادرسازی موفق عمل نماید. به‌ویژه اینکه یک زن مدیریت و سازماندهی مزدکیان را بر عهده می‌گیرد. این نشان از نگاه متفاوت مزدکیان نسبت به مسأله زن دارد. آماده کردن زنی بارآده که توانایی مدیریت را داشته باشد، بسیار با اهمیت است. در جامعه آن زمان زن یا کاملاً زیردست بود و یا اینکه زنی درباری بود و از طریق حرمسرا در کار سیاست وارد می‌شد. نحوه مشارکت زنان در دربار را قبلاً بیان کرده بودیم. نظام خسروانی اصولاً نظامی مردسالار است. زن باید کاملاً به خدمت سیستم درآمده و درگیر بازی‌های وقیحانه سیاسی شود. حرم جایی است که زن در مقابل منفعت و مصلحت همه چیز خود را پیشکش نظام می‌نماید. زنان حرم، ماحصل ازدواج‌های سیاسی و

منفعت طلبانه شاهان هستند؛ تا هر کسی در مقابل خانواده شاهی تسلیم گردد. نقش زن در چارچوب حرم قابل تعریف بوده و مدلی برای تمامی جامعه است.

از این به بعد مزدکیان با یک سازماندهی جدید، نیروها و بازماندگان خود را به مناطق کوهستانی برده و از دسترس نظام دور نگه می‌دارند. در مناطق زاگرس اقدام به تشکیل نیروی دفاعی می‌کنند و از این تاریخ به بعد مدام شاهد درگیری‌های خرم‌دینان با نظام خسروانی هستیم. نباید این اصل را فراموش کرد؛ در مقابل نظام خسروانی باید از نیروی دفاعی برخوردار بود. بدون داشتن سلاح و نیروی دفاعی امکان مقاومت وجود ندارد. بایستی این نکته را یادآور شویم که امکان سیاست صرف وجود ندارد. مزدکیان، به خاطر اینکه هرگز قتل‌عام رویداده را فراموش نمایند، پارچه‌ای قرمز را بر سر می‌بندند. قزلباش‌ها بازماندگان این سنت هستند. علویان شمال کوردستان همگی پیروان سنت مزدک و خرم هستند. هیچ ارتباطی با اسلام امروزمین ندارند و ریشه در مقاومت مزدکیان دارند. مزدکیان قبل و بعد از ساسانیان به مقاومت خود ادامه می‌دهند. با وجود آوردن جامعه‌ای طبیعی بر اساس معیارها و فرهنگ زندگی در زاگرس کانون مقاومتی را تشکیل می‌دهند که تا مدت‌ها پابرجاست. هدف‌شان از این کار پایداری جامعه طبیعی است.

مقاومت بزرگ بابک در برابر عباسیان

مزدکیان نیز با نام خرم‌دینان به مقاومت‌شان ادامه می‌دادند. در دوران عباسیان، به رهبری فردی به نام «جاویدان» دوباره خود را سازماندهی می‌نمایند. او جوانی به نام بابک را تحت آموزش قرار می‌دهد و دست به مقاومتی بزرگ در برابر عباسیان می‌زند. پی‌درپی ارتش عباسیان را با شکست بدرقه می‌نمایند. مدت بیست و اندی سال در مقابل عباسیان به مقاومت ادامه می‌دهند. در نهایت فردی ایرانی به نام «افشین» که نام واقعی او «خدر یا خضر» است، برای اینکه بتواند مقام و مرتبت خود را در میان عباسیان بالا ببرد، تصمیم به کشتن بابک می‌گیرد. او در نبردهایش شکست‌هایی را به نیروهای بابک تحمیل می‌نماید و در طی یک توطئه بابک را دستگیر نموده و به بغداد می‌فرستد. خلیفه دستور می‌دهد که دست بابک را قطع نمایند. وقتی که دست او بریده می‌شود، با دست دیگرش خون خود را به صورتش می‌مالد تا دشمن روی زرد او را نبیند. در نهایت افشین هم به علت تحریک «مازیار» از والیان مازندران به مخالفت با خلیفه از دور خارج می‌شود.

اقدام مانی برای بازگشت به میترا ایسم

ساسانیان در زمان شاپور به تمامی از لحاظ ساختاری خود را سازماندهی کرده و نهادها و سازمان‌هایشان را راه‌اندازی می‌نمایند. هر آنچه را که در نظام خسروانی لازم بود به وجود می‌آورند. بعد از استقرار داخلی، شروع به کشورگشایی نمودند و ارتش خود را به نقاط مختلف گسیل داشتند. تمامی خلق‌های منطقه را قتل‌عام نمودند. هر کسی می‌بایست اقتدار آنها را قبول می‌نمود. جنگ میان زاگرس‌نشینان و ساسانیان در طول دوران آنها به صورت مداوم ادامه داشته. مناطقی وجود دارند که هیچ وقت اقتدار و حاکمیت ساسانیان را قبول نکرده‌اند. حتی ساسانیان قتل‌عام وحشتناکی را در ماردین که از مراکز میتراییان بود انجام داده‌ند. نظام خسروانی بدون قتل‌عام امکان ندارد، چون لازم است که اراده‌ها را نابود کند.

بعد از استقرار کامل به جنگ با رومیان می‌پردازند. این ایام مصادف است با توسعه دین مسیحی در امپراتوری روم و همچنین در قلمرو ساسانی. پیام صلح عیسی در مزوپوتامیا و ایران مورد استقبال قرار گرفت. البته هنوز دین مسیحیت به دینی دولتی تبدیل نشده بود، حالت اجتماعی خود را حفظ کرده و به همان صورت باقی بود. زیر فشار و استثمار نظام خسروانی ساسانیان، مردم به دنبال صلح و آشتی بودند. گروهی از میترائیان تحت تاثیر گفتمان آشتی‌جویانه عیسی قرار گرفتند. گروهی از اینان را که در مزوپوتامیا زندگی می‌کردند، «سپیدجامه‌گان» می‌گفتند. آنها به شکل جامعه طبیعی زندگی می‌کردند، در مناسبات تجاری خود پول به کار نمی‌بردند. زندگی روزانه آنها در خدمت به اجتماع و همیاری و تعاون سپری می‌شد. در میان آنها مردی به نام «پتک» وجود داشت. که خود از پارت‌ها و همسرش هم از مادها بود و فرزندى به نام «مانی» داشتند. مانی در میان این گروه بزرگ شده و به این نتیجه می‌رسد که نمی‌تواند دست روی دست گذاشته و منفعل بماند. مانی در راستای احیای تحلیلات کهن میترای گام‌هایی اساسی برمی‌دارد. او می‌خواهد که اندیشه جامعه و فرد را به اصالت‌های دین میترای برگرداند. تفکر غالب در کنار اندیشه‌های زردشتی و مسیحی در اعتقادات مانی همان تفکرات میترای هستند. او می‌خواهد نیروی واقعی جامعه را که سال‌هاست تحت فشار و استثمار قرار دارد زنده گرداند. نمی‌خواست اعتقاد او نام خاصی داشته باشد. معتقد بود، می‌توان دینی داشت که تعالیم نیک همه ادیان را در خود داشته باشد و به این نحو تفرقه و تضاد بین ادیان را از میان برداشت.

برای همین در جامعه آشفته، جنگ‌زده و سرکوب‌شده ایران طرفدارانی بسیار پیدا کرد. شاپور از ماجرا باخبر شده و مانی ناچار می‌ماند که به آسیای میانه کوچ نماید. او مدتی را در میان ترک‌ها گذراند و در آنجا هم طرفدارانی فراوان پیدا کرد.

مانی بعد از مرگ شاپور در ۲۷۲ (ب.م) به ایران برمی‌گردد. هرمز اول بعد از مرگ شاپور بر تخت می‌نشیند. او به مانی به دیده حرمت می‌نگرد و بسیار او را تکریم می‌نماید. موبدان از این رفتار هرمز به خشم می‌آیند و در یک توطئه درباری به هرمز زهر می‌دهند و او را به قتل می‌رسانند. هرمز برادری دارد که موبدان با او به توافق رسیده‌اند. مضمون توافق به این شرح است، به او می‌گویند که ما هم تو را به تخت می‌نشانیم و هم برادر تو را که رقیب تاج و تخت است از سر راه برمی‌داریم، به شرطی که تو مانی را بکشی. بعد از قتل هرمز برادرش بهرام اول سلطنت را در دست می‌گیرد و مانی را دستگیر می‌نماید. در یک محکمه ساختگی او را به مرگ محکوم نمودند و سپس او را اعدام کردند. مانی قبل از مرگش کتابی را تحت عنوان شاپورگان برای شاپور ساسانی نوشته بود تا در آن آیین خود و اعتقاداتش را به شاپور بشناساند. آثار مانی هنوز هم باقی مانده‌اند. پیروان مانی در همه جا مورد آزار و شکنجه قرار گرفتند و قتل‌عام شدند. اما دین مانی همچنان تاثیرگذار بود. در بیشتر مناطق پراکنده شد و طی سال‌های متمادی تا روم هم رسید. بعد از مانی هم رهبران زیادی از مانویان را کشتند. همچنین اقدام به سیاه‌کاری و ترور شخصیتی مانویان کردند. می‌توان مانی را یک زردشت به حساب آورد. او می‌خواست که در دین زردشتی رفرم ایجاد نماید، اگر موفق می‌شد امروزه سیمای خاورمیانه و حتی جهان به نحو دیگری بود. اما موفق نشد، زیرا تمام امید خود را به دربار بسته بود. ایجاد تغییر در دربار خسروانی امکان ندارد. هنوز هم ایرانیان این اشتباه را انجام می‌دهند. مانی قربانی این اشتباه خود گردید.

سیاه‌نمایی حرکت انقلابی اسماعیلیان

مهمترین مقاومت صورت گرفته در زمان سلجوقیان (سده‌های یازدهم و دوازدهم میلادی) مربوط به اسماعیلیان است. آنها در برابر خلافت و نظام خسروانی مقاومت نمودند. کرماشان یکی از مراکز آنها بود. رهبر این گروه «حسن صباح» است. فردی اندیشمند و کاتب بود و به شدت با نظام خلافت، فساد و بی‌بندوباری که در دستگاه خلافت وجود دارد مخالف بود. هدف او تغییر

نظام خسروانی و خلافت است. او در دربار سلجوقیان به عنوان کاتب و محاسب کار می‌کند. بعدها با اسماعیلیان آشنا می‌شود. از دربار سلجوقیان خارج شده و به مصر و نزد فاطمیان می‌رود. در آنجا هم با دستگاه خلافت مشابهی مواجه شده و به ایران برمی‌گردد. برای رهایی از خلافت و نظامی سلطنتی، شروع به سازماندهی اسماعیلیان بر اساس زیربنایی سیاسی و ایدئولوژیک می‌نماید. اسماعیلیان به وسیله شیوه مبارزاتی خود شناخته می‌شوند. اما نیروی آنها برگرفته از تفکرات و ایدئولوژی آنهاست. هر چند که تلاش‌های زیادی برای تروریزه کردن و سیاه‌نمایی این حرکت انقلابی انجام گرفته، اما هیچ کدام از آنها صحت ندارند. این گونه سیاست‌گذاری‌ها در مورد همه جنبش‌های انقلابی قابل پیش‌بینی است. حتی اطلاق نام «حشاشین» بر آنها به دلیل فروش گیاهان دارویی خشک شده توسط آنها است. راهی که اسماعیلیان از آن طریق امرار معاش می‌نمودند. بیشتر در قلعه‌های دورافتاده و به صورت کمونال زندگی می‌کردند. از لحاظ اقتصادی می‌کوشیدند تا حد ممکن مستقل باشند و در هر شرایطی خود را آموزش دهند. اما به دلیل عدم نوگرایی در اندیشه و تفکرات خود به سوی دگماتیزم گام برداشتند. به همین دلیل هم ضربات مهلکی را متحمل شدند. بزرگترین ضربه را صلاح‌الدین ایوبی به آنها وارد ساخت. چون آنها تصمیم گرفته بودند که صلاح‌الدین را به قتل برسانند. در پی ناکام‌ماندن طرح نابودی صلاح‌الدین، موجبات نابودی خود را فراهم می‌آوردند. به وجود آمدن اسماعیلیان از لحاظ سیاسی بسیار مهم است. ظهور اسماعیلیان نشان از کارآمدی کانون مقاومت در برابر نظام خسروانی داشته است. زنده‌بودن مقاومت‌های مردمی در برابر هر دو نظام، یعنی خلافت و سلطنت شاهنشاهی از مهم‌ترین رویدادهای آن دوران است. حضور مؤثر نیروهای کورد در میان اسماعیلیان از اهمیت شایانی برخوردار است. کرماشان یکی از مستحکم‌ترین قلعه‌های آنان است که نشان از احیای فرهنگ مقاومت زاگرس دارد. با آمدن مغول‌ها شرایط به کلی تغییر می‌کند. دو رهبر اصلی مغول‌ها یعنی «قوییلای خان» و «هولاکوخان» هستند که شروع به تصرف و فتح می‌نمایند. هولاکوخان ضربه نهایی را به اسماعیلیان وارد می‌آورد و قلعه آخر آنها را نیز نابود می‌کند.

لازم به ذکر است در نمونه اسماعیلیان، منصور حلاج قربانی نظام خلافت نیست، بلکه قربانی توطئه و برنامه ایرانیان برای دست‌یابی به قدرت است. چرا گروهی که گرایش بیشتری به نظام قدرت را داشت و سنگ دین رسمی را به سینه می‌زد موفق شد. یعنی در واقع، همین خط

فکری شیعه حاکم در ایران بود که نظامیه بغداد را به وجود آورد. اما نمی‌توانست که در نظام خلافت خود را جای دهد. زیرا خلافت نمی‌توانست به نظام خسروانی تبدیل شود و سلطان هم نمی‌تواند به خسرو مبدل گردد. رهبران و راهبان شیعه رسمی دولتی، چون در همه این کارها ناکام ماندند تصمیم گرفتند که خطمشی مخصوص به خود را برای رسیدن به قدرت به‌وجود آورند.

زندیان: بازگشت به نظام مدیریتی زاگرس

بعد از مرگ نادر در ایران هرج و مرج وجود می‌آید، حسن‌خان قاجار نیروهای خود را گردآورده حملاتی را در ایران آغاز می‌نماید. در این میان یکی از عشایر کورد هم به نام «زند» وارد کارزار می‌شود. رئیس عشیره زند کریم‌خان نام دارد. او به همراه عشیره‌اش که جزو عشایر تبعیدی است، قصد دارد تا به محل زندگی خود بازگردند. اما درگیر جنگ‌های داخلی ایران می‌شود. مدتی طولانی را با گروه‌ها و عشایر دیگر در جنگ سپری می‌نماید. در همین جنگ‌های داخلی حسن‌خان قاجار در یکی از نبردهایش با عشیره‌ای ترکمن کشته می‌شود و پسر او هم اسیر می‌شود. پسرش به نام آغامحمدخان را به خاطر اینکه در آینده تهدیدی برای حکومت ایجاد نماید اخته می‌نماید. کریم‌خان بر تمامی رقبای خود پیروز شده و در نهایت فاتح ایران می‌گردد. در آن زمان کوردهای اردلان هم از توان و نیرو برخوردارند اما در این درگیری‌ها شرکت نمی‌نمایند و منتظر فرصت‌اند تا از آن بهره‌برداری کنند.

کریم‌خان بر تمامی نیروهای موجود فایق می‌آید. خود او فردی برجسته و مبارزی به تمام معناست. هرگز مرکز حکومت خود را به اصفهان نمی‌برد. او می‌داند که اصفهان مرکز نظام خسروانی است. به واقع اصفهان نماد یک شهر و سمبل نظامی خسروانی می‌باشد. تهران هم به همان سبک و سیاق ساخته شده. حتی در ادبیات ایرانی از این شهر به نام شاهزاده افسون شده افسانه‌ها نام می‌برند. شهری است که نظام‌الملک تمامی نهادهای لازم و مرموز نظام خسروانی و دین رسمی را در این شهر بنیان نهاده است. خود شهر اصفهان فرهنگ خسروانی را به صورت ریشه‌ای در خود دارد. (در ایران مدتی بحث بر سر این بود که پایتخت را به شهر اصفهان منتقل نمایند). کریم‌خان مرکز حکومت خود را به شیراز منتقل می‌نماید چون تاحدی به لرستان نزدیک است. او کلمه شاه را برای خود ممنوع می‌نماید و خود را «وکیل‌الرعیایا» می‌نامد. در

تلاش است تا نظامی دموکراتیک را در ایران بنیان نهد. او نمی‌خواهد که تمامی مشکلات را با جنگ حل و فصل نماید. در جایی که شمشیر کاربرد دارد از آن استفاده کرده و در جایی که با گفتگو و توافق حل شود از راه‌های مسالمت‌آمیز استفاده می‌نماید. به دلیل اینگونه رفتار سیاسی آمیخته با درایت موفق می‌شود که بسیاری از عشایر و گروه‌های ایرانی را مدیریت نماید. به هیچ وجه نظامی مرکزی و متمرکز را به وجود نمی‌آورد و ابتکار عمل را تا حد زیادی به مناطق واگذار می‌کند. به خلق‌های ایران اجازه می‌دهد که بر اساس واقعیت‌های‌شان زندگی کنند. حتی به عشایری که در زمان صفویان به مناطق مختلف ایران کوچانده شده‌اند، اجازه می‌دهد تا به سرزمین خود بازگردند. در دوران او مردم ایران در رفاه و آسایش زندگی می‌کنند. چون در نظامی که کریم‌خان به وجود آورده امکان مرادوات تجارتنی و ارتباطات فرهنگی به وجود آمده، بازار توسعه می‌یابد و تولید هم افزایش پیدا می‌کند. این امنیت به وجود آمده با امنیت در زمان ساسانی تفاوت دارد. امنیت در زمان ساسانیان به دلیل استبداد و خفقان بود، مردم به علت ترس، جرات هیچ اعتراضی نداشتند و ساسانیان این را عدالت می‌دانستند. اما در زمان کریم‌خان عدالت به دلیل مشارکت مردم در امور خودشان و داشتن ابتکار عمل به وجود آمده بود. دوران زمام‌داری کریم‌خان از دوران طلایی تاریخ ایران است. در سال ۱۷۵۰ میلادی حکومت خود را آغاز کرد. در دوران کریم‌خان شاهد جنگ‌های داخلی نیستیم و تنها یک جنگ خارجی را با عثمانی‌ها انجام می‌دهد که در نتیجه آن عثمانیان را از بصره بیرون می‌راند. کریم‌خان در تلاش بود، سیستمی غیرمرکزی مانند کنفدراسیون‌ها را به وجود آورد. شاید که به تمامی نتوانست در پیاده کردن آن موفق عمل نماید، اما توانست که بخش‌هایی از آن را اجرایی کند. کریم‌خان این را هم اثبات کرد که نظام کنفدراسیون تنها نظامی است که می‌تواند در ایران جوابگو باشد.

حاکم نبودن نظام خسروانی در بخشی از تاریخ ایران

از سال‌های ۶۳۷ تا ۱۵۰۰ ب.م در ایران نظام خسروانی حاکم نبوده و این بخشی از تاریخ ایران است که باید به خوبی مورد توجه و دقت قرار گیرد. هر چند که در این سال‌ها تلاشی برای بازتولید این اندیشه مخرب اجتماعی صورت گرفت. در شخصیت وزرا و کاتبان و همچنین در هیات کتاب‌هایی همچون سیاست‌نامه و شریعت‌نامه و حتی خط فکری موجود در کتب اولیانامه

و حکمت‌نامه تلاش‌هایی صورت گرفت و سعی گردید که ایدئولوژی خسروانی به صورت مکتوب حفظ شود.

کنفدرالیسم دموکراتیک، پروژیهی برای حل مسایل خلق‌های ایران

امروز و در این برهه از تاریخ نیز که رهاورد نظام جهانی سرمایه‌داری برای خلق‌ها و ملت‌ها تنها جنگ و نسل‌کشی بوده، جنگ میان نیروهای مدرنیته سرمایه‌داری و نیروهای قدرت‌گرا در خاورمیانه - که حکومت ایران نیز بدون شک یکی از آنهاست - به اوج خویش رسیده، نیروهای دموکراتیک هويت‌ها و خلق‌های ایران اعم از کورد، عرب، بلوچ، آذری، گیلک، گالش، تات، تالش، مازنی، ترکمن، سیستانی، بندری، فارس، بهایی، یهودی، یارسان، سنی، شیعه، مسیحی، آشوری، زرتشتی، صابئی، سریانی، کلدانی، ارمنی و... در پی راهی جهت گذار از کائوس شدیدی هستند که تمام منطقه را دربر گرفته است.

ایران سال‌هاست با استبداد، تبعیض و مرکز‌گرایی دست‌وپنجه نرم می‌کنند. به دلیل عدم شکل‌گیری یک نظام سیاسی و مدیریتی مختص به جامعه، تاکنون مبارزات این خلق‌ها به نتیجه لازم نرسیده است. نبود آزادی برای تنوعات فرهنگی و هويت‌های مختلف موجود در ایران، عدم آزادی آموزش به زبان مادری برای خلق‌های مختلف، ژرفایافتن ضدفرهنگ تحقیر علیه خلق‌ها، تداوم تبعیض و ستم شدید علیه زنان (شکنجه و آزار، سنگسار، ممنوعیت‌های اجتماعی و سیاسی، تبعیضات حقوقی)، فقدان آزادی بیان (اعمال ممنوعیت، سانسور و حذف در رسانه‌ها و نهادهای روشنگر)، بیکاری، تن‌فروشی، فقر، شیوع بحران زیست‌محیطی (خشکیدن دریاچه‌ها، بیابان‌زایی، آلودگی هوا، انقراض گونه‌های گیاهی و جانوری، جنگل‌زدایی، آلودگی منابع آبی) و صدها مشکل دیگر نشان می‌دهند که بدون ارایه یک راهکار متفاوت نمی‌توان ادعای حل مسایل جامعه ایران را داشت. برخی جریان‌ات همچنان راه‌حل‌هایی سنتی تجویز می‌کنند که بر پایه حذف صورت مساله هستند، برخی بدون اینکه هیچ پروژه چاره‌یابی مشخصی برای آینده داشته باشند صرفاً بر راهکار براندازی نظام فعلی و پایه‌ریزی نظامی دیگر پافشاری می‌کنند، بعضی بر اصلاح‌طلبی درازمدت و مدارا کردن در برابر وضعیت موجود اصرار می‌کنند و برخی نیز نسخه راهکارهایی نظیر فدرالیسم را می‌پیشنند و آن را محور فعالیت‌های سیاسی خود قرار

می‌دهند. در این بین، حزب حیات آزاد کوردستان (پژاک) و از سال ۱۳۹۳ (ه.ش) تحت نام جامعه آزاد و دموکراتیک شرق کردستان (KODAR) چاره‌یاب‌بودن نظام کنفدرالیسم دموکراتیک به‌ویژه به‌دلیل تطابق آن با سرشت آکنده از تنوع جامعه، آغاز عصر دموکراسی را با پیشاهنگی خلق کورد نوید می‌دهد. بر این مبنا خلق کورد در شرق کوردستان و ایران این نظام را به‌عنوان راهکاری دموکراتیک و غیردولتی، جهت حل مسایل خود و تمام تنوعات هویتی که در کوردستان زندگی می‌کنند مبنا می‌گیرد. لازم به ذکر است که نظریه ملت دموکراتیک و نظام کنفدرالیسم دموکراتیک توسط عبدالله اوجالان، رهبر خلق کورد در مجموعه دفاعیات خود (نقشه راه و مجموعه پنج جلدی مانیفست تمدن دموکراتیک که در زندان تک‌نفره جزیره امرالی نگاشته)، مطرح و ارایه شده است.

موقعیت کنونی ایران و شیعه رسمی در برابر نظام جهانی و مخالفان داخلی

اگر بر سر کار آمدن جمهوری اسلامی ایران را همچون بقیه انقلاب‌ها تحلیل نمایم کاملاً در اشتباه خواهیم بود. اگر تصور کنیم، مانند تمامی انقلاب‌ها فرصتی برای آنها پیش آمده و از این فرصت استفاده کرده‌اند، تحلیلی اشتباه است. اگر آن را بر اساس این اصل فرسوده که بعد از هر انقلابی، مرحله‌یی از دیکتاتوری آغاز می‌شود تحلیل نمایم، به برداشت‌های پوزیتیویستی در مورد انقلاب‌ها دچار خواهیم شد. در صورت قبول این حالت‌ها، فرمولی به این صورت را خواهیم داشت؛ هر کس برای تغییر و فرم‌یابی به انقلاب اقدام می‌نماید، وقتی نظام مربوطه از هم پاشید اولین شخص یا گروهی که فرصت پیدا کرده به قدرت می‌رسد و بقیه هم در حاشیه قرار گرفته و مورد ظلم و قتل عام قرار می‌گیرند. این فرمول آنهایی است که به خاطر قدرت مبارزه می‌کنند. اما در برنامه اسلام‌گرایان ایرانی نابودی همه نیروهای اجتماعی وجود دارد. آیا هدف آنها از شرکت در انقلاب این موضوع بوده است؟ آنها بر این باورند که شیعه بخش بزرگی از اسلام است و خودشان نمایندگی این بخش را بر عهده دارند. اما در جهان اسلام تنها یک نوع شیعه نداریم. پیوندزدن شیعه‌گری به اهل‌بیت پیامبر هم از تفاسیر آنان است و در اسلام هم چنین موردی وجود ندارد. لازم است که نظام جهت دموکراتیزاسیون از این نوع از تفکرات دست برداشته و با نیروهای دموکراتیک به گفتگو بنشینند.

در اصل دو خط فکری اسلامی داریم یکی اسلام مدینه و دیگری اسلام دولتی یا خط معاویه که بعد از پیروزی بر خط مدینه در تمامی جهان اسلام علیه آن قیام‌هایی صورت می‌گیرد. یعنی اینکه تلاش و مبارزه تنها در ایران نبوده و در همه جای خاورمیانه برای برقراری دوباره اسلام مدینه تلاش صورت می‌گیرد. مثلاً فاطمیان، اسماعیلیان و غیره که در مصر و سایر مناطق به مبارزه مشغول بودند. همه آنها از یک عنصر مشترک برخوردارند. همه این جنبش‌های اسلامی از مظلومیت اهل بیت و تاسی به آن سخن به میان می‌آورند. البته نام و شیوه مبارزاتشان با هم متفاوت است. در ایران تلاش برای دست‌یابی به قدرت، محرک اساسی است. خود قدرت به عنوان محرک، پدید آورنده نیروی دست‌یابی به سلطه در گروه‌های منحرف است. یعنی سازوکاری پنهان در جریان است.

جریان دین رسمی در ایران بسیار نیرومند است. بعد از اسلام نیز در تلاش است تا در نظام قدرت و سلطه جای پای را باز نماید. جریان دین رسمی همیشه برای دست‌یابی به قدرتی مرکزی در تلاش بوده. همین جریان در دوران خلافت هم خواهان تمرکز بیشتری بود. عبدالله بن مقفع به خلیفه پیشنهاد می‌کند که خلافت را مرکزی‌تر نماید. هر گاه که فرصت و امکان برای راهبان دین رسمی فراهم نبوده به خفا رفته و منتظر فرصت بوده‌اند. جریان سیال و پنهان دین رسمی همان خط شیعه‌یی است که هم اکنون در ایران حاکم است. تنها و تنها در تلاش برای کسب قدرت هستند. درست است که اکنون سنگ شیعه‌گری را به سینه می‌زنند اما اگر فرصت را فراهم شده می‌دیدند در میان سنی‌ها این کار را انجام می‌دادند. خط اسلام قدرت‌گرا، اگر هزینه‌یی را هم صرف کرده باشند برای رسیدن به قدرت بوده نه برای آزادی. نباید این نکته را فراموش کرد که طرفداران شیعه قدرت‌گرا بودند که بیشترین ضربه را به شیعه علوی زدند. همان گروه‌هایی که بیشترین تلاش را برای تصاحب قدرت داشتند. در نمونه نظام‌الملک و اسماعیلیان هم گروهی که گرایش بیشتری به نظام قدرت را دارد و سنگ دین رسمی را به سینه می‌زند موفق خواهد شد. حتی منصور حلاج هم قربانی نظام خلافت نیست، بلکه قربانی توطئه و برنامه ایرانیان برای دست‌یابی به قدرت است. همین خط فکری شیعه حاکم در ایران بود که نظامیه بغداد را به وجود آورد. اما نمی‌توانست که در نظام خلافت خود را جای دهد. زیرا خلافت نمی‌توانست به نظام خسروانی تبدیل شود و سلطان هم نمی‌تواند به خسرو مبدل گردد. رهبران و راهبان شیعه رسمی دولتی، چون در همه این کارها ناکام ماندند تصمیم

گرفتند که خط‌مشی مخصوص به خود را برای رسیدن به قدرت بوجود آورند. در حین این جستجو بود که توانستند نظام صفوی را بنا نهند. حتی برای اینکه بتوانند دین شیعه رسمی و دولتی را بوجود آورند، افرادی را از خارج به ایران آوردند. موبدانی که از دولت صفوی حقوق دریافت می‌کردند سال‌ها بود که با مردم ارتباطی نداشتند. توان و نیروی دیکتاتوری شیعه رسمی نشأت گرفته از چیست؟ آنها در مدت فعالیت خود توانسته‌اند اکثر نیروها شیعه اجتماعی را یکی پس از دیگری نابود نمایند و در دین آنها انحراف به وجود بیاورند.

چه چیزی باعث شده که به این حالت درآید؟ متأسفانه نیروهای دموکراتیک و آزادیخواه از سازماندهی برخوردار نیستند. مبارزه‌ای داخلی برای سازماندهی هر چه بیشتر انجام نشده و جنبه تمدن دموکراتیک از این موضوع رنج می‌برد. در انقلاب سال ۵۷ بعد از تمامی تلاش و مبارزات، تمدنی دولتی تحت عنوان شیعه صفوی به عنوان ضد انقلاب ظهور کرد. ارزش‌های به وجود آمده را تصاحب نموده و نظام سلطه‌ای را بر نیروهای دموکراتیک حاکم گردانید. نظام قدرت برقرار شده به صورت مداوم در راستای تخریب اراده خلق و نابودی جنبش‌های دموکراتیک فعالیت می‌نماید. به‌ویژه شیعه اجتماعی را به شدت سرکوب می‌کند. اگر چه در بیانات خود بر موضوع اجتهاد و استفاده از آن تأکید دارند اما در عمل، با هرگونه نواندیشی در دین مخالف هستند. هر گاه که اندیشه‌ای اجتماعی، برای رهایی از ظلم و استبداد به وجود می‌آید، اجتهاد را به مثابه سلاحی برای مقابله با آن به کار می‌گیرند. یعنی اجتهاد را در برابر تفکرات نواندیشانه به کار می‌برند نه برای به‌وجود آوردن اندیشه‌ی نو.

اگر به مقایسه مسایل شرعی در شیعه صفوی و سنی خلافت پردازیم، می‌بینیم که تفاوتی آنچنانی ندارند. اما سایر گروه‌های شیعه فاصله فاحشی با سنی خلافت دارند. چطور ممکن است که در مسایل شرعی این قدر شباهت وجود داشته باشد؟ اگر شباهت به این میزان است پس چرا با همدیگر سرسازش ندارند؟ شیعه علوی به مسایل اجتماعی بیش از مسایل شرعی اهمیت می‌دهد و قانون شرع را برای حاکمیت در جامعه به کار نمی‌برد. اما شیعه صفوی شرع را به منظور ایجاد اختناق در جامعه به کار می‌برد. در حال حاضر باز تولید نظریات امام محمد غزالی را در قالب مذهب شیعه دولتی در جمهوری اسلامی ایران می‌بینیم. برای ادامه خط فکری شیعه اجتماعی فلسفه‌ی نیرومند لازم است. اما شیعه دولتی از میان قواعد فلسفه تنها خط شاه-امامی را برگزیده است. بزرگ‌ترین دشمن فلسفه در جهان در حال حاضر، خط شیعه دولتی است. تلاش

آنها برای تضعیف فلسفه با هدف تقویت نظام دینی صورت می‌گیرد. شناخت ما از فلسفه، شناختی اجتماعی و سیاسی است. جامعه بر اساس فلسفه خود را مدیریت می‌نماید و مدیریت جامعه کاری سیاسی است. فلسفه یونان باستان هم فلسفه‌ای سیاسی است. زردشت هم برخوردار از فلسفه‌ای اجتماعی-سیاسی بوده.

چرا فلسفه دوران اسکولاستیک و صفوی در ایران فلسفه‌ای ضد اجتماعی است؟ از ارسطو مرکزیت انسان را گرفته و آن را به مرکزیت مرد تعبیر نموده‌اند. از افلاطون رهبری انسان اندیشمند در جامعه را گرفته و به ولایت فقیه تعبیر نموده‌اند. ادامه خط شاهی و خسروانی را نیز از فلسفه ضد اجتماعی ایرانی گرفته‌اند. همه این‌ها را با هم جمع کرده و در یک نظام بسته اجتماعی به کار گرفته‌اند. مخالفت آنها با تصوف هم بسیار مهم است. زیرا در تصوف فرد بر اساس خودشناسی تمامی مرزهای دینی را درمی‌نوردد. برای او دیگر دین به معنای کلمه مفهوم ندارد. مهم چگونگی رفتار اجتماعی و میزان تاثیرگذاری فرد در میان انسان‌های دیگر به خیر و نیکی است. دعوت مولانا برای هر انسان با هر دین و مذهبی است. تنها به شرطی که به خودشناسی دست یابد و بتواند در سایه این خودشناسی به نیرویی برای ساختن جامعه‌ای سالم تبدیل شود. شیعه صفوی اهمیت کار و تلاش فرد را در این می‌داند که تا چه اندازه به نظام قدرت کمک می‌نماید. فلسفه اجتماعی و سیاسی بزرگترین دشمن شیعه صفوی بوده و هست. اکثر مبارزاتی که در ایران علیه خلافت و سلطه امویان و عباسیان صورت گرفت به رهبری تفکر شیعه اجتماعی بود. با به وجود آمدن شیعه دولتی در زمان صفویان، شاهد سقوط روزافزون ایرانیان هستیم.

شیعه اثناعشری به منظور ادامه نظام خسروانی به وجود آمده و دلیل دیگری ندارد. اسناد تاریخی این را اثبات می‌نماید که ایرانیان مذهب شیعه دوازده امامی را با آمدن صفویان و به زور شمسیر قبول کرده‌اند. برای نمونه به شهر کرماشان توجه نمایید، مردم این شهر پیرو مذهب شیعه هستند. اما هرگز در میان آنها سازماندهی مالاها و روحانیون دینی به صورت امروزی وجود نداشت. کوردهای شیعه احتیاجی به سازماندهی دین رسمی ندیده‌اند. نهادی را هم تحت این عنوان در کرماشان و در طول تاریخ شاهد نبوده‌ایم. بعد از انقلاب، جمهوری اسلامی شروع به فرستادن کادرهای آموزش دیده خود برای برهم زدن این بافت سیاسی و اجتماعی کرماشان کرد تا در این روند اجتماعی انحرافات را به وجود آورد. در تمام دوران تاریخی این شهر بزرگ

کوردستان به موردی به نام شیعه دوازده امامی بر نمی‌خوریم. شیعیان کرماشان نیز جزو خط مقاومت شیعه علوی هستند. نظام جمهوری اسلامی، امروزه این سازماندهی را در میان سایر کوردهای شرق کوردستان هم انجام می‌دهد. تا دین رسمی را در بطن جوامع کوردستان نهادینه نماید. نظامی که در حال حاضر بر مسند قدرت حاکم است، تمامی تجربیات دین رسمی را یکجا به همراه دارد.

لازم است که اشاره‌ای به «شیعه اختیاری» داشته باشیم. بر اساس عقاید شیعه اختیاری، یک شیعه واقعی احتیاجی به روحانی و راهنمای دینی ندارند. شخص می‌تواند و حق دارد در قرآن تامل نموده و آن را تفسیر نماید و اسلام را بفهمد و بر اساس عقل و دانش و آگاهی‌اش بر خط مشی اسلام، اهل بیت و شیعه حرکت نماید. وجود چنین تفکری برای نظام مخاطره‌آمیز است. زیرا دیگر، نیازی به نهادهای دین رسمی وجود ندارد. لذا بسیار شدید با اختیاری‌ها برخورد کردند و همه آنها را نابود ساختند. مجتهدی‌ها هم از دیگر گروه‌های شیعه هستند. آنها معتقدند باید افرادی به عنوان راهنمایان دینی جهت ارشاد مردم وجود داشته باشد. آنان انسان‌های عادی را فاقد توانایی تفسیر و برداشت درست از دین می‌دانند. آیا این همان شبان‌رمگی نیست. همان منطبق پادشاهان ساسانی و هخامنشی و به طور کلی منطق دولت-قدرت است. در سده نوزدهم پا را از این هم فراتر گذاشته و شیعه متشرعه را به وجود آوردند. قوانینی که سنی‌ها در دوران خلافت توسط افراد مختلف از جمله امام محمد غزالی به وجود آورده بودند، کپی‌برداری نمودند. شیعه علوی سال‌ها در برابر این حاکمان شرع مبارزه کرده بود.

سده نوزدهم دورانی بود که گروه‌های شیعه دولتی با استفاده از ثروت بازار توانستند نهادها و سازمان‌های ویژه خود را به وجود آورند. البته در این دروان بیشتر در شهرهای بزرگ حاکمیت داشتند و مناطق دورافتاده از دسترس آنها خارج بود. هنوز هم خط شیعه دموکراتیک در جامعه وجود دارد و به حیات خود ادامه می‌دهد. اگر دکتر شریعتی نیز از آن بحث می‌نماید، نشان از اعتقاد او به ماندگاری این خط‌مشی مقاومتی در بطن جامعه است. ما معتقدیم که شیعه رسمی در کوردستان وجود نداشته و تلاش دولت برای آلوده کردن ذهنیت مردم کورد به این تعبیر راه به جایی نخواهد برد. نقش کوردهای شیعه در مقابله با نظام‌های استبدادی حتی در زمان خلافت بسیار کارآمد بوده است.

شیعه رسمی با شروع به کار شیعه متشرعه، کم‌کم نظریه ولایت را مطرح کردند. جای نگرفتن آنها در حکومت قاجار به خاطر ضعف قاجار بود. در میان جامعه باقی ماندند و به سازماندهی خود ادامه دادند. انتقال تقدس موجود در فرّه ایزدی، از ایزد تا به ولایت فقیه به وجود آورنده نیرویی است که هر شخص شیعه می‌تواند خود را در آن دیده و احساس نیرو و قدرت نماید. ولایت فقیه نماد قدرت ایرانیان بوده و به نوعی نشانگر خط ملی‌گرایی ایرانی است. حتی رهبر آپو نیز در این مورد می‌گوید: «شیعه در ایران نوعی ملی‌گرایی است». اما در شیعه اجتماعی چیزی به نام ملی‌گرایی وجود ندارد. تنها شیعیان رسمی هستند که از شاهان هخامنشی صحبت به میان می‌آورند. تنها امثال احمدی‌نژاد هستند که از کورش تمجید می‌نمایند. چونکه بر همان خط سیر تفکرات حرکت می‌کنند. شروع موج ملی‌گرایی قرن نوزده در جهان به شدت بر شیعه رسمی تاثیر گذاشت؛ توانایی و نیرویی مضاعف یافت. نظام کنونی ایران حاصل ازدواج شیعه رسمی با مدرنیسم غربی است. ضدیت این نظام با کاپیتالیسم و مدرنیسم را باید مورد تردید قرار داد. وقتی که نظام از کاپیتالیسم و مدرنیسم نیرو می‌گیرد چرا باید با آنها دشمنی نماید. مدرنیسم ایدئولوژی را تقویت کرده، سرمایه و قدرت آنها را افزایش می‌دهد. دولت - ملت در نظام مدرنیته کاپیتالیستی شکل می‌گیرد. دولت - ملت یعنی جمع‌بندی تمامی داشته‌های نظام قدرت و سلطه در مرکز دولت. رهبر آپو در این مورد اینگونه بیان می‌دارند: «همه دولت‌ها برای مرکزی شدن و نیرومند شدن تلاش می‌کنند، اما هیچ نظامی به اندازه کاپیتالیسم در این مرکزی نمودن موفق عمل نکرده است». دولت - ملت خطرناکترین شکل دولت است. دولت - ملت همان سیستمی است که اینان سال‌هاست در پی آن هستند. از دوران هخامنشی تا به امروز در این تلاشند و از آن دست برداشته‌اند. نهایتاً نظام کاپیتالیستی، دودستی دولت - ملت را تقدیم‌شان کرده است. با این اوصاف باید نسبت به دولت - ملت ایران هوشیار باشیم. نباید آن را دولتی دینی دانست، بلکه دولت - ملتی ایدئولویک و ساختارمند است. اگر که در برخی از کشورها دولت - ملت کاملاً وارداتی است، اما در ایران سال‌هاست که زیرساخت ایدئولوژیک آن آماده می‌گردد. همان خط فکری که نه لیبرال‌ها و نه چپ‌گرایان آن را درک نکردند و در نهایت هم شکست خوردند.

نظام همواره از روشهای توطئه، کودتا و ترور برای مرکزی‌شدن هرچه بیشتر کمک گرفته و هر بار با جدا کردن و نابودنکردن بخشی از مخالفان ماندگاری خود را تضمین می‌نماید. ارتش

ویژه آنها دیگر از حالت یک نیروی صرف نظامی خارج شده و در همه امور دخالت می‌نماید. حتی در این اواخر حسن روحانی پروژه‌های بسیار سخت (به قول خودشان) را به آنها سپرده است. سپاه نهادی ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی است. با این وضع هیچ کدام از خلق‌های ایران به عنوان موجودیتی متفاوت تر از رنگ کلی نظام نمی‌توانند حضور داشته باشند. چون یک شناسنامه و یک هویت وجود دارد و آن هم هویت قدرت است. یا به بخشی از نظام سلطه تبدیل خواهی شد، یا از میان خواهی رفت. هنگامی که به صورت بخشی از نظام سلطه در آمدی، در مقابل سایر گروه‌ها و جناح‌هایی که مقاومت می‌نمایند به عنوان ابزاری برنده بکار برده خواهی شد. نمونه آن رحیمی استاندار کوردستان است، برای مقابله با جنبش‌های انقلابی در کوردستان و یا خلخالی در مقابله با تمامی قیام‌های مردمی، که بهتر از همه وظیفه خود را انجام داده‌اند. کسی که به عضویت نظام در آمد، دیگر نباید از هویت او سوال کرد. زیرا هویت او مشخص است. نظام به صورت مداوم بهترین کادرهای خود را از میان می‌برد. کوچکترین اشتباه آنها و انحراف از خط ایدئولوژیک نظام باعث مرگ آنها خواهد شد. نمونه «آیت‌الله محمد منتظری» مزید این واقعیت است، که تا آخر عمر در خانه حبس شد. در نظام ولایت فقیه، ملی‌گرایی، فاشیسم و تک‌هویتی به صورت ریشه‌پی وجود دارد.

هرگونه گفتمانی که در آن از هویت، شناسنامه، دین و مذهبی جدای از نظام بحث شود به شدت مورد انکار قرار خواهد گرفت. هر چه بر طول عمر نظام افزوده می‌شود، به همان اندازه مرکزی‌تر و نظامی‌تر گردیده و عملکردی استعمارگرانه‌تر را در پیش خواهد گرفت. در حال حاضر شاید برای خود ایران وضعیتی عادی باشد. اما وضعیت تمامی خلق‌های ایران به سوی وضعیت بحرانی میل می‌نماید. مرگ تدریجی از لحاظ فرهنگی، هویتی، اقتصادی و سیاسی در انتظار همه خلق‌های ایران است. این وضع باید به خوبی درک شود. می‌توان این وضعیت را به شرایط "کودتای دایم" تشبیه کرد. کودتا در مقابل همه عناصر دموکراتیک و آزادیخواه در ایران در حال انجام است. همه چیز نظامی است و دوربین‌های نظامی همه چیز را کنترل می‌نمایند. تمامی هم و غم نظام این است که به بالاترین سطح هموزن کردن در جامعه دست یابد. جامعه‌یی یک‌دست و تک‌هویت را مبنای قرار داده که آنها در ولایت فقیه خلاصه می‌شود. مبارزه در مقابل نظام باید با درک این واقعیت‌ها انجام پذیرد. اما لازم به ذکر است که پروژه آنها نخست باید در کوردستان عملی شود. چنانچه در کوردستان عملی گردد در بقیه مناطق ایران هم موفق خواهند

شد. مبارزه برای دموکراتیزاسیون ایران نیز از همین کوردستان آغاز خواهد شد. باید در مبارزه مقابل این نظام به ابعاد خارجی آن هم توجه کرد.

تهدید ایران و به خطر افتادن امنیت بازار انرژی

از ۳۰ میلیون بشکه نفت تولیدی اوپک، ۲۴ میلیون آن از تنگه هرمز می‌گذرد و در صورتی که ایران دچار تهدید شود، امنیت بازار انرژی به خطر می‌افتد. موقعیت استراتژیک ایران چه از لحاظ جغرافیایی و چه در حیطه انرژی، اهمیت ویژه‌ی را برای این کشور به وجود آورده که این دو ویژگی مهم در بسیاری موارد با مسایل سیاسی به هم آمیخته و موقعیت ژئوپولیتیک آن را تقویت می‌کند. قرار گرفتن در میان دو منطقه غنی انرژی یعنی خلیج فارس و دریای خزر شاید مهم‌ترین ویژگی‌های ایران در عرصه جهان باشد در حالی که خود به یکی از بزرگ‌ترین ذخایر نفت و ذخایر جهان تکیه کرده است. بر اساس آخرین گزارش‌ها میزان ذخایر نفت خام ایران بیش از ۱۳۷ میلیارد بشکه و حجم ذخایر گاز طبیعی ۲۸ تریلیون متر مکعب است.

موقعیت استراتژیک ایران؛ برخورداری از طولانی‌ترین ساحل در امتداد خلیج فارس و دریای عمان و اشراف بر تنگه استراتژیک هرمز از یک سو، همسایگی با کشورهای نفت‌خیز و گازخیز حوزه خزر و آسیای میانه و قفقاز از سوی دیگر و نزدیکی به اروپا از طریق شمال غرب موقعیت استراتژیک ایران را برجسته‌تر می‌کند.

کشورهای حاشیه خزر و دیگر همسایگان ایران می‌توانند منافع متقابل بسیار زیادی از موقعیت ممتاز ایران کسب کنند. هر چند که مسیر ایران برای ترانزیت نفت کشورهای حاشیه خزر مهم‌ترین امتیاز است. چرا که یکی از موانع مهم در توسعه میادین نفت و گاز کشورهای آسیای میانه و منطقه خزر، عدم دسترسی آسان به بازارهای مصرف به دلیل دوری از آب‌های آزاد و نداشتن خط لوله انتقال کافی است و در میان مسیرهای مختلفی که برای دستیابی قزاقستان و ترکمنستان به آب‌های آزاد و بازارهای مصرف وجود دارد، مسیر ایران از ارزان‌ترین راه‌هاست. ایران برای کشورهای آسیای میانه می‌تواند شاهراه انرژی محسوب شود. اما فشارهای نیروهای خارج از این منطقه آنان را از این شاهراه محروم کرده است.

بر اساس پیش‌بینی‌های انجام‌شده میزان مصرف انرژی جهان تا سال ۲۰۳۰ سالیانه به‌طور متوسط حدود دو درصد افزایش می‌یابد و در آن زمان باز هم نفت رتبه اول را در تأمین انرژی

مصرفی جهان دارد. همچنین میزان تقاضای جهانی نفت از حدود روزانه ۸۰ میلیون بشکه در سال ۲۰۰۴ به ۹۴ میلیون بشکه در سال ۲۰۱۵ و ۱۲۰ میلیون بشکه در سال ۲۰۳۰ خواهد رسید. همچنین مصرف جهانی گاز طبیعی با رشد متوسط سالانه ۲/۳٪ از حدود ۱۰۰ تریلیون فوت مکعب به ۱۵۶ تریلیون فوت مکعب در سال ۲۰۲۵ و یا حدود ۵/۴ هزار ملیار متر مکعب در سال ۲۰۳۰ خواهد رسید که بدین ترتیب ایران با داشتن دومین ذخایر نفت و گاز جهان جایگاه مهمی را از لحاظ عرضه انرژی خواهد داشت. برای همین است قیمت‌های نفت بدون تردید با هر تحریمی در بازارهای جهانی افزایش می‌یابد و مصرف‌کنندگان از آن آسیب می‌بینند.

زمینه‌های تاریخی و فکری استحاله فرهنگی در ایران

استحاله فرهنگی یا به عبارتی دیگر یکسان‌سازی فرهنگی در جهت سلب هرگونه قابلیت، مقاومت و مخالفت از کسانی است که تحت حاکمیت نیروهای جنگ‌طلب و قدرت‌گرا می‌باشند. در همین راستا، زبان (ابزار اساسی مورد استفاده ذهنیت) و فرهنگ بومی به واسطه هجوم زبان رسمی بی‌ارزش و عرصه بر آن تنگ گردیده تا حدی که در محاوره هم نقشی ایفا نمایند. زیرا که زبان-فرهنگ حاکم به‌عنوان زبان پیشرفت، تحصیل، سیاست و اقتصاد برای بکارگیرنده آن موجب منفعت می‌شود.

استفاده از راهکار و سیاست آسیمیلیسیون اجباری به اعصار اولیه برمی‌گردد. چرا که در دوران تاریخی گذشته انکار نه تنها به صورت قتل عام، بلکه انواع محدودیت‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را نیز دربر می‌گرفت. در نظام سلطه خسروانی در ایران‌زمین نیز که جامعه‌یی با فرهنگی خارج از معیارهای خود را قبول ندارد، مخالفان خسرو را با نام‌هایی از قبیل؛ دیو و دیوَصفتان، دد، بربر، دشمنان خدا، مخالفان با فره‌ایزدی و شاه‌شناسانده‌اند که هنوز هم از جانب آخرین نظام خسروانی این الفاظ با انگ‌هایی چون؛ محاربه، برهم‌زننده امنیت ملی و تروریست برای عناصر دموکراتیک به کار گرفته می‌شوند و آنها را به صورت افرادی که از فرهنگ و تمدن بویی نبرده و بسیار عقب مانده‌اند معرفی می‌نمایند. در واقع، سیاست یکسان‌سازی فرهنگی از همان اوایل نظام خسروانی توسط یهودیان دربار که بر موبدان دین رسمی تأثیر داشتند، اعمال

شد. یهودیان همان گونه که اسلام و مسیحیت ویژه خود را به وجود آورده بودند، دین زرتشتی مخصوص به خود را نیز به وجود آوردند. قتل عام‌هایی را که در مورد باورمندان دین زرتشتی اجتماعی توسط موبدان دین رسمی انجام گرفت، تنها می‌توان با کشتار و محدودیت‌های اعتقادی در نظام جمهوری اسلامی ایران در برابر سنی‌ها، بهاییان، یارسانی‌ها و... مقایسه کرد. یکی از آثار مستند موجود در ایران که در دوران عباسیان نوشته شد و همچون مانیفست نظام خسروانی و ملی‌گرایی ایرانی عنوان می‌شود، شاهنامه فردوسی می‌باشد. تأثیر خط فکری فردوسی که زیربنای ملی‌گرایی و قوم‌گرایی فارس‌هاست بر جامعه ایرانی، بسیار مشهود است. پاک کردن ذهنیت قوم‌گرا و شاه‌دوست شاهنامه‌یی از ذهن ایرانیان و مبارزه فرهنگی در برابر تخریبات شخصیتی آن بر فرد و جامعه ایرانی می‌تواند به دموکراتیزه کردن ایران کمک نماید.

در عصر ملی‌گرایی

همچنین در ایران، از زمان حاکمیت سلجوقیان، زبان فارسی به‌عنوان زبان رسمی رواج می‌یابد. در همین راستا، تحقیر و توهین علیه ملت‌های مختلف به گونه‌ای غیررسمی و تا حدودی نیز رسمی حمایت می‌شود. سیاست‌های نژادپرستانه رضاشاه و جنایات پسرش اثباتی بر این مدعاست. هر چند که تقریباً نیمی از زبان فارسی تحت استیلای زبان عربی در می‌آید، اما این برتری تا زمان ظهور دولت-ملت‌ها و رشد آگاهی ملی ادامه می‌یابد. ممنوعیت و یا محدودیت چند دهه اخیر زبان کوردی در ایران، مانع از رشد این زبان و غنای بیشتر آن گردید. بعد از انقلاب اسلامی نیز، جمهوری اسلامی با پروژه‌های امت‌سازی و ملت‌سازی مبتنی بر "ملت ایران اسلامی" شروع به اعمال تبعیضات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی علیه خلق‌های موجود در گستره جغرافیایی ایران کرد. پس از انقلاب اسلامی، رژیم ایران همانند دیگر دولت-ملت‌های منطقه با طرح نهضت فرهنگی، در پی تسلط بر خلق‌های ایرانی و سلب قابلیت مقاومت و مخالفت از آنان برآمد. اکتفا به دستاوردهای گذشته، دنباله‌روی ذهنیت شوونیسم فارس، تحمیل هویت اسلامی به‌عنوان اصلی بارزش و مقدس و بی‌توجهی و عدم اجرای اصول ۱۹، ۱۸ و ۴۸ قانون اساسی و همچنین محدودیت‌سازی جریان تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری و مسوولیت‌های اداره کشور، جزو برجسته‌ترین مشخصه‌هایی است که کوله‌باری از پرونده‌های پر از جنایت و تبعیض را برای رژیم

به‌بار آورده و موجب عقب‌ماندگی در عرصه توسعه انسانی، علمی، آموزشی، اقتصادی و صنعتی و فرهنگی برای خلق‌های ایرانی گردید.

در همان اوایل انقلاب، جهت تثبیت دین رسمی انقلاب فرهنگی را به‌راه انداختند و دو سال دانشگاه‌ها را تعطیل کردند. اقدامات انجام‌شده در دوران انقلاب فرهنگی ایران بخشی از برنامه مبارزه با فرهنگ غرب در ایران محسوب می‌شد و یکی از اهداف آن وحدت حوزه علمیه قم و دانشگاه بود. در طی این دوران، محتوای بسیاری کتاب‌های درسی و علمی طبق دیدگاه موجود شورای انقلاب فرهنگی مورد بازبینی قرار گرفت. به شیوه‌های مختلف، دیدگاه‌های موسوم به چپ و لیبرال از دانشگاه حذف شد. هنوز هم این انقلاب فرهنگی ادامه دارد و به‌ویژه در عرصه علوم انسانی، شاهد اسلامی کردن این علوم هستیم. چرا که ایدئولوگ‌های رژیم شرط تداوم انقلاب اسلامی را در شکل یک نهضت فرهنگی یعنی تحول فرهنگی و اقتصادی با ایجاد یک الگوی سیاسی مناسب در قالب مردم‌محوری اسلامی می‌دانستند. خمینی نیز با داشتن افکاری چون: "اصلاح مملکت بدون اصلاح فرهنگی امکان‌پذیر نیست" و یا "برای اینکه ملت ایران به اوج عظمت و قدرت برسد باید تحول فرهنگی صورت گیرد و یا اینکه "استقلال فرهنگی اساس سایر استقلال‌هاست" در پی نشان‌دادن خلاء فرهنگی به‌وجودآمده در دوره گذشته بود. در همین راستا نیز، مروجان و مبلغین داده‌های دینی و مبانی سیاسی حکومت دین‌سالار با تأکید بر مفاهیم و مسایلی خودساخته که آنها را همچون اصول اسلامی به‌نام می‌کنند، موجب شکل‌گیری نوع خاصی از نظام فرهنگی دولتی گشته که بازتعریف و بازسازی اصولگرایی انقلابی و اسلامی را دنبال می‌کند. آنچه به‌نام فرهنگ اسلامی در اشاعه و ترویج آن کوشش شد، تنها بخشی کوچک و تخصیص‌یافته از کل فرهنگ ایرانی بود که از فیلترهای تأیید‌گرانه رژیم دین‌سالار عبور کرده است. معیار اصلی در گزینش و جایگیری عناصر فرهنگی در جریان فرهنگ رسمی، رعایت اصول خدمت‌گزاری و تقویت فرهنگ مزبور می‌باشد. دیگر عناصر تحت فشار محدودیت‌سازی، محکوم به عقب‌نشینی و یا رویارویی با توسعه‌نیافتگی می‌گردند.

علی‌رغم این مفهوم‌پردازی‌ها و اصولگرایی انقلابی، ایده نهضت فرهنگی رژیم در جهت یک خیزش فرهنگی مؤثر واقع نشد و اندیشه‌های خودی و نیروهای انقلاب انسجام و وحدت چندانی نیافتند. زیرا از طرفی، عدم تحقق این امر در ابتدا، جنگ هشت‌ساله با عراق و نبود فرصت و امکان بسترسازی و نهادینه‌سازی در این زمینه بود. بعد از اتمام جنگ نیز دوره اجرای

سیاست سازندگی رفسنجانی که به منظور بذل توجه به زیرساخت‌های فرهنگی و سرمایه و ثروت انسانی خلق‌های ایران آغاز شد، نهایتاً منجر به حاشیه‌روی فرهنگ در کنار برنامه‌ها و پروژه‌های عظیم اقتصادی گردید. همچنین شعارهای خاتمی در راستای فرهنگ‌سازی نوین در میان زدوخوردهای سیاسی داخلی و تازه جریان‌های خودی رژیم تا حدود زیادی به فراموشی سپرده شد.

اما از طرفی دیگر، با استفاده از فن‌آوری و راهکارهای کلاسیک و تعریف هویتی مجازی برای روداشتن تبعیض‌های علمی، اقتصادی، فرهنگی خلق‌های ایرانی در حرکت به سوی استحاله خلق‌های ایرانی گام‌های بسیاری برداشته شد. به نوعی، با نادیده‌انگاشتن کیستی فرهنگی خلق‌ها، با دستان خویش زمینه را برای ایجاد گسست و دچار شدن هويت کلی به چالش و پریشانی فراهم آوردند. طبیعی است که اصالت و هویت عناصر تشکیل دهنده هويت ایرانی دچار اغتشاش شده و خلق‌ها را برای بازتعریف و احیای هويت اصیل خود به تلاش واداشته است. در نتیجه این کنش و واکنش، تلاش‌ها و مبارزات مشروع و حقوقی خلق‌ها به‌ویژه خلق کورد برای حفظ هويت خود که بخش عمده‌ای از اهداف آنها در این راستا می‌باشد، همچون دامن زدن به تفرقه و سرگردانی در جامعه محسوب گشته و برچسب‌های ضدانقلابی (غیرخودی)، تجزیه‌طلب، مخمل امنیت کشور و... بر پیشانی آنها زده می‌شود.

به جز نهادینگی شوونیسم فارس در ساختار ذهنیتی و فکری سردمداران رژیم و کانالیزه‌سازی این ذهنیت در کلیه نهادهای اجتماعی جامعه در جهت تسلط بر خلق‌های ایرانی، نمی‌توان به فاکتور عمده دیگری اشاره نمود. همچنین با وجود ارزش و اهمیت یافتن روزافزون بومی بودن، بی‌معنا شدن ممنوعیت‌های زبانی به واسطه پیشرفت‌های فن‌آوری و در همین راستا گسترش تلاش‌های خلق‌های ایرانی برای حفظ هويت اصیل خود واقعیتی است که موجب می‌شود هیچ حکومت و جریان سیاسی و عقیدتی، بدون توجه و ادای حق خلق‌ها نمی‌تواند از کنار آنها عبور کند. به عبارتی دیگر، به ناپودی و استحاله آنها دیگر ممکن نیست و مانع حیات و رشد آنها نخواهد شد.

شرق کوردستان

زبان و فرهنگ کوردی که در قالب اتنیسیته در اعصار اولیه و وسطی موجودیت خود را حفظ نموده با فشارهای وارده از طرف سه زبان و فرهنگ حاکم که از امکانات روزافزون دانش و فن آوری استفاده می کردند، در معرض نابودی و ذوب کامل قرار گرفت. "در زمان تشکیل دولت-ملت‌ها نیز، هر سه دولت-ملت فارس، عرب و ترک با مشارکتی همگانی جهت وابسته ساختن کوردها به خود، به شیوه‌های بسیار خشونت‌آمیز به اعمالی فراتر از نابودی و ذوب فرهنگ و زبان کوردی اقدام کردند.

آنچه در اینجا بدان پرداخته می‌شود، بررسی عمیق وضعیت و اثرات استحاله فرهنگی در شرق کوردستان، همچنین انتقاد عمده از تداوم حافظه تاریخی آسمیلاسیون از سوی رژیم حاکم و تأثیرات مخرب آن در ذهنیت‌سازی خلق‌های ایرانی می‌باشد. زیرا که مانع‌سازی‌های تبعیض، بی‌عدالتی، تحمیل عقاید، تبلیغات گمراه‌کننده و برتری‌طلبانه یا به عبارتی دیگر سازماندهی‌شدگی تبعیضات اقتصادی و فرهنگی و کنشگری آنها که به برتری‌طلبی فرهنگی و زبانی انجامیده است، جزو مسایلی‌اند که بایستی افشا شده، مورد بحث و ارزیابی قرار گرفته و با ارایه آلترناتیوهای معاصر و دموکراتیک، اثرات زیان‌بخش آنها را از ذهنیت جامعه پاک نموده و شرایط را برای همزیستی آزاد و برابر خلق‌ها در کنار همدیگر فراهم آورد.

شرق کوردستان، از ایلام گرفته تا ماکو جزو مناطقی است که سیاست‌های رژیم به شیوه‌ای خاص و برنامه‌ریزی شده پیاده می‌گردد. رژیم هرگاه در این بخش از کوردستان، بیشتر احساس ناامنی و احتمال وقوع قیام‌ها و تظاهرات مردمی را کرده باشد، چند برابر آن به اعمال این سیاست‌ها روی آورده است. چرا که سیستم، هیچ‌گاه در جهت آگاه‌سازی و فرهنگ‌سازی صحیح عمومی جامعه گام برنداشته، حق و حقوق انسانی و ملی را نداده و بر این اساس، تاب تحمل کوردی آگاه و آزاد را نداشته است. بر این اساس، در راستای کوردزدایی و آسمیلاسیون فرهنگی کوردها، یک شخصیت آرمانی در پرتو ارزش‌ها و اصول اساسی جامعه از طریق ابزارهای مختلف جامعه‌پذیری، آموزش و پرورش و رسانه‌ها در منظر عمومی تبلیغ شده و افراد به آن فراخوانده می‌شوند. در حالی که فرد کرد با مایوس شدن و ناامیدی مفرط از اهداف نهادی شده، آنها را فراموش کرد و بدین ترتیب، حواس و قوای دراکه خود را نسبت به بوق‌های

تبلیغاتی جامعه از کار انداخته و بدین وسیله می‌خواهند آرامش خیال پیدا کنند. در حالی که وجود میزان زیادی از انحرافات اجتماعی در ارتباط با این مساله اجتناب‌ناپذیر است.

حضور شمار زیادی از جوانان و دیگر اقشار هویت‌جوی خلق‌کورد در زندان‌های جمهوری اسلامی نشان از ناهمخوانی و عدم تطابق قوانین و رفتارهای غیرمعاصر و آنتی‌دموکراتیک با قوانین و اصول جهانی حقوق بشر اروپا دارد. همچنین، تمامی تلاش‌های هویت‌جویانه خلق‌ها که حل مشکل خود را در حل مشکل عمده ایران دیده‌اند، علی‌رغم تقبل هزینه‌های زیاد، دستاوردهای کمی عاید آنان شده و با همه این‌ها، رژیم بر کنار گذاشتن خلق‌ها از صحنه‌های حکومتی، تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی در راستای استحاله فرهنگی پای می‌فشارد. در واقع، تفاوت عمیق و اساسی رژیم ایران با دیگر دول حاکم بر کوردستان در شیوه بهره‌گیری از آن می‌باشد که اثراتی بسیار مخرب‌تر و عمیق‌تر از شیوه‌های آشکار زاینده از ایدئولوژی‌ها و حتی حداقل به اندازه جنگ و ترور، پیامدهای ناگوارتر بر موجودیت فرهنگی کوردستان گذاشته است. زیرا فردی غیر فارس چنان در پروسه سیستماتیزه و سازماندهی شده استحاله فرهنگی رژیم، آسیمیله می‌گردد که تحقیر و توهین به فرهنگ خویش را امری رایج و عادی تلقی می‌کند. این پروسه، شامل قوانین و عملکردهایی کلی و ویژه است که رویکرد کلی آن برای تمامی شرق کوردستان یکسان می‌باشد که می‌توان به موارد ذیل در این زمینه اشاره نمود:

– عدم اجرای اصول ۱۵، ۱۹ و ۴۸ قانون اساسی و متعاقب آن، فقدان وجود یک نظام آموزش به‌صورت رسمی و غیر رسمی در زمینه آموزش زبان دیگر خلق‌های موجود در ایران به‌ویژه زبان کوردی و بر همین مبنای، تغییر یافتگی رسالت و میسیون آموزش و پرورش به ابزاری سرکوب‌گر و تخلیه‌گر ذهنی به‌نفع رژیم.

– تأثیرات منفی صدا و سیما (به‌عنوان گسترده‌ترین رسانه جمعی) از راه عدم پخش برنامه مفید به زبان کوردی و اجرای برنامه‌هایی که در آن، نقش‌های ساده‌لوحانه و یا پست سطح پایین جامعه را اشخاصی با لهجه کوردی بر عهده می‌گیرند. رفتارهای ناشایست و توهین آمیزی که به کرات در کانال‌های مراکز استان‌های کوردنشین به‌طور آشکاری بر روی صفحه تلویزیون می‌آیند نیز، از همان دسته‌اند.

– نفوذ تحقیرها در سیاست‌های دولتی و عدم فعالیت سیاستمداران در جهت زدودن چنین

فرهنگ غلطی.

— ورود شمار زیادی از مسوولین غیر بومی به شهرهای کوردنشین در نتیجه محدودیت‌سازی جریان تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی مسوولیت‌های اداره استان که به غالب شدن فرهنگ و زبان غیر بومی در ادارات و موسسات دولتی در این شهرها انجامیده است.

— عدم بسترسازی و حمایت‌های مادی برای چاپ و نشر روزنامه، مجلات، کتب و سایر محصولات فرهنگی به زبان کوردی، اعمال سانسور شدید بر آنها و همچنین، اعمال فشار، شکنجه و زندانی کردن روزنامه‌نگاران، نویسندگان، ادیبان و روشنفکران کورد.

— محدودیت‌سازی در تشکیل و برگزاری انجمن‌های ادبی، شب شعر، داستان‌نویسی و... به زبان کوردی و جهت‌دهی آنها در راستای نشر عقاید مذهبی و همخوان با اندیشه‌های سردمداران رژیم.

بدین علل است که یک فرد کورد رانده‌شده از هویت خویش، بدون پی‌بردن به اهمیت هویت‌یابی و هویت‌شناسی و همچنین فقدان آگاهی تاریخی از قدمت بسیار کهن تمدن خویش، تحت تأثیر اندیشه‌های وارداتی استحاله و فرهنگ و تمدن فارس قرار گرفته و آن را برتر قلمداد می‌کند.

ایلام یکی از کهن‌دیاران کوردنشین، جزو مراکز مهم فرهنگ کوردی و گویش‌های فِیلی و کلهری است که رژیم جمهوری اسلامی ایران در خصوص سیاست استحاله فرهنگی این استان کوردنشین دارای سیاست‌های ویژه‌ی می‌باشد. چندسالی است که با رشد روبه‌افزایش تحصیل دختران ایلامی، زمینه برای فارسی‌گرایی فرزندان آنان در فرادهای نزدیک بیشتر فراهم شده است. به عبارتی دیگر، هر اندازه که میزان تحصیلات ارتقا می‌یابد، از کوردبودن، فاصله گرفته می‌شود. از طرفی دیگر، در ایلام، علی‌رغم وجود ساختارهای عشیره‌ای در زمان مواجهه با افکار وارداتی و مدرن و همچنین حرکت به سوی تغییر ساختار، همین ساختار قوی عشیره‌ی در برابر سیاست‌های رژیم جمهوری اسلامی، تاب مقاومت را از دست می‌دهد و در اینجاست که فرد سرگردان گشته در سراب رد افکار کهنه و کلاسیک عشیره‌ای، به آسانی تسلیم و مجذوب برتری‌طلبی فرهنگی و زبانی فارس می‌گردد. همچنین رژیم با استفاده از سیاست کلاسیک تفرقه‌اندازی در راستای وابسته‌سازی عشیره‌ها به خود و کشاندن آنها به پای صندوق‌های رأی، گرایشات فارس‌گرایی را رشد و توسعه می‌دهد.

کرماشان به عنوان یکی از پرجمعیت‌ترین شهرهای سرتاسر کردستان که از اعتیاد و فقر و بیکاری و مهاجرت گرفته تا خودسوزی زنان، همچون زالو به پیکر این شهر چسبیده‌اند، بیش از هر شهر دیگری در خاور این دیار، مورد آسیمیله فرهنگی و به‌ویژه زبانی رژیم قرار گرفته است. یکی از فاکتورهای اساسی خدشه‌دارشدن هویت کوردی در این شهر بزرگ و تاریخی، بهره‌بردن از شیعه‌بودن غالبیت مردم کرماشان در جهت کانالیزه‌سازی و نهادینه‌سازی افکار مذهبی رژیم و در نتیجه، آسیمیلاسیونی کم‌هزینه‌تر نام برد. در واقع، تنوع مذهبی و عقیدتی موجود در کرماشان اینک با همه نوع دسیسه‌های تفرقه‌اندازانه حکومتی رویاروست. کرماشان مرکزی است که دولت در آن سیاست‌های ضد کورد خود را با حربه اختلاف‌افکنی مذهبی پیش می‌برد. در کرماشان تشیع درباری که نام تازه‌اش تشیع ولایت مطلقه فقیه است، به شدت تبلیغ می‌گردد و همه جا را با سمبل‌های تقدیس یافته آن که جلای ملی‌گرایی ایرانی بر آن هویداست، می‌آریند تا تشیع مردمی ستم‌ستیز از میان رود. بدین ترتیب، برشی را میان کورد سنی و کورد شیعه ایجاد می‌کنند. حاصل آن سیاست دیکته‌شده، نسلی است از خوددیگانه، بی‌باور به خود و دچار بحران هویتی. به کورد کرماشانی یاد داده‌اند تا سینه‌چاک ایرانی بودن باشد؛ ایرانی‌بودنی که با آسیمیلاسیون درست شده است نه مشارکت دموکراتیک در "ایرانی برای همه ملت‌ها".

سیاست رژیم برای شهر سنندج نیز، از بسیاری لحاظ با شیوه‌های استحاله فرهنگی و زبانی در کرماشان و ایلام مطابقت دارد. یعنی در نبود موقعیت مناسب و امکانات مطلوب در جامعه و همچنین با هدف رسیدن به منزلت و شعور اجتماعی والا تر، موقعیت‌طلبی و خواسته جامعه جهت ارتقای وضعیت خویش از سوی رژیم جهت‌دهی می‌شود. همچنین تفاوت نحوه استحاله فرهنگی در سنندج این است که رژیم از اختلافات شیعه و سنی در جهت رسیدن به مقاصد پلید خود بهره می‌برد.

در موکریان نیز متأسفانه تکیه بر میراث گذشته به صورت معضلی درآمده که به اصرار بر قناعت به مرحله‌ای از تاریخ منطقه و راضی‌بودن به آن منجر گشته و رژیم با آگاهی از این مساله و گرفتن نبض آن گردیده، هویت‌جویی و تلاش در جهت حفظ دستاوردهای آن نتواند از چارچوب تنگ و ملی‌گرایانه خود فراتر رود. همچنین با بکارگیری ترفندهای بازدارنده و منطبق با رئالیته مردم این منطقه در راستای عدم بسط و پیشرفت و حتی روزآمد کردن زبان و فرهنگ کوردی و ارزش‌ها و دستاوردهای گذشته بر محوریت دست‌یابی به هویتی ملی و معاصر ایجاد

مانع و محدودیت می‌کند. با اینکه فرهنگ و زبان منطقه موکریان تا حدود زیادی دست‌نخورده باقی مانده است، اما رژیم گرایش‌های کوردگرایی در قالب ادبیات نوشتاری و شفاهی را در راستای حفظ منافع خود و از بین بردن خطرات احتمالی آن و همچنین کاهش مطالبات و فشارهای مردم این منطقه، مهار و کنترل می‌سازد.

در بخش شمالی از شرق کوردستان، منطقه‌ای که خلق کورد با گویش کرمانجی تکلم می‌نمایند، شکل و شدت بحران فرهنگ و زبان‌گریزی دارای ویژگی‌های خاص خود می‌باشد. در این منطقه فرهنگ و زبان غالب، به علت قرابت با آذری‌ها، آذری می‌باشد. همچنین از یک طرف، مرکز اکثر جنگ‌ها و کارزارهای جهانی و منطقه‌ای بوده و از طرفی دیگر، بحران چندزبانگی و کوردگریزی شدیدی وجود دارد.

کودک کورد در مدارس، ناگزیر به یادگیری زبان فارسی به عنوان زبان رسمی می‌باشد؛ در کوچه و بازار ناچار به یادگیری زبان آذری است و در خانه نیز با تشویق والدین برای یادگیری این زبان‌ها روبه‌روست. زیرا اولاً، هر دو زبان به عنوان اجبار و ضرورتی انکارناشدنی مطرح می‌باشند و دوماً، همراه با کاسته شدن از کاربرد زبان کوردی در این وضعیت، این زبان، ارزش و اهمیت خود را از دست می‌دهد. در همین راستا، می‌توان به چند مورد از وضعیت و اثرات استحاله فرهنگی در این بخش اشاره نمود.

– تسلیمیت‌پذیری و متعاقباً نفوذ و تسلیمیت اقشار آریستوکرات کورد در سیستم اداری و عملاً تبلیغ در جهت برتر جلوه‌دادن فرهنگ حاکم.

– آسیب‌پذیری توده‌های کورد از لحاظ اقتصادی، بهداشتی و یا به تعبیر دیگر، انزوای کوردها در محدوده کوهستان‌ها و آرمانی شدن زندگی و فرهنگ شهری در انظار عمومی و تلاش در جهت همانندسازی خود با فرهنگ برتری که در اقوام آذری و یا به تعبیری شهری نمود پیدا می‌کند.

– شکل‌گیری روحیه فرودستی و خودکوچک‌بینی کوردها در مقابل ابهت و زرق‌وبرق زندگی شهری و نهایتاً گسترش موج تقلید در پوشش، آداب و رسوم ...

– با توجه به اینکه زنان کوردی که با پوشش کوردی در شهرها تردد می‌نمایند مورد تمسخر قرار می‌گیرند، ترغیب به پوشش ماتو، چادر و لباس رسمی در مرحله اول به عنوان نیاز و در نهایت، به صورت فرهنگ پوشش نهادینه می‌شود.

– تحصیلکرده‌های کورد عملاً و به‌صورت ناآگاهانه، مبدل به مبلغان اصلی فرهنگ آذری در روستاها می‌شوند.

– قشر فرهنگی کورد همراه با تغییر ظاهری مذهب خود از سنی به شیعه، در ادارات خود را آذری معرفی کرده و در خانه و منازل‌شان نیز با اعضای خانواده خود – هرچند کم هم باشد – به آذری صحبت می‌کنند.

– به‌علت اینکه اکثریت قریب‌به‌اتفاق معلمان، کارمندان و فرهنگیان آذری هستند، لذا خواه‌ناخواه گرایش جوانان و دانش‌آموزان کورد به سوی فرهنگ غالب افزایش می‌یابد.

– انتشار مطبوعات کوردی در مقابل چاپ و انتشار ده‌ها روزنامه و مجله آذری که موجب جلوه‌دادن کوردها به نمادی هویتی و آذری‌ها به نماد مدنیت و هویت اصیل می‌گردد. (لازم به‌ذکر است موارد بالا را نه به‌عنوان رد آذری‌ها بلکه همچون نتیجه سیاست‌های تفرقه‌اندازی رژیم در میان این دو خلق ذکر می‌شود).

نگاه کالاهونه نظام خسروانی ایران به زنان

اگر نقش تاریخی زنان را در ایران مورد کنکاش قرار دهیم، به جرأت می‌توان گفت زنان هم در دوران تاریخی گذشته و هم در دوران معاصر، نیرویی بسیار مهم در عرصه‌های مختلف به‌خصوص سیاسی هستند. بزرگ‌ترین گروه مخالف نظام است، اما از سازماندهی لازم برخوردار نیستند. موضوعی که در اینجا بدان می‌پردازیم، دیدگاه و برخورد نظام خسروانی با زنان می‌باشد، اما قبل از هر چیز لازم است نظام اجتماعی ایران را در یک روند تاریخی مورد مطالعه قرار داد.

فرهنگ بسیار غنی انسانی "زاگرس" که همان فرهنگ و تاریخ تمدن دموکراتیک در ایران است، از همان بدو گسترش نظام سلطه و تمدن دولتی، به مقاومت پرداخته و تا به امروز نیز دارای نیرومندترین فرهنگ و عناصر دموکراتیک برای برقراری دموکراسی خلق‌ها و بازآفرینی حیات آزاد آنها می‌باشد. چرا که کل فرهنگ دولتی در ایران کمتر از سه هزار سال عمر دارد که در مقایسه با تاریخ دیرینه و فرهنگ دوره نوسنگی (نئولیتیک) در ایران از چنان اعتباری برخوردار

نیست. این فرهنگ که در ایران با نام "زَرزی" شناخته می‌شود، به شدت تحت تأثیر فرهنگ الهه - مادر بوده و در آثار پیداشده در بعضی مناطق ایران، دروغ‌پردازی‌های موجود در اسطوره‌های نظام دولت - قدرت را مبنی بر "آفریده شدن زن از استخوان دنده مرد" به روشنی آشکار می‌سازد. یکی از بخش‌های سیاسی هژمون‌گرای نظام حکومت ایرانی در دوران برده‌داری، حرمسرا (اندرونی) می‌باشد شامل زنان و همسران شاه است که حاصل ازدواج‌های سیاسی و دوستانه شاه می‌باشند. گروه‌ها و کسانی [مانند یهودی‌ها] که خواهان نفوذ در امر سیاست بودند، دخترها یا زنانی را به حرم‌سرا فرستاده‌اند. این بخش از دربار به مرکز توطئه تبدیل گشته، هر زنی نمایندگی یک جناح سیاسی را برعهده داشته و تا جایی پیش می‌رود که زنان وابسته به دربار در فصل‌های مشخصی از تاریخ ایران از پشت پرده به نقش‌آفرینی سیاسی پرداخته و حتی در برخی دوره‌های کوتاه نیز بر تخت پادشاهی نشسته‌اند. در واقع، این حرم نقشی ویژه هم در تضعیف نیروها و عناصر دموکراتیک جامعه داشته و یکی از کارکردهای ویژه‌اش تبدیل کردن زن به عنوان مدلی ضعیف‌شده برای همه جامعه است تا جامعه از آن پیروی کند. بدین ترتیب زن را نظام مردسالار و شاهنشاهی مشارکت می‌دهند. اگرچه در دوره‌های مختلف از لحاظ منش حکومتی در بین شاهان سلسله‌های مختلف تفاوت‌هایی بوده اما همه آنها در یک مساله وجه اشتراک داشته‌اند آن‌هم داشتن حرمسرا می‌باشد. تنها در سلسله زند و حکومت کریم‌خان بود که زن جایگاه مناسب‌تری در هسته حکومت به دست آورد. چرا که کریم‌خان حرمسراپروری شاه را عامل ترویج فساد و بی‌بندوباری در بطن جامعه می‌دانست. اما یکی از پرخرج‌ترین حرمسراهای تاریخ ایران، حرمسرای فتحعلی شاه قاجار بود که نزدیک به هزار زن عقدی، کنیز و رقاصه داشت.

نگاه کالاهگونه و مصرفی به زن و کرامت او، با افزایش دانش و در عصر مدرنیته نه تنها از میان برداشته نشد، بلکه همگام با دیگر مظاهر عالم، رنگ و بوی مدرن به خود گرفت و به برده‌داری جنسی از زن تبدیل شد. با ورود مدرنیته به ایران در سده اخیر هویت ایرانی هویت جامعه دچار بحران شد؛ نه کاملاً سنتی است و نه تماماً مدرن. چرا که رضاشاه با کشف حجاب و ایجاد مراکز آموزشی برای زنان و تشویق آنان به سوادآموزی و کسب تخصص و اشتغال بخشی از جمعیت زنان کشور را فعال کرد، اما از طرفی به علت شهرت به بی‌دینی و پرده‌برداری از نوامیس، بخش بزرگی از جامعه ایران که مردمی پایبند به باورهای دیرینه بودند خصم او شدند.

بدین ترتیب جامعه دچار تضاد فرهنگی و دوگانگی شد. در تمام عصر ۵۷ ساله حکومت پهلوی، نه تنها زنان بلکه کل جامعه، نمود و نماد زنده و متحرک این تضاد و دوگانگی بودند.

رضاشاه هرگز به ایجاد تغییرات مهم در قانون مدنی مصوب ۱۳۱۰ شمسی ایران توفیق نیافت. قانون مدنی از مرد تصویری برتر، رییس، صاحب حق ولایت بر همسر و فرزند ارابه داده و زن را منفعل، فرودست، مطیع و گوش‌به‌فرمان تصویر کرده است. این تصاویر در قوانین مدنی امروز ایران همچنان باقی است. از طرفی دیگر، انبوه زنان بی‌سواد و خانه‌نشین نیز قادر نبودند به تحولات جامعه شتاب ببخشند. زیرا اولاً آموزش همگانی و اجباری نبود، دوماً زیربنای فکر سنتی چنان زن‌ستیز بود که باسواد شدن زن را بر نمی‌تافت.

در واقع، تاریخ معاصر ایران انباشته است از سخنوری و شورافکنی در مورد دموکراسی مضامین و تعاریف مردسالار که مبانی سنتی را مانند محور مشروعی برای تبلیغ این تعاریف که باژگونه است تعریف کرده‌اند. بدین ترتیب، بعد از مشروطه زنان همچنان در حاشیه بازی‌های سیاسی زیسته‌اند و به تماشای دولت‌های و مجلس‌های مردانه نشسته‌اند که پیرامون آزادی و مردم‌سالاری و دموکراسی داد سخن می‌دادند و گاهی زنان وابسته خود را در حاشیه فعالیت‌ها تحمل می‌کردند.

این در حالی است با کنکاش در بافت فرهنگی ایران می‌توان بدین نتیجه رسید که تک‌الگوها به نیازهای وسیع و گوناگون زنان ایران در زمینه مشارکت کامل سیاسی جواب نمی‌دهند. سوای این، همانند رژیم شاه که الگوهای معینی را با شاخصه‌های معینی مانند تجددگرایی، حتی در شکل ظاهری و سرسپردگی به حکومت از صافی‌های امنیتی عبور می‌داد و آنها نامزد نمایندگی ملت اعلام می‌کرد، در جمهوری اسلامی نیز مردان و زنانی که در عرصه مبارزات انتخاباتی مجلس شورای اسلامی طی دوره‌های قانون‌گذاری حضور یافته و توانسته‌اند بر مسند نمایندگی تکیه بزنند، عموماً زنان معتقد به مبانی نظام و هم‌شکل و همسان با ارزش‌های رسمی اعلام‌شده، بوده‌اند و صاحبان نگرش‌های سیاسی، احزاب و تشکل‌های مخالف به آن راه نیافته‌اند.

از این قرار در شناسنامه سیاسی زنان ایران در فاصله سال‌های ۱۳۴۱ تاکنون فقط تک‌الگوها به ثبت رسیده‌اند و از حضور لایه‌های گوناگون و آرای متفاوت زنان در نهاد قانون‌گذاری کشور نشانه‌یی به چشم نمی‌خورد.

برخورد جمهوری اسلامی ایران با مساله زنان

در ادیان تک‌خدایی نیز همانند دوران برده‌داری، زن از حقه‌بازی و زورگویی مرد حاکم موجود در نظم هیرارشیک و دولتی مردسالارانه که در آن گرفتار شده و می‌نالند، با این تفاوت که زن از فاحشگی در معبد به سطح کنیزی در دربار ترفیع داده می‌شود. در واقع، دومین شکست جنسیتی برای زنان در دوره ادیان تک‌خدایی روی می‌دهد و عمیق‌ترین شیوه آن در اسلام به اجرا درمی‌آید. اسلام در تمامی موارد و حتی زندگی روزانه‌اش برایش قانون‌گذاری کرده و شرایط محدودی را در نظر گرفته است. این نگرش در تمامی عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، اخلاقی و... نمود یافته و مرد از لحاظ شرعی و قانونی دارای امنیت بسیار بیشتری می‌باشد. آداب و سنن و قوانین تبعیض‌آمیز چنان به هم وابسته و درهم آمیخته‌اند که زن را در چنگال خویش اسیر ساخته‌اند. اسلام شیعه نیز که از ابتدا تا انتهاش ملی‌گرایی ایرانی و ایدئولوژی هژمونیک سنت امپراطوری ایرانی است، از این قاعده مستثنی نیست.

در جریان پیروزی انقلاب اسلامی "یا روسری یا توسری" فقط شعار بخشی از جریان حاکم نبود پیام هم بود. با این پیام برای زنان نسخه پیچیده شده و به عناصر تندرو فرصت داد تا به بهانه انقلاب بخش بزرگی از جمعیت زنان ایران را زیر یوغ خود بکشد و راه را برای تداوم حضور خشونت‌بار خود در فرهنگ و حقوق انقلابی ایران هموار سازد. در واقع می‌توان نیروهای شرکت‌کننده در انقلاب ۵۷ را به دو دسته تقسیم کرد: نیروهای لاییک و نیروهای مذهبی. نیروهای لاییک سیاست‌های عصر پهلوی را سیاست‌های عوامل امپریالیسم می‌دانستند، و سخن‌گفتن از حقوق زن کفر سیاسی محسوب می‌شد. از نظر آن‌ها وقتی جامعه به رهایی برسد و مسایل عمده حل شود مسایل زنان نیز خود به خود حل می‌شوند. نیروهای مذهبی مخالف نیز حضور زنان بخصوص حضور زنان بی‌حجاب را نشانه‌های لامذهبی و کفر دانسته و بر آن می‌تافتند. در روزهای پس از انقلاب این هر دو دیدگاه با یکدیگر همسو شده و زنان تحصیل‌کرده و بی‌حجاب را که نماد و نمود زنده وابستگی به امپریالیسم و بی‌بندوباری کفرآمیز می‌دانستند بر کرسی اتهام نشاندهند و خشونت علیه زنان را بر فرهنگ انقلابی ایران باز کردند. فرهنگی که آستن و پذیرای چنین روند خشونت‌آمیزی بود. این روند تا جایی پیش می‌رود که رفتار خشونت‌آمیز نسبت به زنان زیر پوشش "امر به معروف و نهی از منکر" توجیه می‌شود؛ زنان

در خیابان‌ها و اماکن عمومی بازداشت می‌شوند و افراد و گشت‌های سیار آن‌ها را به کمیته‌ها و مراجع انتظامی و قضایی برده و محکوم به شلاق و جزای نقدی می‌کنند. این هتک حرمت زنان - که تا پیش از دوران اخیر در تاریخ معاصر ایران سابقه نداشته است - کاملاً اصل برائت را در زندگی زنان نقض کرده به طوری که زنان غالباً نمی‌دانند چه نوع پوشاک یا رفتاری را باید داشته باشند تا گرفتار نشوند.

از برخوردهای پراگماتیست و منفعت‌طلبانه فقیهان، مفسران، واعظان ملا و عالم می‌توان به این برخورد اشاره کرد که تا پیش از انقلاب ۱۳۵۷ از حضور اجتماعی زنان ممانعت ننموده و فتوا به حرمت حضور زن در جامعه داده‌اند، اما در بنبوحه انقلاب این نظرات متروک شده و فقها و رهبرانی دینی - سیاسی نه تنها مدعی حضور آنان در تظاهرات نشدند بلکه بر ضرورت حضور آنها برای کمک‌رسانی به انقلاب و دولت اسلامی تأکید ورزیدند. اما همچنان که در بالا بدان پرداختیم دیدگاه متروک در محافل و مجامع دینی همچنان فعال باقی ماند.

با وجود همه تأکیدهای قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر حقوق زن چالش قانون و عرف که در حکومت دینی می‌تواند به چالش قانون و تعابیر رایج و سنتی از دین نیز تعبیر بشود، در زمینه‌های اجرایی به زیان حضور مؤثر زنان خود را نشان می‌دهد. بدین گونه که در چارچوب موازین اسلامی طراحی شده و بنابراین مشروط و مقید است. به ندرت کلمات مساوات و برابری را در گفتار سیاسی و مصوبات قانونی مشاهده می‌کنیم. در مواردی که هم مدیران سیاسی کشور، مشارکت زنان در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را هدف قرار داده و آن را توجیه کرده‌اند، همواره به گفتار و نوشتار آنها این جمله بلافاصله اضافه شده که: «به شرط حفظ شئون خانواده و ارزش‌ها و ضوابط اسلامی.» در این مورد نیز هنوز تعریف واحدی به مردم ارایه نشده که با عرف امروز جامعه متنوع ایران تناسب داشته باشد. در نتیجه، به‌رغم موانع ساختاری و آنتی‌دموکراتیک نظام در راستای آزادی سیاسی و تشکیل احزاب و سازمان‌های مختلف در جامعه و به‌خصوص سازمان‌های مستقل زنان، هر یک از مدیران و مسولان به خود اجازه می‌دهد، در قلمروی مدیریتش، تعریف مورد علاقه و سلیقه‌ی خود را تحمیل کند. وضع موجود برای مشارکت بسیار محدود زنان، مطلوب به نظر می‌رسد اما برای مشارکت مؤثر و گسترده زنان، ایستاننده و بازدارنده است.

زنان که در بحبوحه انقلاب برای خود راهی جهت رسیدن به آزادی و برابری می‌دیدند، به شیوه‌ی فعال در به‌ثمر رساندن انقلاب نقش چشمگیری ایفا نمودند. با این حال پس از روی کار آمدن حکومت دینی و رژیم جمهوری اسلامی، به عناوین مختلف در جامعه سرکوب و عقب رانده شدند. هرچند که رژیم تا حدودی راه را برای اشتغال زنان باز گذاشته است تا در مقابل انظار عمومی و بین‌المللی نمایشگر چهره مناسبی از وضعیت زنان و توأم با برخوردهای عادلانه از سوی دولت مردان و سیستم باشد، اما اگر به قانون اساسی و قانون مدنی و جزایی نگاهی بیاندازیم، خواهیم دید که صراحتاً بر نابرابری زن و مرد در بهره‌گیری از حقوق در سیستم حکومتی ایران مهر تأیید زده شده است. همین مساله، بزرگ‌ترین مانع بر سر راه اشتغال و مشارکت برابر زنان و از بین بردن ذهنیت تبعیض‌آمیز موجود در خانواده و جامعه است. به عبارتی دیگر، ضمن تأکید بر نقش زن در خانواده به عنوان شغل اصلی و ضرورت اشتغال مفید و موثر وی در این نهاد، سیاست‌گذاری در راستای اشتغال زنان در جمهوری اسلامی ایران را به شرط آنکه اشتغال زن بر وظایف مادری و خانگی او خدشه وارد نسازد، مجاز می‌شمارد. اما از طرفی دیگر، به موجب ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی «شوهر می‌تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیت خود یا زن باشد، منع کند». قانون‌گذار ایرانی برای زن، حق مشابهی در نظر نگرفته است. اصل تساوی حقوق در زمینه زن و شوهر مراعات نشده و مفاد این ماده قانونی، کاملاً با ماده ۱۶ کنوانسیون رفع تبعیض از زنان در تضاد است. بر این مبنای رژیم با استفاده از سیاست‌ها و راهکارهایی همچون؛ تشویق زنان به بازخرید و بازنشتگی زودرس، تشویق زنان علاقه‌مند به کارها و فعالیت‌های اجتماعی اساسی به امور و فعالیت‌های حاشیه‌یی، استفاده از رسانه‌های جمعی برای نشان دادن چهره‌یی از زنان که در درون خانه محبوس بوده و از این وضعیت خود راضی‌اند، نیمه‌وقت کردن کار زنان، جداسازی زنان از مردان در محیط‌های کار، اجتناب از واگذاری سمت‌های مدیریت و ... زنان را از مصونیت شغلی دور نگاه داشته است. همچنین با نفوذ سیاست‌های بسیج در جامعه و هجوم ایدئولوژیکی وسیعی علیه زنان، آنان را از هویت راستین خویش به دور ساخته‌اند.

خاتمی، احمدی نژاد و روحانی

با افزایش محدودیت‌ها، زنان علیه سیستم به اعتراض برخاستند و ناراضی‌های خود را از سیستم موجود به شیوه‌های گوناگون ابراز داشتند. رژیم ایران برای سرکوب کردن مطالبات دموکراتیک خلق‌های ایران و بویژه زنان مجبور به ایجاد تغییرات و تحولات ظاهری و فریبنده بود. با روی کار آمدن خاتمی و مساله رفرف و دادن وعده و وعیدهایی بسیار از طرف وی، رژیم توانست تا حدودی مجدداً در به انحراف کشانیدن پتانسیل آزادی‌خواهانه جوانان و زنان موفق شود. زنان و جوانان که خواهان آزادی و رفرف در جامعه و تحول سیاست‌های دولت بودند بیشتر از هر قشری در روی کار آمدن خاتمی ایفای نقش نموده و مشارکت آنان در انتخابات به شیوه‌ی چشمگیر نشان از شور و علاقه فراوان آنان برای دست‌یابی به آزادی بود. اما مقوله اصلاحات نه به‌خاطر تحول در دولت و سیاست‌های جمهوری اسلامی بلکه همچون وسیله‌ی برای آرام کردن پتانسیلی بود که در برابر سیستم به تنگ آمده و امکان می‌رفت هر آن منفجر شود و تمام ایران را دربر گیرد. در واقع می‌توان عدم موفقیت رفرف مذکور را در افزایش بیکاری، روسپی‌گری دختران و زنان و معتادشدن هزاران دختر و پسر جوان ایرانی دید که امروزه در تمام شهرها به شیوه‌ای وحشتناک قابل مشاهده‌اند.

خامنه‌یی رهبر رژیم در دوران احمدی نژاد گفته "مردانگی و کار" را با هم به کار برد. مرتضی مطهری یکی از ثنورسین‌های ولایت فقیه بر این عقیده بودند که مرد بودن، قدرت و اراده حکم کردن است و زن نیز صرفاً به خانه‌داری پرداخته و به شیوه‌ی آفریده شده که همیشه وابسته و پایبند به اوامر مرد باشد. همچنین خامنه‌یی در دوران روحانی در یکی از آخرین اظهارات خود بیان داشت که مطرح‌ساختن موضوع برابری زن و مرد، دیدگاه و بازی غرب است. این در حالی است که خود روحانی، رییس جمهور کنونی ایران طی سخنانی، به نابرابری جنسیتی در میان زن و مرد در جامعه ایران اعتراف کرد. چرا که هنوز هم به دلیل حاکم بودن دیدگاه سنتی درباره زنان در سیاست‌گذاری جمهوری اسلامی و طبیعتاً تبعیت موسسات اجتماعی از این دیدگاه‌ها به هیچ‌وجه دیدگاه برابری زن و مرد در مراکز آموزشی، مطبوعات، رادیو و تلویزیون، سینما، سازمان‌های ورزشی و هنری وجود ندارد. عواقب این دیدگاه برای زنان، کلیشه‌های جنسیتی در مراکز آموزشی و کتب درسی، تبلیغ و ترویج نقش ضد حضور زن در

جامعه توسط رادیو و تلویزیون، محروم بودن زنان از امکانات هنری و ورزشی و نابرابری برای دختران در استفاده از فرصت‌های اجتماعی و نابرابری برای گذراندن اوقات فراغت است.

همچنین در مورد ریشه‌های نابرابری و خشونت در قوانین کشور ایران می‌توان به موارد مهم دیگری از جمله؛ در مورد نبود حق انتخاب محل زندگی توسط زن، پایین بودن سن جزایی دختران، نبود حق طلاق، محروم بودن مادران از حضانت فرزندان خود، کنترل اجازه خروج از کشور زنان توسط مردان، کنترل انتخاب همسر دختران بدین ترتیب که ازدواج آنها قانوناً با اجازه پدر و یا جد پدری میسر است، نقض آزادی تن به دلیل ممنوعیت سقط جنین اشاره نمود.

حرکت‌های ویژه زنان

جنبش‌های زنان و زبان تبلیغاتی‌شان، یعنی مطبوعات وابسته به آنها در زمان پهلویسوم همیشه توسط رژیم حاکم منفعل و منحل و خنثی گشته‌اند و در نتیجه نتوانسته‌اند به اهداف خود برسند. زنان پس از انقلاب اسلامی نیز اقدام به بنیان‌گذاری حرکت‌هایی ویژه زنان کردند و مجلات گوناگونی را به چاپ رساندند اما پس از گذشت مدت کوتاهی از عمر آنها از طرف رژیم جمهوری اسلامی به همان سرنوشت خود در زمان شاه دچار شدند. در میان این‌ها می‌توان به حرکت‌هایی هم اشاره کرد که در درون سیستم باقی مانده‌اند. اینها، هرچند مانند جنبش‌های دیگر کاملاً از بین نرفته‌اند اما به تمامی بی‌تاثیر و به حرکتی که دولت پشتیبان‌شان است مبدل شدند. این بدان معناست که دولت با راهکارها و سیاست‌های ظریف خود، آنها را مارژینال کرده، به زانو درآورده و در کنار این‌ها، نهادهایی با نام‌های "خواهران بسیجی"، "فرزانگان"، "خواهران زینیه" و... تاسیس کرده است. رژیم از این طریق در پی آنست که چشم زنان آزادی‌خواه را بپوشاند. اکنون همه حرکت‌های ویژه زنان در ایران، وابسته به دولت و ایدئولوژی رسمی آن هستند.

بدین ترتیب، تحت عنوان خدمت به ملت و حفظ و پاسداری داوطلبانه از ارزش‌های ملی، دینی و اخلاقی جامعه و کشور، احزاب، مؤسسات و سازمان‌هایی را به منظور آلترناتیو سازمان‌های مستقل زنان و یا جنبش‌ها و اتحادیه‌ها و تفکرات نوین و آزاد، تأسیس گردیده است. سیستم بسیج‌گرایی را وسعت بخشیده و دولت با سوءاستفاده از باورداشت‌های مذهبی پتانسیل قوی زنان و جوانان را به کانال‌های دولت‌گرایی اش سوق داده و با مشروعیت‌بخشیدن به بسیج و

جذب این اقشار، آنها را در چارچوب‌هایی که مناسب ببینند همچون آلتی به کار می‌گیرند. در همین راستا بسیج را با محتوایی ایدئولوژیکی و پراکتیکی در خدمت مستحکم‌تر کردن شاخه‌های مراقبه و مداخله خود در میان جامعه و خانواده‌ها مبدل می‌نماید. با در اختیار قرار دادن امکاناتی از قبیل وام‌های قرض‌الحسنه، اختصاص سهمیه دانشگاه و... به اعضای بسیج و مؤسسات و سازمان‌های نظیر آن سعی می‌کند تا هرچه بیشتر جلب توجه نموده و سیل بیکاران زن و جوان را به دور خود گرد آورده و سازماندهی کند. بدین ترتیب بخش قابل توجهی از جامعه را از این راه وابسته به خود ساخته است. سیاست تحت سلطه کشاندن زنان از طرف نظام دولتی از زمینه زیرین و متوسط جامعه بدین شیوه طرح‌ریزی می‌شود که تأثیرات منفی بسیاری بر خانواده‌ها و تمامی افراد جامعه می‌گذارد.

فمنیست‌های ایرانی

گفته می‌شود در خاورمیانه زنان ایرانی در زمینه حقوق فعال‌تر هستند. اما بیشترین انشعاب را هم در ایران شاهد هستیم. یکی از این گروه‌ها فمنیست‌های اسلامی می‌باشند. این گروه تفاسیر غلط و برداشت‌های مردسالارانه از کتاب و حدیث را برای زنان به‌عنوان مانع دیده و سعی در مبارزه‌ی محدود در این زمینه دارد. به‌طور کلی چشم از واقعیت زن پوشیده و مشخص است که تا چه اندازه از آبشخور نظام تغذیه می‌کند. خود نظام به هیچ وجه با فعالیت این گروه مخالف نبوده و جالب اینجاست که تنوریسین‌های آنها نیز مردان فقیهی هستند که روی به تفاسیر نوین از قرآن و حدیث آورده‌اند. در این باره گروهی از فقها بر این باورند که رابطه زن مسلمان با فعالیت سیاسی در صدر اسلام، تصویری مطابق با واقعیت‌های تاریخی است. همین گروه انکار نمی‌کند که حوزه فعالیت‌های سیاسی متعدد و متنوع است و صلاحیت زنان برای ورود به این حوزه‌ها به لحاظ فقهی قابل بحث است. از این قرار در امر زمامداری زنان اختلاف نظر وجود دارد و همچنان نظر غالب این است که زمامداری زنان پذیرفته نیست. برخی عدم پذیرش را از دیدگاه شرعی توجیه می‌کنند و برخی زمامداری زنان را از باب عرف و عادت یا استناد به مشخصات بیولوژیکی و نقش‌های خانگی او برنمی‌تابند.

برخی علمای شیعه در مورد اصلاح و بازنگری قوانین پا را فراتر گذاشته و می‌گویند: «اینطور نیست که هر چه در فقه است عبارت از اسلام باشد، فقه عبارت است از استنباط فقها،

اجتهاداتی که فقها می‌کنند این فقه است، این قابل تغییر است. تازه ما می‌بینیم که استنباط فقها در گذشت زمان نیز با هم متفاوت است. فقیهی چیزی را حرام می‌کند که فقیهی دیگر آن را حلال می‌داند. چون بر اساس استنباطی است که از ادله اربعه می‌کنند. حتی بر این باورند که عمل زمان و مکان در احکام تاثیر می‌گذارد. حتی در مورد مسایل تبعیض آمیز در قوانین کشور اعتراف می‌کنند که دنیا و عالم مساله شهادت زن، ارث، نحوه قصاص، دیات، قضاوت زن و... در فقه مدنی و جزایی ایران را تبعیض تلقی می‌کنند.

گروه دیگری از فمینیست‌های ایرانی فمینیست‌هایی با گرایشات آنارشیستی هستند که بیشتر به هنجارشکنی معتقدند تا مبارزات اجتماعی و به رفتارهای احساسی دست می‌زنند تا سازماندهی عقلایی که بتواند در عقب‌راندن اتوریته نظام مرد متمرثر باشد. هنجارشکنی‌هایی که از سوی این گروه‌ها انجام می‌گیرد، دست نظام را برای زدن انواع انگ‌ها به زنان باز می‌گذارد. گروه‌های رادیکال دیگری هم در ایران حضور دارند که اکثراً در زندان بوده و از طرف نظام تحت فشار قرار دارند. برجسی که به این گروه‌ها زده می‌شود، همان انگ‌هایی هستند که انسان‌ها و جنبش‌های دموکراتیک و آزادی‌خواه زده می‌شود.

آموزش و زنان

نظام کنونی به تقویت نقش جنسیتی زنان در خانواده و جامعه پرداخته و این یک، با تصاویر کلیشه‌یی از زنان در کتب درسی و نقش زنان و چهره‌پردازی در رسانه‌های گروهی چون رادیو و تلویزیون ... دیده می‌شود. تصاویری که همواره زنان را به تحمل و صبوری در برابر تبعیض و نابرابری امکانات و فرصت‌ها در هر عرصه‌یی فرا می‌خواند و زنان را با صفات صبوری و قهرمانی کاریکاتوریزه می‌کند. و مردان را با صفات جسور کنجکاو، صبور و قهرمان و... برای حکمرانی بر زنان پرورش می‌دهند.

همچنین تبعیض جنسی در کتب آموزشی کنونی ایران رابطه‌یی تنگاتنگ با ایدئولوژی مردسالاری دارد و محتوای آن نیز در چارچوب قانون تدوینی ولایت فقیه می‌باشد. دیگر اینکه تمام کتاب‌های درسی از مقطع ابتدایی گرفته تا دانشگاه در جهت ایجاد بزرگ‌ترین شکاف جنسی در ایران است. در عرصه تعلیم و تربیت نیز برای دختران تحصیل در برخی رشته‌ها ممنوع

می‌باشد. در نظام آموزشی ارج نهادن بر خانه‌داری زنان یکی از عوامل تثبیت وضع موجود در فرودست نگه‌داشتن زن ایرانی است.

از این رو، محتویات دروس و برنامه‌های آموزشی هیچ‌گاه در جهت کسب آگاهی زنان جهت کسب آزادی و برابری با مردان نبوده است. بلکه به امر عرف و سنت همواره آموزش به سود پسران بوده و دختران را محدود به شغل‌هایی همچون پزشکی و معلمی نموده است. به همین دلیل، امروز در جامعه ایران نیمی از معلمان زنان می‌باشند، اما از آنجا که نظام آموزشی کنونی فرایند بازتولید نظام مردسالار و ایدئولوژی آن را برعهده دارد، به پتانسیلی علیه آزادی زنان تبدیل می‌شود. در واقع، حکومت ایران زن را بر ضد آزادی زن به کار می‌گیرد.

خشونت علیه زنان

خشونت علیه زنان در ایران همچون بسیاری از کشورها در دو حوزه صورت می‌گیرد؛ حوزه خصوصی و حوزه عمومی. در حوزه خصوصی در خانه پدر به محدودیت‌های رفتاری که برای دختران اعمال می‌شود می‌توان اشاره کرد و اظهار داشت که خشونت افراد مذکر در خانواده‌های ایرانی برای فرزندان دختر اصل پذیرفته شده‌ی است. در غیاب پدر سایر افراد ذکور (مانند برادر، عمو، دایی، و حتی شوهر خواهر، شوهر مادر و...) خود را مجاز می‌دانند که در امور دختران خانواده مداخله کنند. دختران در محدوده‌های معینی حق حضور دارند و در شهرهای کوچک حتی خروج دختر از خانه نشانه بی‌غیرتی افراد ذکور است. همسرگزینی از جمله مواردی است که حق انتخاب دختران نادیده گرفته می‌شود. در خانه شوهر نیز به دلیل قدرت وسیعی که مردان به یمن قوانین مردسالار و هم چنین عادات اجتماعی دارند، امکان خشونت بر زنان به طور گسترده‌ی وجود دارد. در اینجا تأکید می‌شود که با وجود افزون‌شدن شمار زنان نان‌آور هنوز تصور عمومی مبنی بر سرپرست‌بودن مرد در خانواده وجود دارد و مرد با اختیارات وسیع دست به خشونت جسمی و روانی می‌زند. برای زن محدودیت مالی ایجاد کرده و حتی روابط او را با دوستان و افراد خانواده کنترل می‌کنند. تهدید، ناسزاگویی، تحقیر، کتک زدن، سورت‌فشار جنسی،... آثار زیان بار روانی جسمی و اجتماعی فراوان بر زنان و دختران بر جای می‌گذارد. در مراجعه زنان به مراجع قضایی، شنونده در پاسخ زن می‌گوید که برای این حرف‌های پیش پا افتاده آشوب نکند و در مراجعات مرد به دستگاه قضایی مرد متوجه حمایت

قانونی از خود در نتیجه آشنایی به قانون می شود و می فهمد که بی ترس از قانون می تواند نسبت به زنش اعمال خشونت کند.

در کل، زنان در ایران در محاصره مجموعه‌یی از خشونت‌ها قرار دارند و این خشونت‌ها فقط خانگی و یا جسمی نیست بلکه انواع خشونت جنسی، روانی، مالی و سیاسی قابل بحث و ریشه‌یابی هستند و نکته مهم آن که به دلیل کتمان خشونت علیه زنان برای بررسی و بحث در این مورد، اطلاعات و معلومات و آماری وجود ندارد. در ایران در شرایط نبود تشکل‌های مدنی دفاع از حقوق زنان، قوانین نیز هموارکننده خشونت بر زنان و دستگاه قضایی خود عامل اجرای آن و در بهترین حالت نظاره‌کننده خشونت‌ها بر زنان است. حتی وقتی این "بهترین حالت" را به عنوان برخورد مراجع انتظامی و قضایی در نظر بگیریم به نحو دردناکی بی‌پناهی زنان خشونت‌دیده آشکار می‌شود.

طرز برخورد مراجع انتظامی، قضایی و اجرایی با زنانی که مورد خشونت قرار می‌گیرند، موضوع مهم و پیچیده‌ای است که در برخی جوامع از جمله ایران به طور حیرت‌انگیزی باعث نادیده گرفتن حقوق انسانی زنان شده و خشونت علیه زنان را دامن می‌زند. این مراجع زنان شاکی را چندان جدی نمی‌گیرند و موضوع شکایت آن‌ها را در مجموعه دعاوی خانوادگی که باید در حریم خانواده حل و فصل گردد، به رسمیت می‌شناسند. اساساً در ایران مراجعه زنان به کلانتری‌ها و نیروهای انتظامی، پلیس و مراجع قضایی هنوز دارای قبح اجتماعی است و زنان هم وقتی از سر ناچاری دست کمک به سوی آن‌ها دراز می‌کنند، سرزنش می‌شوند و خود نیز از آنچه کرده اند راضی نیستند.

روسی‌گری و ازدواج موقت

هر چند صیغه در سال ۱۳۱۳ از مذهب شیعه برگرفته و به قانون رسمی ایران تبدیل شد اما تا انقلاب سال ۱۳۵۷، به عنوان عملی ناهنجار و بی ارزش در جامعه، به کمی دیده می‌شد. با روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی این نوع ازدواج خصوصاً در شهرهای قم و مشهد گسترش یافت. دخالت رژیم در زندگی شخصی افراد خصوصاً زندگی دختران و پسران مجرد باعث شده است که بیشتر اوقات از ترس روبرو شدن با قوانین ضد انسانی رژیم، ازدواج موقت را انتخاب کنند. صیغه نه تنها در میان زنان فقیر و بی‌درآمد افزایش یافته، بلکه در میان قشر تحصیل کرده

جامعه نیز گسترش یافته است. همچنین در ایران زنان از فرصت‌های کمتری برای کار کردن برخوردار بوده و به گفته‌ی دیگر از استقلال اقتصادی برخوردار نیستند و این امر بر سراسر زندگی زن مؤثر بوده و به همین دلیل هنگامی که زنی سرپرست خانواده‌اش را از دست می‌دهد و مسوولیت تأمین خانواده بر عهده‌اش می‌افتد با بحران‌ها و مسایل بسیاری روبرو می‌شود که در اکثر اوقات وی را به سوی ازدواج موقت سوق می‌دهد.

فقر و تنگدستی در جامعه ایران، بیکاری و نبود منبع درآمد، زندگی مردم و خصوصاً زنان را تهدید می‌کند. افزایش آمار زنان خیابانی یا به عبارتی دیگر روسپی‌گری نیز محصول همین فقر است. روسپی‌گری به یکی از راه‌های درآمدزا تبدیل شده است. در این کشور، به جرات می‌توان گفت بالغ بر صدها هزار روسپی وجود دارند و جالب‌تر آنکه روسپی‌گری در الویت برنامه‌های پیش‌گیری از تولیدکنندگان آسیب‌های اجتماعی قرار ندارد.

طبق آمار چند سال قبل، تعادل نامتقارن ازدواج موقت با رشد ۲۰۰ درصدی در مقابل رشد هفت درصدی ازدواج دائم قرار گرفته است. چون که در جامعه ایران این‌طور جا افتاده شده است که در ازدواج موقت، مسوولیت گریبان افراد را نمی‌گیرد اما در ازدواج دائم، آدم‌ها در مقابل یکدیگر مسوول هستند.

شرق کوردستان

قوانین تبعیض آمیز و جنسیت‌گرای رژیم برای زنان، در مورد زنان در شرق کوردستان نیز صدق کرده و حتی با توجه به سیاست ویژه حکومت در برابر کوردها و سنی‌ها وضعیت زنان کورد به مراتب بدتر و دردناک‌تر می‌باشد. نظام قدرت طلب و مستبد ایران برای هر منطقه با توجه به اوضاع خاص آنجا، اقشار و طبقات مختلف، مذهب و خلق‌ها سیاستی خاص به کار می‌برد. از این رو، دیدی امنیتی به مناطق کوردی داشته و بزرگ‌ترین نقش را در وخامت وضعیت کوردها در همه عرصه‌ها به‌ویژه وضعیت اقتصادی مناطق کوردنشین دارد. مشکلات ناشی از سیاست اقتصادی دولت همچون بیکاری، تجارت قاچاق در مرزها، تجارت زن و ... از جمله عواملی هستند که موجب بروز مشکلات روحی و روانی، فرار از خانه، خودکشی و غیره به‌ویژه در میان زنان می‌شود.

در سال‌های اول انقلاب، زنان، جوانان و کل جامعه برای رأی دادن به حکومتی دموکراتیک که بتواند اراده و هویت خود را در آن منعکس کنند بسیج شدند اما متأسفانه با حاکمیت گروه‌های دینی و آخوندی، نظام مطلق و ایدئولوژی دینی و مذهبی همه این خواسته‌ها را در زیر سیاهی خود خاموش ساخت. دولت با سرکوب حرکت‌ها و احزاب سیاسی مستقل که با افکار گوناگون خواهان حق خود بودند مانند توده، مجاهدین خلق، احزاب کوردی دموکرات و کومله در شرق کوردستان و اعتراضات دیگر در جنوب و شرق ایران، جوی مملو از اختناق شدید را به وجود آورد و این سکوت، زنان را به کنج خانه‌ها بازگرداند.

سیاستی که در زندان بر زنان اعمال شده و نقش کارگری که رژیم به این اماکن می‌دهد این واقعیت را به خوبی روشن می‌سازد که زندان جای بی‌حقوقی و ناعدالتی است و سیاست پلید ایران نیز خلق‌ها و زنان را به تمامی برده کرده و نابودی آنها را خواهان است. در زندان‌های رژیم ایران تحریف اخلاقی و فروپاشی شخصیت انسان‌ها در وهله اول مورد هدف قرار می‌گیرند. ایران در اماکن عمومی و در حوزه اجتماعی - سیاسی سیاست‌های غیر انسانی خود را سرپوش می‌دهد، ولی سیاست‌های وحشیانه نظام در زندان‌ها آشکار و بی‌پرده به صحنه نمایش در آمده و بر همه آشکار می‌شود که اساس هدف دولت تخریب جامعه است. نظام بدون اینکه برای حقوق بشر احترام قابل شود جنگ روانی، تجاوز و شکنجه بر زنان تحمیل می‌کند. زنانی که به سبب‌های سیاسی روانه زندان شده‌اند در سلول‌های انفرادی به انتظار اعدام شدن‌شان از حق انسانی خود نیز محروم می‌مانند. آنها هرگز به طوری عادلانه و قانونی محاکمه نمی‌شوند. بلکه به علت افکار و فعالیت‌های ضد نظامی‌شان مستحق اعدام هستند. اما زنانی که به سبب فحشا و پخش مواد مخدر و ... زندانی می‌شوند، بعد از اتمام جزا و برگشت به میان جامعه کار خود را بیشتر و گسترده تر ادامه می‌دهند. زیرا در زندان بهتر به این کارها مشغول و تشویق می‌شوند، به طوری که در زندان حرفه‌یی می‌شوند. سیستم سعی دارد که اراده زنان را بشکند تا آنان را آلت و ابزاری برای منافع و سیاست‌های خود بکار گیرد و برای تحقق این هدف شکنجه و حتی تجاوز را انجام می‌دهد. زندان‌های شرق کوردستان مرکزی است برای پخش مواد مخدر، فساد، فحشا و بیماری‌هایی چون ایدز.

یکی دیگر از سیاست‌هایی که رژیم در زندان‌های شرق کوردستان به اجرا درمی‌آورد این است که زندانیان دختر را که سن کم تر از ۱۷ سال دارند به سبب اینکه می‌گویند "دختر که

بزرگ شد باید ازدواج کند و اگر مجرد بماند فاحشه می‌شود و مرتکب گناه خواهد شد" آنان را مورد تجاوز قرار می‌دهند. این سیاست را نیز با تفاسیر اسلامی مشروعیت می‌بخشند. در زندان‌های عمومی که زندانیان زن و مرد وجود دارند خودفروشی زنان افزایش بیشتری دارد. زیرا رژیم، سیاست تشویق زندانیان به روابط جنسی ناسالم را اساس قرار می‌دهد تا بدین گونه زندانیان نهایتاً جامعه را آلوده کنند. هدف سیاست‌های تحمیلی رژیم ایران بی‌اراده کردن و هویت‌زدایی زنان کورد و جامعه کورد است. زن در تاریخ سازنده فرهنگ مدارس بود و تمام جوامع و مرحله‌های تاریخی از این فرهنگ تغذیه شده‌اند. این بار تخریب جامعه به وسیله فحوش و فساد اجتماعی، پخش مواد مخدر بر کلیه سلول‌های جامعه تاثیر مخرب کرده یعنی نظام از طریق زن جامعه را بی‌اراده و به خدمت خود در آورده است. زندان‌های شرق کوردستان ناآشنا با حقوق انسانی، به مکان‌های قتل عام فرهنگی، فیزیکی و سیاسی خلق کورد مبدل شده است. کوردها را چنان مورد فشار و شکنجه قرار می‌دهند که بار دیگر قد علم نکنند و مطیعانه به لاک‌شان فرو روند.

امروزه دولت برای جذب نیروی بسیج و جاش بیشترین تمرکز را در مدارس دارد. بخصوص دختران برای ورود به دانشگاه و داشتن سهمیه، ناچاراً به اسم‌نویسی در بسیج می‌کنند. به علت وضعیت اقتصادی اسفبار بیشتر خانواده‌های کورد، به خصوص در شهرها، دختران کورد به فساد و فحاشی و جاسوسی کردن برای دولت کشانده می‌شوند.

فحشا؛ تزریق فرهنگ قدرت به جامعه

اگر نمودار خشونت در کوردستان را ترسیم نماییم معلوم می‌گردد در هر کجا که سیاست‌های نظام موثرترند، خشونت علیه زنان نیز بالاتر است. سیاست ضعیف‌سازی جامعه، خود مستلزم به کارگیری خشونت مداوم است. پدیده خودکشی و مقولاتی که همانند خودکشی نشان داده می‌شود، خود نتیجه محسوس خشونت‌های هستند که همه ارکان اخلاقی جامعه را فرو می‌پاشاند. جامعه ضعیف‌گشته به سوی بن‌بست سوق داده شده، افرادش در بن‌بست قرار گرفته و خودکشی می‌کنند. میزان خودکشی زنان در کوردستان، پارامتری برای نشان‌دادن میزان ضعیف‌شدگی جامعه کوردستان است. در جایی که مقاومت سیاسی کمتری صورت گرفته و دولت به طور

مستقیم بر روی خلق اعمال سیاست می‌کند، آمار خودکشی زنان بالاتر است. به عنوان نمونه؛ آیا این سوال مطرح نمی‌شود که چرا ایلام دارای بیشترین درصد خودکشی زنان است؟ از طرفی دیگر بایستی گفت که باندهای فحشایی که از دهه هفتاد به بعد در کوردستان رواج یافتند، بدون استثنا با مراکز امنیتی نظام نظیر سپاه پاسداران، اطلاعات، بسیج و نیروی انتظامی در ارتباط می‌باشند. این مراکز امنیتی با استفاده گسترده از فقر اقتصادی و تخریب اخلاقی جامعه، به سازماندهی و اشاعه فحشا می‌پردازند. باندهای فحشا به‌عنوان مراکز تخریب اجتماعی، جاسوسی و جذب نیرو به مراکز امنیتی مورد استفاده قرار می‌گیرند. تنها بخشی از زنان جامعه قربانیان پدیده فحشا محسوب نمی‌شوند، بلکه نظام با به‌کار بردن این پدیده علیه جامعه، سیاست ضعیف‌سازی را بر کل جامعه تحمیل می‌کند. از این منظر، پدیده فحشا یک امر صرفاً جنسی نیست و تزریق فرهنگ قدرت به جامعه است. شیء‌شدگی جنسی زنان، ایجاد مردانی حریص و همیشه آماده تصرف زنان را در جامعه با خود به‌همراه می‌آورد. ذهنیت "مردانگی = قدرت" در جامعه این نتیجه را به‌دنبال دارد که به اندازه قدرت، حق تجاوز و تصرف وجود دارد. حاصل آن، اشاعه این تفکر است که هرگونه تجاوز دولت به جامعه کاملاً توجیه‌پذیر و مشروع خواهد بود.

سیاست وابسته‌سازی بی‌وقفه جوانان و جوانان‌کشی نظام

تا زمانی که ذهنیت طبقاتی و دولت‌گرا بر جوامع حاکم باشد، سیاست وابسته‌سازی جوانان بدون اینکه سرعت و پیوستگی را از دست بدهد، باعث می‌شود که جوانان به یکی از نیرومندترین ابزارها جهت تداوم نظام حاکم تبدیل گردند. به ویژه اگر جوانی دارای توانایی و استعداد بیشتری باشد، زودتر و بهتر، نظام آن را در خدمت منافع و مقاصد خود به کار می‌گیرد. روشنفکران جامعه غرب بیش از سه دهه است که به شیوه‌ای محدود، نظام را مورد انتقاد قرار داده‌اند. آنان نقد و ریشه‌یابی بحران موجود در نظام را حول محور گرایش و جستجوی نوآوری در علوم اجتماعی انجام می‌دهند که بعد از جنگ اول و دوم جهانی، اهمیت فراوان و روزافزونی

یافت. علی‌رغم آن، این تلاش‌ها ناچیز بوده و تنها به تشخیص بعضی حقایق محدود مانده است. چه‌بسا تا زمانی که جامعه طبقاتی (و نظام‌های اجتماعی دولت‌گرا) - که به پدیده جوانی همچون پدیده‌ای جسمانی می‌نگرند - به جامعه‌ای آزاد، برابر و دموکراتیک متحول نشوند، خفقان و سراب همچنان دشمن جوانان خواهد بود و تنها برای انجام تمام کارهای سخت و دشوار، آنان را در خط مقدم قرار می‌دهند.

بر این اساس، در صورت ریشه‌یابی تحریف موجود در پدیده جوانی که پدیده‌ای اجتماعی است و آشکارسازی آن از سوی علوم اجتماعی با رعایت صداقت علمی و طی انجام تحقیقاتی عمیق و وسیع، جوانان به هویت حقیقی خویش دست خواهند یافت. در واقع، جوانان همچون قشری می‌باشند که بازداشتن آنها از حرکت به سوی آزادی کار دشواری است، اگر به سلاح علوم اجتماعی متوسل شده و بر این اساس، خط فکری و مبارزاتی را از نوسازماندهی نمایند، نه تنها بلای جان نظام بلکه خط پایان ساختار ذهنیتی و اجتماعی آن خواهند شد.

اینکه کشور ایران یکی از معدود کشورهایی است که دارای جوان‌ترین جمعیت است و رژیم با تکیه بر آن، خود را یکی از نیرومندترین نظام‌های دنیا به حساب می‌آورد، آشکار است. اما در عین حال، وضعیت حاکم در جامعه ایران عکس این ادعا را به اثبات می‌رساند. اعدام، زندانی و شکنجه کردن جوانان آزادی‌خواه، سرکوب ظالمانه راهپیمایی‌ها و تظاهرات دموکراتیک خلق‌ها و ایجاد خفقان سیاسی و اجتماعی، مشکلات کلان اقتصادی و معضلات بزرگ اجتماعی همچون: بیکاری، اعتیاد، فساد اخلاقی، ایدز و... جملگی بیانگر اختلافات و تناقضات عمیق موجود در جامعه ایران می‌باشند.

نقش جوانان در انقلاب ۱۳۵۷ ایران

در انقلاب سال ۱۳۵۷ جوانان به‌عنوان پیشاهنگان و بنیانگذاران حرکت انقلاب نقش داشتند. این انقلاب حاصل تلاش‌های بیش از نیم سده ایرانیان، برای ایجاد و ساختن نظامی مبتنی بر دموکراسی بود. در آن سال‌ها با ایجاد تغییر و تحول در نظام‌های استبدادی و استعماری در سراسر جهان و بخصوص ملت‌های تحت ستم، زمینه انقلابی ذهنی در ایران، کم‌کم نمودار می‌شد. ورود جریان فکری آزادی‌بخش از طریق دانشجویان و تحصیل‌کرده‌هایی که در خارج از کشور به‌خصوص اروپا و کشورهای فرانسه و انگلستان و غیره مشغول به تحصیل بوده در آنجا

با انواع تفکرهای انقلابی و فلسفی جدید آشنا می‌شدند و بعد از بازگشت در حقیقت به عنوان بانی و مرکز این طرز فکر نو عمل می‌نمودند. حرکت‌های لیبرال، سوسیالیستی و ... که برگرفته از دو بلوک شرق و غرب بودند، در این قیل و قال جوانان که همیشه تشنه نوگرایی و گرایشات فکری جدیدی می‌باشند، بهترین زمینه‌سازانی بودند که می‌توانستند این گرایشات را گسترش دهند. وجود این افکار زمینه بیداری، اراده و همت آنان بود. درک بر لزوم تغییری بنیادین در ساختار و پاسخگویی و دادن رنگ و روی نو به زندگی، در آن موقع در هر جا و به‌خصوص در محافل روشنفکری بحث‌هایی را مبنی بر ایجاد رفرم و اصلاح موجب شد. هر کس به گونه‌ی، به ویژه گروه‌های چپ، با ایجاد سازماندهی و تنظیماتی در میان جوانان به‌خصوص دانشجویان دانشگاه‌ها شروع به ایجاد حرکت پیشاهنگی جوانان نمودند. گرایشات سیاسی در بین جوانان باب روز شده و نوعی پرستیژ اجتماعی شد. به‌رغم بگیر و ببندهای رژیم که ناشی از اصرار بر ساختار سنتی و عدم انعطاف‌پذیری بود و هر روز جوانان را دچار مانع بزرگ می‌کرد، گروه‌های چپ و اسلامی می‌دانستند که مساعدترین بستر و بالقوه‌ترین نیرو جهت عملی ساختن افکارشان جوانانند. اما آنچه که باعث شد جوانان به حرکت درآیند، رشد بی‌رویه جامعه طبقاتی و نبود هویت اجتماعی مشخص و نبود جایگاه آنان در اجتماع و همچنین عدم اهمیت‌دهی به جوانان به‌عنوان یک نیروی سازنده بود.

در اوایل، انقلاب ایران گرایشات مذهبی و دینی کم‌رنگ‌تر بوده و در گروه‌های انقلابی، تمام احزاب و افکار وجود داشتند، ولی نبود یک نوع هماهنگی و ایجاد یک اتحادی قوی، راه را بر مذهبی شدن گرایشات انقلابی و ظهور قدرتمندتر آنها در صحنه شده و ادعای رهبری جریانات فکری و ایدئولوژیکی را سبب شد. مذهبی شدن انقلاب در ایران از همان زمان راه را بر واپسگرایی گشود. با استفاده از زمینه مساعد موجود، ایدئولوژی خود را ارایه دادند و این از عدم پیروزی و موفقیت سایر گرایشات انقلابی در جذب مردم و آحاد جامعه سبب می‌شد. لذا از خلاء بوجود آمده استفاده نمودند. این واپسگرایی که در جبهه انقلاب به وجود آمد، زمینه‌ساز کسب قدرت و نیرومندی گروهی اسلامی گشت که در واقع به‌عنوان یک ضد انقلاب در داخل انقلاب برآمده بود و بدین ترتیب، جوانان که بر سر دوراهی قرار گرفته بودند، به این موج پیوستند. از این مرحله استفاده ابزاری از جوانان شروع گشته و از آنان به‌عنوان موتور نظام استفاده کردند. این مذهبی شدن گرایشات انقلابی که بر اثر عدم موفقیت و اشتباهات به‌وجود آمده بود،

جوراً به کلی دگرگون ساخت و بیشتر جوانان تنها خود را به امواج سپرده بودند. بعد از پیروزی انقلاب و شروع جنگ ایران و عراق به خلق‌های ایران و به‌ویژه جوانان فرصت فکر کردن نداد و هنوز خستگی زندان و راهپیمایی‌ها برتن جوانان بود که به عنوان "فرزندان دلاور وطن" راهی جبهه شدند. آن شور و نشاط سیاسی که قبل از انقلاب و در دهه‌های چهل و پنجاه در ایران و به‌ویژه در دانشگاه‌ها حاکم بود، کم‌کم در جبهه‌ها رو به افول گذاشت. از جوانان همچون ابزاری برای متوقف ساختن ماشین جنگی صدام به کار گرفته شد و بعد از هشت سال جنگ، جوانان را از نو سازماندهی نمودند. در ادامه به اصطلاح با "انقلاب فرهنگی" به پاکسازی در مراکز فرهنگی و آموزشی پرداختند و با گذاشتن انواع فیلتر و صافی تنها جوانانی را می‌پذیرفتند، که به شکل دلخواه آنها باشند. از آن همه جوان نیرومند تنها از صافی گذشته‌ها می‌توانستند در جهاد سازندگی کار کنند.

ایران از ابتدا تا سال‌های قبل از ۱۳۷۶ و ایجاد جبهه دوم خرداد، بیشتر از روش‌های محافظه‌کارانه استفاده می‌نمود. جوی را به‌وجود آورده بود که هرگز آن حس مبارزاتی و شور و شوق سیاسی در هیچ جای ایران پیدا نمی‌شد، زیرا از لحاظ ایدئولوژیکی، جوانان را خلع سلاح نمودند. رژیم ایران تنها در زمان خاتمی به صورت سطحی اقدام به اصلاحاتی کرد که باز هم مبتنی بود بر فریب و دورویی و شاید برای روکردن آنچه که در میان فعالان سیاسی گذشته باقی مانده بود و می‌خواستند تا باقی‌مانده‌های جریان‌های سیاسی قبل از انقلاب را بیابند. با این احوال نیز دست‌بردار جوانان نشدند، زیرا می‌دانستند تا زمانی که پتانسیل را کاملاً در اختیار نگیرند، نخواهند توانست او را کاملاً منفعل سازند. از این‌رو، با ترویج وام‌دهی و ازدواج می‌خواستند ضربه دیگری را به آن وارد نمایند. به غیر از این، شروع به کشاندن جوانان به راه‌هایی از قبیل مواد مخدر، وابسته کردن از لحاظ اقتصادی و مذهبی، آخرین ضربه‌ها را بر پیکرشان وارد ساختند و جوانانی را که شناسنامه جامعه بودند حال از داشتن هرگونه هویتی محروم ماندند.

اکنون جوانان تنها در قالب احزاب مورد تأیید رژیم به فعالیت می‌پردازند که آن هم آب در هواوان کوبیدن است. نظام هر روز ماسکی بر خود زده و اینگونه جوانان را به بازی می‌گیرد. چون نظام دین‌سالار را خود آفریده بودند و سیستم معادل ایدئولوژیکی آن را برای‌شان ساخته بود. امروزه بعد از سال‌ها که از انقلاب ایران می‌گذرد، جوانان به هزاران نوع، در بند و گرفتار هستند؛ به صورتی که خود نیز باور ندارند. آنچنان سیستم سرمایه‌داری اسلامی با مساله اقتصادی جوانان

را وابسته ساخته که به هیچ گونه‌ای نمی‌توان فردی را یافت که بتوان با او از سیاست صحبت کرد. از طرفی دیگر، برای هر نوع کاری بایستی وارد سیستم دولتی شد و چنانچه عضو نظام شدی، آزادی! آزادی از نوع سیستم، هر کاری می‌خواهی انجام بده فقط به طرف سیاست نرو. این یک اصل اساسی است که خانواده به عنوان نماینده دولت و مجری سیاست‌های آن در مورد جوانان همیشه به آنها گوشزد خواهد شد. در صورت تجاوز از خطوط قرمز و پای نهادن به عرصه سیاست، هنوز به خود نیامده حکم محاربه و ارتداد و مبارزه با ولایت فقیه برای همیشه او را از صحنه خارج کرده، در غیر این صورت به زور وارد نظام خواهی شد. جوانان اکنون بر اساس طرح خمینی که بر اساس تزارش بیست میلیونی و بر این منطق ملتی که بیست میلیون جوان داشته باشد لازم است که ارتشی با این تعداد جوان داشته باشد، گرفتار آمده‌اند. این فشارها باعث گردیده که به صورت وسیعی جوانان و روشنفکران راه‌چاره را در فرار و خروج از این قفس آهنینی بدانند و جهت یافتن زندگی بهتر و به‌علت نبود آلترناتیوی جداگانه، تحت نام فعالیت سیاسی و مبارزه با رژیم، راهی خارج از کشور می‌شوند؛ عاقبت آنان دچار شدن به وضعیت نظاره‌گران سیاسی در بیرون از مرزهای ایران است. خالی شدن عرصه از جوانان و تبدیل شدن دانشگاه‌ها به مکانی بی‌روح و شبیه معابد نظام تقدس یافته، برای جوانان تنها فرصت سیر کردن شکم آنها را می‌دهد.

نکته قابل ملاحظه دیگر اینکه، آن دسته از جوانانی که پایه‌گذار انقلاب سال ۵۷ بودند نه از نسل انقلاب، بلکه برخاسته از اجتماعی بودند که احساس درد و رنج را چشیده و خود بنیانگذاران اولین حرکت‌های جوانان بودند. اما نسل انقلاب به‌خصوص جوانان سال‌های ۵۷ تا ۶۰ که می‌توان آن را به عنوان نسل سوخته به حساب آورد نسلی بود که به یکباره ارتباطش با گذشته قطع شده و هنوز فاقد هویت بوده و از هر دو بریده شده است. جوانان چنان مارژینال شده‌اند که حتی باوری به نیروی خود ندارند.

در کل باید بگویم جوانان محصول انقلاب که از کارگاه تولیدی آن، هر روز چهره می‌گشایند، جوانانی هستند که در بین آنها عدم پابندی به بنیان خانواده (به‌خصوص در شهرهای بزرگ) وجود عقاید نهلستی و احتراز از کارهای جتماعی بسیار رواج پیدا نموده و نسلی که می‌بینیم، سعی شده که آنها را به عنوان نسل مصرف‌گرا و لمپن بار آورده و قدرت آفرینندگی و خلایقیت را از آنها بگیرند. فروپاشی نسل جوانان که از خلاقان جامعه می‌باشند و کلیه امید

باروری به آنها بسته شده، در حالی از نقاقت هستند. شباهت جوانان به پروانه‌ای در پیله می‌ماند که زمان پرواز را فراموش کرده و در پیله می‌میرند. وظیفه تاریخی خویش را فراموش کرده، ولی مطمئناً همچنانکه همیشه تاریخ‌سازی کرده‌اند، دوباره تاریخ‌سازان آینده خواهند بود.

تداوم سیاست جوان‌کشی جمهوری اسلامی در شرق کوردستان

جمهوری اسلامی با سیاست اعدام جوانان وارد کوردستان شد؛ سیاستی که تا به امروز همچنان ادامه دارد. مشارکت جوانان در مقاومت جامعه کوردستان علیه تجاوز جمهوری اسلامی ایران، نماد زنده‌بودن جامعه در دهه شصت بود. اگرچه در سرکوب و اعدام‌های شدید دهه شصت جوانان قربانیان اصلی بودند، اما جوانان قلب‌تپنده مقاومت سیاسی بودند و از انرژی آنان، تمامی جامعه نیز جان می‌گرفت. توقف مبارزات در دهه هفتاد نه‌تنها از شدت سیاست‌های سرکوب و فشار نظام علیه جوانان نکاست؛ بلکه این سیاست‌ها در نبود مبارزه و سازماندهی سیاسی کورد، ابعاد تازه‌تری به خود گرفت. عقب‌نشینی احزاب سستی از صحنه شرق کوردستان، این امکان را از جوانان کورد سلب نمود که با هویت مشخص سیاسی به مبارزه بپردازند. در این خلأ سیاسی، جوانان دچار یأس و سرخوردگی شدند. این یأس جوانان تأثیر مستقیمی بر همه جامعه کوردستان گذاشت.

در نتیجه طی دهه هفتاد زمینه برای تأثیرگذاری سیاست‌های نظام در شخصیت جوانان فراهم شد. جوانان قربانیان اصلی سیاست زیست‌قدرت، اشاعه پدیده‌هایی نظیر بیکاری و فقر در جامعه بوده‌اند؛ نظام ضمن دچارسازی جوانان به درماندگی، امکان مادی زندگی را از جوانان سلب نمود. از طرف دیگر پیامدهای سیاست زیست‌قدرت نیز به طور وسیعی بر روی جوانان اثرات مخرب به جا گذاشته است. اصولاً آماج اساسی سیاست زیست‌قدرت، جوانان می‌باشند. بر همین مبنای جوانان دعوت‌شدگان اصلی به سوی پدیده‌های مخربی همچون بسیج و خیانت هستند.

تسلیم شدن جوانان در برابر سیاست‌های بسیج به معنای ازمیان بردن امکان و احتمال هرگونه مبارزه و اقدام عملی جامعه علیه دولت است. عدم وجود مبارزه جوانان علیه نظام، به معنای عدم وجود اراده در جامعه است. به همین دلیل، سیاست ضعیف‌سازی از دهه هفتاد به بعد با شدت تمام علیه جوانان اعمال شده است. اعتیاد، پدیده‌ای است که از دهه هفتاد به بعد دولت به شیوه‌ای بسیار سیستماتیک در میان جوانان شیوع بخشید. در کوردستان، باندهای توزیع مواد مخدر

همگی با مراکز امنیتی در ارتباط می باشند. شیوع اعتیاد، بخش مشخصی از ترور نظام جمهوری اسلامی علیه جامعه کوردستان است. ابعاد گسترش اعتیاد چنان وسعت یافته که نه تنها جوانان جامعه شهری بلکه جوانان روستایی نیز بدان آلوده گشته اند. همچنین جمهوری اسلامی ایران، با تحمیل محدودیت های شدید اجتماعی بر روی جوانان از یک طرف و گشودن کانال های خاص در همین حوزه ها و به خصوص در مسایل جنسی، توجه و انرژی جوانان را کاملاً بر این مساله متمرکز می کند. همان کاری که نظام کاپیتالیسم جهانی برای رام کردن جوامع در برابر همه انسان ها انجام می دهند.

در کل نظام جمهوری اسلامی ایران، تمامی نهادهای آموزشی، فرهنگی و تبلیغی خود را جهت تأثیر گذاری بر جوانان هدفمند ساخته است. حمله هماهنگ شده این نهادها با نهادهای امنیتی، از دهه هفتاد به بعد تأثیرات مخربی بر روی جوانان داشته است. سیاست و عملکرد نظام آموزشی در کوردستان، منعکس کننده سیاست های نظام بر روی جوانان است. مراکز آموزشی در کوردستان نقش پایگاه عقیدتی نظامی را ایفا می کنند. دروس عقیدتی بیشتر حجم درس ها را تشکیل می دهد و معلمانی که آموزش این بخش را بر عهده دارند به طور مداوم جهت متصل سازی جوانان به نظام و جذب آنها به مراکز امنیتی و جاسوسی در تلاشند. تبلیغات وسیعی که در مدارس برای جذب جوانان به بسیج و وزارت اطلاعات صورت می گیرد، دقت برانگیز است. از طرف دیگر، نهادهای آموزشی به مراکز تولید کورد مطلوب و همچنین دور ساختن جوانان از فرهنگ جامعه تبدیل گشته اند. تابلویی که در مدارس از جامعه کورد ترسیم می شود به پشت کردن جوانان به جامعه خود و جذب آنان به فرهنگ شهرهای مرکزی منجر می شود. در مدارس و مراکز آموزشی احساس خود حقیر بینی فرهنگی به جوانان کورد تزریق می شود. دولت از طرفی با تعمیق ریشه های سنت های ناخوشایند و دیدگاه های پیرسالارانه عرصه را بر جوانان تنگ نموده و از طرف دیگر راه رهایی را در خود انکاری و توسل به دیگر فرهنگ ها نشان می دهد. این فرآیند به طور چشمگیرتر در میان دختران جوان پیشبرد داده می شود. نهادهای تبلیغی و امنیتی در هماهنگی کامل، تعریفی از زندگی را به جوانان تحمیل می کنند که نتیجه آن فردگرایی مفرط، ترس و انفعال است. نهادهای بسیج، سپاه و اطلاعات همگام با قشر خاصی از معلمان و اساتید و دستگاه های رسانه ای، سازمان ارشاد و تبلیغات و مراکز وابسته به آن، در ارتباط بسیار وسیع و نظام مند با جوانان، از طرفی با تهدیدهای مداوم آنان را از هرگونه فعالیت

سیاسی و اجتماعی برحذر داشته و از آنان می‌خواهند به عنوان "افراد مثبت" سر در لاک خود داشته باشند؛ و از طرف دیگر زندگی بی‌دردسر فردی آنها را منوط به جایگیری در نهادهای امنیتی و جاسوسی نظام نشان می‌دهند.

اعتیاد؛ تراژدی‌کن‌ترین واقعیت اجتماعی در کوردستان

در حالی که در بسیاری از شهرهای دیگر ایران، معضل اعتیاد حالتی حاد به خود گرفته و وقایع و تراژدی‌های بی‌مانندی را آفریده است اما تراژدی‌کن‌ترین واقعیت اجتماعی در رابطه با پدیده اعتیاد و استفاده از مواد مخدر را می‌توان در جامعه شرق کوردستان یافت. سیاست‌های دولتی و فرادولتی، سطح پایین آگاهی جامعه، عمیق‌بودن معضلات، مشکلات و گرفتاری‌های اجتماعی و اقتصادی، نبود آزادی‌های سیاسی و فردی، دست‌های پنهانی بین‌المللی و ثروت‌های فرادولتی که کارتل‌های مافیایی مواد مخدر را ایجاد کرده‌اند، از جمله عوامل و فاکتورهای اساسی و تعیین‌کننده در تراژدی‌کن‌بودن مساله فوق می‌باشند.

امروز اگر جامعه شرق کوردستان یا صحیح‌تر اینکه، نسل سومی که آینده‌ساز کشور به حساب می‌آیند، با دیدن ظلم و ستم بی‌نظیری که تحت نام اسلام شیعه بر اقشار مختلف خلق کورد روا می‌دارند و یا با رهاشدن خود از عذاب ترس از جهنم فراواقعیت و فوق‌العاده وحشتناکی که بشارت داده‌اند، این بار خود را در جهنمی می‌یابند که هزار برابر و شاید هم بیشتر از جهنم خدایان عذاب‌آورتر باشد. در واقع، خلق کورد در شرق کوردستان تبدیل به گناهکاران و تبهکارانی با جرایمی سنگین شده که هر روز با معضلات حادی همچون اعتیاد، بیکاری و... دست و پنجه نرم کرده و تلفات و خسارات جانی و مالی می‌دهند؛ جهنم واقعی را در همین دنیا تجربه می‌کنند.

کمتر خانواده‌ای را در شرق کوردستان می‌توان یافت که از آسیب‌های جانی، روحی - روانی و مالی اعتیاد در امان مانده باشد. اگر خانواده‌ای هم به اعتیاد دچار نشده باشد، مطمئناً یکی از نزدیکان، خویشاوندان و یا همسایگان آنها در دام مواد مخدر افتاده و موجب دردسر و ایجاد اختلال در روند یک زندگی سالم و کم‌دغدغه گشته است. برای همین است که مساله اعتیاد و وابستگی به مواد مخدر و مهم‌تر اینکه، اختصاص و یا به عبارت صحیح‌تر، اتلاف بخشی از انرژی زندگی روزانه و هزینه جانی و مالی به امری عادی مبدل گشته و بدان خو گرفته‌اند. از طرفی

دیگر، اگر کسی هم جزو این افراد نباشد و در جایگاه یک بیننده قرار گرفته باشد و یا در حکم یک مأمور و یا مسوول دولتی مجبور به انجام وظیفه و خدمت است، باز هم به‌طور تدریجی در مقابل این وقایع تأسف‌برانگیز چشمانش را گرفته و با بی‌تفاوتی نسبت به آن، بدون مجادله و تلاش برای چاره‌یابی و یا ریشه‌کن‌ساختنش مانده است. در واقع، درمان و راه چاره‌های موجود، خود همه فاقد ریشه‌یابی و از بین بردن اعتیاد هستند و در بسیاری موارد، در راستای مشغولیت هدف‌مند انسان‌ها بوده و در نتیجه، موجب ادامه و گسترش بی‌رویه این پدیده تلخ و ناگوار گشته است.

برای اولین بار در تاریخ است که غول اعتیاد، چنین وقایع تلخ و تراژدیکی را به‌وجود می‌آورد و افراد جامعه، در گرداب چنین بیچارگی و فلاکت تحمل‌ناپذیری گرفتار می‌آیند. سیاست‌هایی پنهانی و پلید، با پنبه سر انسان‌ها را بریده و آنها را در دام مرگ تدریجی به‌حال خود رها می‌سازد؛ دامی که هر روز تعداد بیشتری را با رشد صعودی در خود می‌بلعد. واقعیتی که دولت، آمار و گزارش‌های دولتی، آن را به‌شيوه‌ای بسیار غیرواقعی و منحرف‌شده ارایه می‌دهد. زیرا که ارایه برآوردی از تعداد مبتلایان و اثرات مصرف مواد مخدر در جامعه تقریباً غیر ممکن است و با توجه به گستردگی و تنوع اثرات آن، ممکن است آشکارسازی آنها چند دهه طول بکشد.

در زمانی نه‌چندان دور، تنها انسان‌هایی انگشت‌شمار، انگشت اشاره به سوی خود آنها دراز می‌شد و معتادشان می‌خواندند. اما هم‌اکنون اگر بدین منوال، پیش رود، اعتیاد، همه جامعه را دربر گرفته و آنگاه معادله بالا به‌هم خواهد خورد و حالتی بالعکس به‌خود خواهد گرفت. این روند پیشرفت، آن‌چنان تأثیرات مخربی را به‌بار آورده است که اگر در گذشته خانواده‌ای تحت هیچ‌عنوانی فرزند و یا پدر معتادش را به‌خانه راه نمی‌داد و یا با او برخورد سرد و خشنی را انجام می‌دادند، در شرایط کنونی و بعد از فراگیر شدن اعتیاد و بی‌فایده‌دیدن ترک و یا درمان و مقابله با آن، این‌بار ناچاراً به معتادبودن فرزند یا پدرشان راضی بوده و تمام تلاش‌های‌شان را در این راستا به‌کار می‌گیرند که بیش از این، آبروریزی نشود و هر چه را که می‌خواهد - حتی اگر مواد مخدر هم باشد - برای او تأمین کنند؛ به‌شرطی که به‌خارج از خانه نرفته و مشکلات دیگری را دست و پا نکند.

در حال حاضر، با وضعیت کنونی، تعداد زیادی از افراد جامعه به مواد مخدر وابسته شده و همراه با آن، سطح بسیار زیادی از انرژی و پتانسیل جامعه صرف پیشگیری، درمان و مقابله با آن و حتی سوختن و ساختن با پسماندها و خسارات اعتیاد می‌گردد. این در حالی است که مشکلات اساسی جامعه مقوله و موضوعات دیگری هستند و این انرژی و پتانسیل، بایستی در چنین راه‌هایی کانالیزه، متمرکز و سازماندهی شود. در اینجا باید نقش دولت و سیاست‌های پلید آن را در شکل‌گیری چنین وضعیتی، به‌خوبی ارزیابی و تحلیل نمود. چرا که در جامعه بسته‌ای همچون جامعه ایران، سردمداران رژیم، مشغولیت و وابستگی افراد به مواد مخدر را بهتر از تفکر و حرکت در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و... می‌دانند. چنان‌که وابستگی یا اعتیاد به مواد مخدر هنوز هم از دید بالاترین مقام انتظامی کشور جرم محسوب می‌شود اما این در حالی است که از سوی فعالان و پژوهندگان در مبارزه با این معضل حاد اجتماعی که گریبان‌گیر جامعه و به‌ویژه جوانان شده، مشکل جسمی، روانی و اجتماعی به‌شمار می‌رود که از سال ۱۳۶۷ به‌بعد همچنان روند صعودی خود را طی می‌کند و همراه با این افزایش، سن مصرف کاهش می‌یابد. البته نکته بسیار مهمی که تاکنون بی‌اهمیت جلوه داده شده و حتی می‌توان گفت که مخفی مانده است بعد سیاسی این مشکل است که در بالا بدان اشاره نمودیم و در ادامه این مقاله بیشتر بدان خواهیم پرداخت.

قبل از اینکه به بعد سیاسی مساله اعتیاد در شرق کوردستان یا به‌عبارتی بهتر، تخریبات ناشی از سیاست‌های نابجا و غیرانسانی رژیم جمهوری اسلامی بپردازیم، ارایه دیدی کلی از وضعیت اجتماعی و اقتصادی جامعه شرق کوردستان ما را در ریشه‌یابی معضل و کابوس اعتیاد یاری خواهد داد. لذا تا زمانی که جوانب مختلف مساله را واقع‌بینانه مورد بررسی و ارزیابی قرار ندهیم، به دیدی صحیح و چاره‌جویانه دست نخواهیم یافت؛ هر یک از موارد، دارای اهمیت خاص خود و مرتبط با همدیگر بوده و قابل تجزیه و تحلیل هستند. از طرفی دیگر، هیچ‌کس فطرتاً مجرم و بزهدار نیست؛ اعتیاد نیز دلایل متعددی دارد و شرایط آن در هر منطقه با منطقه دیگر متفاوت است. زیرا که شرایط نامساعد اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، روانی و شخصیت جامعه و فرد، عوامل و فاکتورهای تعیین‌کننده و تأثیرگذار هستند. در غیر این صورت، دید تک‌بعدی به اعتیاد به‌مثابه یک جرم و یا دیدی که آن را صرفاً مشکلی جسمی، روانی و اجتماعی می‌بیند ما را به‌سوی چاره‌یابی و درمان نهایی رهنمون نخواهد ساخت.

بدون شک، وضعیت اجتماعی و اقتصادی جامعه شرق کوردستان از سیر تاریخی، وضعیت جغرافیایی و فرهنگی و مهم‌تر اینکه، سیاست‌هایی که حاکمان مختلف در طول تاریخ بر این بخش از کوردستان اعمال کرده‌اند، متأثر گشته‌اند؛ از این حیث، این سیاست‌ها بر روند شکل‌گیری ساختار اجتماعی، ذهنیتی، شخصیتی و هویت فرهنگی و زبانی کوردها دارای نقشی تعیین‌کننده و تأثیرگذار بوده است.

همچنان‌که به تراژدی بودن واقعیت اجتماعی در رابطه با پدیده اعتیاد در شرق کوردستان اشاره گشت، بایستی این را هم به‌خوبی درک نمود که این وضعیت تراژدیک نیز، حاصل شرایط دشوار و متمایزتری در دیگر مناطق ایران می‌باشد. زیرا که تنها شرایطی بحرانی، غیرعادی و پر از ناهمواری می‌تواند به‌وجود آورنده چنین تراژدی باشد؛ تربیت غلط، ازدیاد تعداد فرزندان و برخوردهای ناآگاهانه والدین چه در حین مرحله کودکی و چه در مراحل بعدی رشد آنها، زودبالی و مواجهه زودرس با مشقات زندگی، وجود بیکاری و فقر اقتصادی بیش از اندازه، مأیوس بودن و ناامیدی از رسیدن و دسترسی به اهداف نهادی‌شده و شخصیت آرمانی تعریف‌شده از سوی رژیم و متعاقب آن دوری و غفلت از وسایل نهادی‌شده، محدودیت‌سازی جریان تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری مسوولیت‌های اداره کشور، استان، شهر و... در نتیجه اجرای سیاست‌های کوردزدایی و آسیمیلیسیون فرهنگی کوردها که به‌مثابه ژینوسایدی دارای گستره و قدرت تخریب است، از جمله عوامل و فاکتورهای عمده گسترش بی‌رویه و بیش‌ازحد اعتیاد در شرق کوردستان می‌باشند که برای ازبین‌بردن و حل آنها، احتیاج به مبارزه و برخوردی عملی و علمی و جدی و سیاستی صحیح و دموکراتیک همراه با پیشرفت‌های عینی دارد؛ مساله‌ای که هم‌اکنون بالعکس آن در حال جریان است و روزه‌روز روبه وخامت می‌گراید. چرا که علاوه بر موارد بالا - که هر کدام احتیاج به تشریح و تفسیر دارند- با توجه به درنظر گرفتن شدیدترین مجازات‌ها برای تولید و مصرف مواد مخدر، هر ساله بر تعداد معتادان افزوده شده و جامعه هر روز با فقر نیروی انسانی کارآمد و سازنده بیشتر مواجه می‌شود. از این‌رو، بستر برای رفتارهای انحرافی روزه‌روز مهیاتر می‌گردد.

همچنین مواردی که در بالا بدان‌ها اشاره شد چنان شخصیت ناامید، شکست‌خورده، بی‌اراده، قدرگرا، گرسنه، ازخودبیگانه و ضعیفی را به‌بار آورده که در مقابله با دشواری‌ها و مشکلات زندگی، یا تسلیمیت و یا بن‌بست را برای خود مسلم می‌بینند؛ هنگام تلاش برای خروج

از بن بست نیز با توجه به فراوان بودن مواد مخدر در جامعه و ویژگی‌های خاص آن، گرایش بیشتری به مصرف این مواد پیدا می‌کند. بنابراین، با انتخاب این راه غلط، به جای کاستن دردها بر تعداد و شدت دردهایش افزوده و خود را بیشتر در باتلاق ناامیدی و بیچارگی فرو می‌برد؛ تا جایی که دیگر راه زندگی و مبارزه دوباره را از خود سلب می‌کند. این وقایع ناگوار، ریشه‌یابی و توضیح بیشتری را می‌طلبد که در زیر به شرح آنها می‌پردازیم.

قبل از هر چیز کودک کورد بسیار زودتر از آنچه که تصور می‌شود وارد اجتماع‌های بزرگ‌تر از خانواده گشته و از کنترل والدین خارج می‌شود. چرا که در همان چندسال آغازین زندگی خود، با توجه به مشکلات فزاینده‌ای که دور و بر او را فرا گرفته‌اند و همچنین تربیت غلط، ناآگاهانه و به دور از مسایل روان‌شناسی، جستجو برای یافتن راه‌حل‌ها و یا فرار از وضعیت موجود بسیار زودتر از موعد احتمالی شروع می‌شود؛ دیگر مکان یا سرپناهی که در آن احساس امنیت کند در دسترس نمانده و در طی یافتن مأمّن دیگری، دوری و انزوا را انتخاب می‌کند. آمارهای موجود گویای چنین واقعیتی است که رده سنی کودکانی که مشغول به کار و یا برای کار به شهرهای دیگر می‌روند بسیار پایین‌تر از شهرهای دیگر ایران است. به همین دلیل، زمینه دچار شدن آنها به بیماری‌ها و انحرافات اجتماعی همچون اعتیاد افزایش می‌یابد. چه بسا بسیار رخ داده که تعدادی از آنها در نتیجه وابستگی به مواد مخدر از بین رفته و تعداد دیگری نیز به کاشانه خود برگشته و سربار خانواده و در نتیجه جامعه گشته‌اند. ضربه خوردن زود هنگام در کودکی نیز موجب ضربه پذیر شدن فرد در مراحل بعدی زندگی و حتی مرگ زود هنگام با انتخاب راه‌های انتحاری می‌شود. برخی از تراژدی‌های وحشتناک نیز از چنین واقعیتی نشأت می‌گیرد. مرکز استان‌ها و به ویژه حاشیه این شهرها و مکان‌های تجمع معتادین، روزانه شاهد تلفاتی از این دسته می‌باشند؛ به خصوص تعداد قابل توجهی از آنها را افراد کمتر از ۳۰ و ۳۵ سال تشکیل می‌دهند.

این گونه جان سپردن‌ها چنان شکل عادی به خود گرفته‌اند که روزانه برای شنیدن آنها انتظار چندانی را نخواهی کشید. در این میان، روحیه و روان و به طور کلی، وضعیت افراد جامعه‌ای که هر روز شاهد و شنونده چنین وقایع تلخی هستند و حتی اینکه احتمال دارد هر لحظه خود دچار آن شوند، چگونه می‌تواند سالم و دچار بیماری‌های مختلف نگردند و سرشان را میان دستانشان بر روی زانوهایشان نگذارند.

با توجه به این وضعیت سالانه بیش از پنج درصد به جمع معتادان کشور افزوده می‌شود، در حالی که سازمان بهزیستی کشور تنها توان مداوای دو درصد معتادان را دارد. بر اساس گزارش سمینار پیشگیری از اعتیاد ۷۰ درصد معتادان ایرانی متاهل هستند و علاوه بر این، روزانه ۶۰۰ نفر در رابطه با مواد مخدر در کشور دستگیر می‌شوند و ماهانه بیش از هزار نفر به دلیل سوء مصرف مواد مخدر می‌میرند. راه‌حل و برنامه‌های رژیم، پخش و فروش آزاد داروهای شیمیایی از جمله آمپول، اوپ‌چیچک، تم‌چیچک که از مرفین خطرناکتر می‌باشد؛ یا معرفی کردن کپسول نالتروکسین به عنوان ترک اعتیاد که بعد از دو سه ماه انسان را از پای در می‌آورد و یا...

از طرفی دیگر، میزان رشد اعتیاد در زنان در کشور نسبت به میزان رشد اعتیاد مردان بیشتر بوده و این مساله شامل کردستان هم می‌شود. مثلاً نه درصد از جمعیت معتادین استان کردستان زن هستند. همچنین ۲۵ تا ۳۰ درصد از معتادین زن در این استان از طریق شریک زندگی و یا جنسی خود و یا یکی از اعضای خانواده معتاد شده‌اند. بیش از ۴۰ تا ۴۵ درصد از طلاق‌های استان نیز به دلیل اعتیاد است. حتی اینکه تحصیل‌کردگان بیشتر گرایش به مصرف مواد صنعتی دارند و رشد اعتیاد به مواد صنعتی در میان زنان بیشتر است. یکی از دلایل گرایش زنان به مواد مخدر به‌خصوص صنعتی باورهای غلط جامعه از جمله استفاده برای لاغری، افزایش توان جنسی، افزایش ضریب هوشی، زیبایی و افزایش شب بیداری‌های قبل از امتحانات بوده که مهم‌ترین آن راحت جلوه دادن درمان است.

در جامعه ما طرز تلقی و نگاه عموم افراد و دولت‌مردان به اعتیاد به عنوان یک مساله شخصی و فردی مطرح بوده و نه مساله‌ای اجتماعی و حتی سیاسی؛ مردم به افراد معتاد با حالتی ترحم‌انگیز می‌نگرند و آنها را بیماران اجتماعی نمی‌دانند. بلکه آنها را در ردیف مجرمان، مورد سرزنش و نفرت قرار می‌دهند و مجازات می‌کنند. در نتیجه، اشخاص داغ‌خورده در اثر ارزش‌گذاری‌های منفی دیگران، از یک "هویت فاسد" برخوردار می‌شوند. چرا که آن را با موازین اجتماعی ناهماهنگ می‌بینند. در حالی که ریشه درد در جامعه است نه فرد.

همین نابسامانی اوضاع اجتماعی، اقتصادی و تربیتی است که سیاست‌های دولت ایران در جهت معتاد کردن افراد بسیار کم‌رنگ و پنهان می‌ماند. در حالی که دولت از این نابسامانی‌ها که خود سرچشمه آنهاست، نهایت استفاده را برده و با پنبه سر انسان‌ها را می‌برد. به‌ویژه اگر مناطقی

جزو مناطق ناامن و مشکل ساز به حساب آیند، آنگاه سیاست‌های رژیم به شیوه‌ای بسیار غیرانسانی تر به اجرا در می‌آیند.

جمهوری اسلامی، پیام‌آور فقر، اعتیاد و فحشا برای کوردستان

همان‌طور که اشاره نمودیم، یکی از تراژیک‌ترین مسایل در جوامع ایران، به‌ویژه جامعه شرق کوردستان، اعتیاد به مواد مخدر است. جوان ناکام‌مانده برای فرار از مشکلات اجتماعی و خانوادگی، تبعیض و فقر و دیگر معضلات ساخته‌شده از سوی جمهوری اسلامی، متأسفانه به مواد مخدر پناه می‌برد. پناه به چیزی می‌برد که ویرانگر خانواده و جامعه است و روح و روان آدمی را به پست‌ترین درجه می‌رساند. تراژیک‌تر اینکه این امر، اینک دامن کودکان و نوجوانان را نیز گرفته است. به گونه‌ای که مراکز آموزشی راهنمایی، دبیرستان و تحصیلات عالی به مرکز ابتلا به آن مبدل گشته است.

مکان‌های آموزشی، مبدل به جایی برای گستراندن دام جهت کودکان و نوجوانان گشته‌اند. نهادهای جمهوری اسلامی که در این زمینه به فعالیت می‌پردازند، طعمه خویش را برای مزدوری در این مکان‌ها پس از ابتلا به مواد مخدر جذب نهادهای بسیج می‌کنند. فرد معتاد به علت وابستگی شدید جسمی و روانی به ماده مخدر و همچنین به علت منزوی شدن در جامعه و خانواده و طرد از سوی آنان، به‌راحتی جذب این نهادهای مزدوری می‌شود. فرد گرفتار شده، ضمن جذب در این نهادها سعی می‌کند که افراد بیشتری را مثل خود کند و انتقامش را به جای بانی اصلی کار از همسن و سالانش در جامعه بگیرد. وضعیت چنان است که دختران دانشگاهی اکنون بیش از پسران در هنگام تحصیلات عالی به مواد مخدر روی می‌آورند. طبق آمارها بیش از یک چهارم دختران دانشجو حداقل به یک نوع ماده مخدر اعتیاد دارند. اینان با جذب در نهادهای بسیج، آلت دست حکومت اسلامی برای بقای در قدرت گشته و تیشه به ریشه جامعه می‌زنند. اعتیاد، مزدوری و فحشا قصه تلخ جوانانی است که می‌توانستند مبارزان واقعی خلق‌شان در راه رسیدن به آزادی و مبارزه با سیاست‌های جمهوری اسلامی‌ای بشوند که جوانان و به تبع آن جامعه را مورد هدف قرار داده است. اما اکنون سر از قبرستان وسیعی که جمهوری اسلامی برای‌شان تدارک دیده در آورده‌اند. سرانه مبارزه با اعتیاد و پیشگیری در مدارس ایران طبق آمار دولتی حدود ۲۰۰ تومان است که آن هم معلوم نمی‌شود به جیب کدام مسوول می‌رود. بدون

شک هزینه سازماندهی وسیع معتاد کردن آنها، چند صد برابر و چه بسی چند هزار برابر این هزینه به اصطلاح پیشگیری و درمان است.

اعتیاد یکی از ابزار جنگ نرم جمهوری اسلامی است که سرمایه‌گذاری و تمرکز جدی بر روی این موضوع به عمل آمده است. حکومت جمهوری اسلامی به علت ناکام‌ماندن در سیاست‌های پیشین خود برای به‌زانو درآوردن کوردستان که سرزمینی غنی از لحاظ فرهنگی، مادی و معنوی است، به توطئه گسترش اعتیاد در این سرزمین دست زد. جمهوری اسلامی که دستش برای همگان رو شده، از طریق نهادهای جنگ ویژه خویش علیه جامعه، به این دو رویکرد به صورتی سازماندهی شده و گسترده در تمامی جوامع ایران و به‌ویژه جوامعی روی آورده که بیش از دیگران فرهنگ مقاومت در میان آنان وجود داشت. بدین وسیله بر آن شدند که بین هدف خلق کورد با مبارزات آزادی‌خواهانه‌اش برای رسیدن به آزادی و حقوق خویش فاصله بیندازند. اعتیاد در جامعه می‌تواند جامعه را از لحاظ فرهنگی و سیاسی ذوب کند. جامعه معتاد، در مقابل فرادست خویش و قدرت، احساس ضعف و ناتوانی شدید می‌نماید. چنین جامعه‌ای که فاقد اراده تصمیم‌گیری است نمی‌تواند از شرافت، ناموس و حیثیت خویش که همان آزادی است دفاع نماید. در عرصه فرهنگی نیز دچار ازخودبیگانگی و بی‌هویتی شده و انسجام، سامان‌مندی و همبستگی در میان اعضایش به حداقل می‌رسد. بدون شک ایجاد جامعه‌ای معتاد از اهداف اساسی جمهوری اسلامی است که هیچ‌گاه ارزشی برای جامعه و اراده آن قائل نشده است.

در حالی که از سویی، شاهد سازماندهی اعتیاد، فحشا و فقر از سوی نهادهای دولتی در جامعه و به‌ویژه در کوردستان هستیم، از سوی دیگر روزانه در ایران قوانین اجتماعی و فرهنگی بسیاری به تصویب می‌رسند و آن را در بوق و کرنا می‌کنند و گویا تنها دغدغه حکومت مبارزه با این مظاهر زشت اجتماعی است. یا اینکه روزانه در مورد مدل پوشش زنان و مردان برنامه‌هایی ساخته می‌شود و طرح‌های بسیاری اجرا می‌شوند. در این اواخر نیز مد شده که هر کدام از مراکز قانونگذاری، قضایی و اجرایی؛ ستاد مبارزه با مواد مخدر، دستگاه قضایی، نیروی انتظامی، پلیس مبارزه با مواد مخدر همدیگر را در عدم موفقیت پروژه‌های گویا مبارزه با اعتیاد و فحشا مقصر می‌دانند و هر کدام از آنها نیز مجمع تشخیص مصلحت نظام را نشانه می‌گیرند. با این ترفند و بازی‌ها می‌خواهند نشان دهند که گویا آنها واقعا می‌خواهند کاری کنند اما به علت مشکلات

اجرائی و قانونی توان آن را ندارند. اینان، همه دست اندر کار پخش مواد مخدر و رواج فحشا و تمامی ارگان‌هایی که در این راستا برپا شده‌اند در بخشی از یک سازمان کلی برای بیشتر کردن این موارد دست دارند. حتی روحانیون وابسته به ولایت فقیه نیز که خویش را ناجی دنیا و آخرت قلمداد می‌کنند در مرکز این کار قرار دارند. هر روز دم از انتخاب مدل مو و پوشش می‌زنند اما معضلات اجتماعی را مسکوت کرده و با سکوت خویش به آن مشروعیت می‌بخشند. چرا که افزایش تعداد معتادان و گسترش فحشا در جامعه، امنیت روانی بیشتری را نیز برای حاکمان مستبد ایران به وجود می‌آورد؛ لذا به همه گیر کردن آن می‌اندیشند نه مبارزه با آن برای ریشه کنی. با این کار، جامعه را ضعیف کرده و تنها دغدغه‌ی خانواده‌ها و جوانان نیز دست و پنجه نرم کردن با این معضل اجتماعی می‌شود.

می‌توان گفت در ایران بیش از نیمی از جمعیت ایران درگیر معضل اعتیاد هستند. مساله اعتیاد به مواد مخدر، دامن گیر بسیاری از خانواده‌های ایرانی شده و به صورت مستقیم یا غیر مستقیم دغدغه اصلی بسیاری از خانواده‌های ایرانی است. سال‌های متمادی است که از برپایی جلسات و کمپ‌های ترک اعتیاد و مواد جایگزین برای ترک مواد مخدر می‌گویند، اما طبق آمار خودشان، نه تنها آمار اعتیاد بیشتر شده، بلکه سن ابتلا به آن نیز کمتر و کمتر می‌شود. حتی به میان کودکان نیز کشیده شده است. در حالی که هر روز از پروژه پوشش اسلامی مردان و زنان سخن می‌گویند اما به صورتی بارز شاهد افزایش آمار فحشا و بی‌بندوباری در جامعه ایرانی هستیم. این یک تناقض آشکار در سخن و عمل می‌باشد. حتی در بعضی موارد، فرد معتاد جهت جلوگیری از جدایی همسر و ممانعت از سرزنش و نزاع با او، او را شریک استعمال مخدر می‌کند. به گونه‌ای که اگر موفق به این کار شود حتی در مواردی از همسر خویش جهت تهیه مواد استفاده و او را وادار به تن فروشی می‌کند. طلاق هم به نوبه خود در جامعه کنونی ایران معضلی جدی به حساب می‌آید که می‌توان بخش قابل توجهی از آن را ناشی از پیامدهای اعتیاد دانست. ایدز نیز از دیگر عواقب آن می‌باشد که فرد مبتلا به آن این بیماری را به همسر و فرزندان و سپس با توجه به عقده‌های که شکل می‌گیرد می‌خواهد به تمام جامعه انتقال دهد. همچنین اعتیاد پدر در ایران که بنا به مناسبات اجتماعی و دولتی که در ایران وجود دارد در بیشتر خانواده‌ها تنها نان آور خانواده است، سبب فقر اقتصادی نیز می‌شود. این امر در جایگاه اجتماعی فرزندان نیز تاثیر گذاشته و همیشه چنین فرزندان از سوی اطرافیان سرکوفت می‌شوند. در برخی

موارد نه تنها اموال خانه بلکه خود افراد خانه نیز از سوی فرد معتاد به فروش گذاشته می‌شوند. اعضای خانواده مجبور می‌شوند علاوه بر مخارج خانواده، هزینه مواد مخدر پدرشان را نیز تامین کنند.

با توجه به محدودیت‌هایی که از آن بحث نمودیم و سیاست‌های دولت در زمینه اعتیاد و فاحشگی، افراد این خانواده‌ها، مناسب‌ترین و آماده‌ترین گزینه برای نهادهای جنگ و ویژه جمهوری اسلامی علیه جامعه می‌شوند. در پنج سال اخیر نیز، تولید داخلی مواد مخدر صنعتی به صورت چشمگیری افزایش یافته است. مثلاً زمانی متادون را در بهزیستی‌ها، مراکز و کمپ‌های ترک اعتیاد و به قول خودشان در مراکز بازپروری زندان - ناگفته نماند که ماموران زندان عاملین و مروجین پخش مواد مخدر می‌باشند- جایگزین دیگر مواد مخدر کردند. حتی در کرج نیز لابراتواری بزرگ برای این منظور ساخته شد تا متادون را از آلمان وارد نکنند و به تولید داخلی دست بزنند. ابتدا هم تبلیغات کردند که این ماده اعتیادآور نیست و پس از مدتی، دیگر نیازی به مصرف مواد مخدری نداری که بیشتر مصرف کرده‌ای. اما این کار جان خیلی‌ها گرفت. یا مثلاً به فردی که معتاد به حشیش یا تریاک بود، قرص متادون خوراند می‌شد اما پس از آزاد شدن از زندان، تنها تزریق هرویین و مواد مخدر صنعتی جوابگوی او بود. این بود برنامه ترک اعتیاد جمهوری اسلامی در زندان‌ها.

یکی از دیگر برنامه‌های جمهوری اسلامی در زمینه گسترش اعتیاد در جامعه، دسترسی آسان به آن و پایین آوردن قیمتش است. به گونه‌ای که حداکثر در ده دقیقه و به بهای چند کیلو میوه، فرد معتاد می‌تواند آن را به دست آورد. در سال‌های اخیر، جمهوری اسلامی با یک باند مافیایی از طریق مشارکت سپاه پاسداران، نیروی انتظامی و مرکز به اصطلاح مبارزه با مواد مخدر، اقدام به تولید مواد مخدر صنعتی در کل ایران، به ویژه مناطق کوردنشین کرده است. نمونه بارز آن شهر ارومیه است که هر کس از مکان لابراتوارهای تولید مواد

مخدر صنعتی خبر دارد. در پیرانشهر، سقز، سردشت، سنندج و دیگر شهرها نیز چنین مراکزی برپا نموده‌اند. در این راستا نیز نیاز به قرص‌های پیش‌ساز مواد مخدر وجود دارد که به صورتی سازمانی از طریق افراد وابسته به خود آنها را وارد کوردستان می‌کنند. در نمونه‌ای از آن، در شهر سنندج شاهد آن بودیم که در باشگاه‌های ورزشی اقدام به ساخت لابراتوارهای تولید مواد مخدر صنعتی کردند. این افراد هم درآمد هنگفتی را به جیب می‌زدند و هم جوانان

مستعد را تحت عنوان پیشرفت در ورزش را گرفتار این درد خانمان سوز می کردند. بعدها که مردم از این قضیه مطلع شده، دست به اعتراضاتی زدند، ماموران حکومت نیز سر و ته قضیه را با متهم جلوه دادن یکی دو شخص سر هم آوردند. این در حالی است که همانگونه که گفتیم بیشتر مسوولان امنیتی و قضایی شهر هم کاسه این افراد در این امر قبیح بودند. در شهرهای جنوبی شرق کوردستان نیز وضعیت بسیار اسفبارتر است. فروشندگان مواد مخدر بدون هیچ ترس و اهمه‌ای در برخی از نقاط شهر و در میدان‌ها و پارک‌ها، اقدام به فروش مواد مخدر می کنند. به گونه‌ای که این شهر در میان بازدیدکنندگانی که از دیگر مناطق ایران به آنجا می آیند به شهری مشهور شده که مواد در آن به سادگی و مثل دیگر اقلام به فروش می رسد.

مساله بفرنج دیگری که در کوردستان بسیار دیده می شود، زندانی کردن و یا تبعید افرادی است که در جامعه جایگاه خاصی دارند و در مقابل سیاست‌های دولت قد علم می کنند. به گونه‌یی که در بسیاری از شهرها این افراد را به دیگر شهرهای دور از کوردستان کوچانده و یا به بهانه واهی تهدید امنیت ملی و پاپوش‌های دیگر، او را روانه زندان می کنند. جمهوری اسلامی به این امر نیز رضایت نداده و افراد شورو و فاسد دیگر مناطق ایران را جایگزین این افراد کرده است؛ به شکلی که بیشتر باندهای فساد و فحشا از سوی این افراد راه اندازی می شوند. با این کار می خواهند هم وجهه فرهنگی این شهرها را مخدوش کرده و هم بافت جمعیتی این شهرها را تغییر دهند. بدین ترتیب، مواد مخدر تبدیل به ابزاری می شود جهت تضعیف سازی و ضربه زدن به جامعه و جنگی است خاموش با جامعه کورد.

جمهوری اسلامی همچنین این پدیده اجتماعی شوم را به صورت سازماندهی شده در جنوب کوردستان نیز ترویج می دهد. همانگونه که قرص‌هایی را برای تولید مواد مخدر صنعتی از جنوب کوردستان به شرق کوردستان می برند به همان شکل و سیاق نیز می توانند مواد مخدر تولید شده را به جنوب کوردستان نیز ارسال کنند. گریلاهای حزب حیات آزاد کوردستان (PJAK) از این مساله مطلع بوده و با آن به مبارزه برخاسته اند. آنان مثل زالوهایی به جان فرزندان این سرزمین افتاده اند بدون اینکه فرقی برای شان بکند که کورد کدام منطقه از کوردستان است. ما چاره‌ای جز مبارزه با این پدیده شوم اجتماعی در یک عمل هماهنگ ملی نداریم. این امر نیز نیازمند کوششی پیگیر و سرسختانه است. اعتیاد و فحشا منشا بسیاری از بیماری‌های اجتماعی است که گرایش فرد به اصول اخلاقی و معنوی و پایبندی به ارزش‌های اخلاقی جامعه را کاسته

و جامعه را به مرز رکود و فروپاشی می کشاند. فرد معتاد با اختلال در ذهن و شعور، فاقد اراده شده و در تصمیم گیری مردد است. به همین دلیل برای او تصمیم گیری کرده و او را به کاری وامی دارند که در تضاد با منافع خود و جامعه کوردستان است. همچنین افراد وابسته به نهادهای جمهوری اسلامی با پخش شایعاتی از قبیل افزایش توان جنسی در جامعه‌ای که او را غرق هوا و هوس جنسی کرده‌اند، در صدد آن برمی آیند که هر دو پدیده زشت یعنی اعتیاد و سکس گرایی را به صورت هم‌زمان در میان جوامع گسترش دهند.

همان‌گونه که گفتیم زمان دسترسی به مواد مخدر از مراجعه به پزشک یا داروخانه بسیار کمتر است و می‌گویند درمانی است برای هر دردی! در هر بار مصرف نیز بایستی بر میزان آن بیفزایند به گونه‌ای که در ده بار استفاده، بایستی بیش از ۵۰ درصد بر میزان آن بیفزایند. در حالی که هیچ اثر پیشگیری کننده یا درمانی ندارد و تنها در آن زمان درد را تسکین می‌بخشد. حتی سیستم دفاعی بدن را تضعیف می‌کند و بایستی برای هر بیماری کوچکی به مواد مخدر پناه برد. یا در مورد دیگری می‌گویند که اثر تسکینی مواد مخدر بر بیماری‌های روانی سبب کاهش اضطراب، افسردگی، آلام روحی و استرس می‌شود. اما همین مواد مخدر پس از مدتی سبب تشدید این بیماری‌ها می‌شود. یا می‌گویند مانع از خواب و خستگی می‌شود و بیشتر کسانی که ساعاتی طولانی در روز مشغول کار هستند. مثلاً رانندگان آن را مصرف کنند. با این تبلیغات، فردی را که یک بار به مصرف اقدام می‌کند به دام اعتیاد می‌کشاند. فرد معتاد به هیچ وجه مسوولیت پذیر نیست. در مواردی نیز یا اقدام به خودکشی و یا به ضربه زدن به دیگران می‌کند. فرد، بی‌اراده، افسرده، گوشه‌نشین و جامعه‌گریز می‌گردد. چنین فردی به سرعت، بی‌اخلاقی و ایجاد روابط ناسالم اجتماعی کشیده شده و از مواجه شدن با مشکلات زندگی از خود ناتوانی نشان می‌دهد. این نیز دقیقاً همان هدف جمهوری اسلامی است.

بحران زندگی در زندگی دانشجویی در ایران

با بررسی زندگی دانشجویان که اکثر آنان را جوانان تشکیل می‌دهند و تحلیل و ریشه‌یابی واقع‌بینانه آن می‌توان عمق بحران موجود در زندگی را درک و فهم نمود. در واقع، ارزیابی و تحلیل ساختار شخصیتی، ذهنی و فکری یک دانشجو، خودبه‌خود درگیری مستقیمی با نحوه تحصیل و فعالیت او چه در داخل و چه در خارج از دانشگاه دارد. همچنین شرایطی که خود

دولت، جامعه و خانواده برای فرد به وجود می‌آورند، از عوامل اصلی سوق‌دهی او به اوضاع ناگوار و دشوار و در برخی موارد بن‌بست‌های زودرس می‌باشد. مسایلی چون؛ مدرک‌گرایی، اهمیت بیش‌ازحد به تحصیل و درس‌خواندن حتی تا حد "مرگ و زندگی" همراه با تحمیل کردن و پدیدآوردن بارهای غیرقابل تحمل روانی انتخاب رشته تحصیلی، حتی در صورت نبود تمایل و استعداد برای این رشته، غرق‌شدن در انواع فسادهای اخلاقی و گردابی همچون اعتیاد و... که هر کدام در جای خود قابل تجزیه و تحلیل می‌باشد، همگی با نشأت‌گرفتن از شرایط و عوامل ذکرشده در بالا بوجود می‌آیند.

اگر اعترافات و بروز نارضیاتی‌های دانشجویان ایرانی را در برابر سیاست‌های محدودیت‌ساز رژیم و یا کسب مقام‌های جهانی توسط نخبگان موجود در سطح دانشگاه‌های کشور را در نظر بگیریم، محتملاً تحلیلات ما روبه سوی دیگر نهد. اما این فقط یک جنبه قضیه است که از نبود آزادی بیان و فرهنگی سیاسی و وجود فشارهای سرکوب‌کننده رژیم و همچنین تداوم فرهنگ قهرمان‌گرایی حکایت دارد که خود همین برجسته‌شدن تک‌شخص، زاده استعداد غنی و بی‌نظیر و وجود نخبه‌هایی در میان دانشجویان ایرانی است.

در واقع، آنچه که همیشه رژیم از آن واژه دارد، آشکارساختن واقعیت‌ها و حتی فجایع تلخی است که روزانه دانشجویان با آن روبه‌رو می‌مانند و همچنین مطرح کردن مسایل پشت پرده و زندگی واقعی دانشجویان ایرانی است. آنچه را که رژیم برجسته می‌کند، ضدانقلابی و احساساتی‌بودن دانشجویان در ابراز نارضیاتی‌ها و اعتراضات ضد رژیم، کسب مقام‌های جهانی در المپیادهای مختلف جهانی از سوی دانشجویان نخبه ایرانی و فعالیت‌های رایج و معمولی دانشجویان است. مطمئناً هراس رژیم از آشکارسازی بالارفتن میزان فساد جنسی و ایدز در میان دانشجویان و وجود باندهای فساد در این خصوص، گسترش روزافزون اعتیاد و افزایش خودکشی در بین آنها، وجود صدها فیلم مبتذل خوابگاه‌ها و پخش و تکثیر آن در سطح کشور و حتی کشورهای دیگر، گرایش فوق‌العاده دانشجویان به داشتن فرهنگی غربی و از خودبیگانگی فرهنگی و انواع ناهنجاری‌های اجتماعی، به اندازه‌ای است که تمام تلاش‌های خود را با استفاده از رسانه‌های گروهی و ایجاد ممانعت بر سر راه روزنامه‌های کثیرالانتشار برای جلوگیری از این رسوایی صرف می‌کند.

متأسفانه برخی از راهکارهای آموزشی و تربیتی از قبیل؛ ایجاد توانایی‌هایی برای ارتباط انسانی، تصمیم‌گیری اعتماد بنفس، توجه به ارزش‌های متعالی، انتقادپذیری، جرات انتقادی و پرهیز از موقعیت‌های خطرناک، به مذاق برخی فرهنگ‌های دینی ایران خوشایند نیست. خانواده و جامعه‌ای که خود دانش کافی و مهارت‌های لازم در برقراری ارتباط با اعضاء و تصمیم‌گیری مستدل و مشارکتی ندارد به سختی متقاعد می‌شود فرزندان و جوانانش این مهارت را به دست آورند. به همین دلیل، با بهانه قراردادن برخی آموزش‌های جنسی، با کل محتوای آموزش مخالفت می‌کند. بدین گونه است که فرد دچار شدیدترین کمبودها و اختلالات روحی - روانی و حتی فیزیکی می‌گردد. در واقع، اصطلاح "ملکه ذهنی" در روان‌شناسی از این مساله نشأت می‌گیرد و قدر مسلم هر اندازه تعادل روحی و فیزیکی فرد توسط راهکارهای غلط آموزشی و تربیتی بیشتر به هم خورد، به همان اندازه کمبودها، تخریبات و زیاده‌روی‌ها در ارضای جنسی فرد شدت می‌یابد. این مساله نیز در محیطی چون دانشگاه‌های ایران که برای اولین بار در یک محیط آموزشی، دختر و پسر در یک کلاس یا یک مکان دور هم گرد آمده به تحصیل می‌پردازند. رشد فوق‌العاده‌ای می‌یابد و در همین مکان است که کمبودها و خلاءهای جنسی موجود در فرد که طی مراحل مختلف سنی به ویژه در دوران نوجوانی و جوانی به وجود آمده موجب بهم‌زدن تعادل روحی، شروع مرحله‌ای که ارضا، دچار زیاده‌روی و تخریباتی بیش از حد می‌گردد و متعاقب آن باعث بوجود آمدن بحران‌های روحی - روانی و لطمات فیزیکی می‌گردد. ضمناً با توجه به اینکه از پایین بودن میزان آگاهی و نگرش علمی افراد در جامعه ایران مطلع هستیم، در این مرحله احتمال مبتلا شدن به بیماری‌هایی چون ایدز بسیار بالا می‌باشد. در واقع، دانشجویی که بایستی در جهت کسب علم و آگاهی گام بردارد و روابط انسانی و سالمی با جنس مقابل خود داشته باشد، چنان غرق مسایل جنسی و ارضای این غریزه به هر شکل ممکن می‌شود که وظیفه اصلی خود را به فراموشی سپرده و دچار مخمضه‌ای می‌گردد که خارج شدن از آن، در بسیاری اوقات غیرممکن به نظر می‌رسد. علت این امر نیز وجود همان عقده‌هایی است که خانواده با دولت و جامعه برخوردار از ذهنیت سنتی و مذهبی همچنین روش‌های غلط تربیتی خود، موجب بوجود آوردن آنها شده است. بنابراین این مساله بسیار بعید به نظر نمی‌رسد که دنیای یک فرد دانشجوی ایرانی زمانی که در دانشگاه خود را پس از سالیانی مدید بیشتر از گذشته به غیرهمجنس خویش نزدیک‌تر می‌بیند و محدودیت‌های قبلی را پیش روی خود نمی‌بیند، فقط و

فقط به غیرهمجنس‌اش معطوف گردد. جالب اینجاست که اکثر این روابط نیز موقتی، زودگذر، تحت‌تأثیر احساسات طرفین و همچنین بر مبنای سوءاستفاده جنسی و کاراکتر مالکیت‌گرایی مرد و زن می‌باشند.

مطلب دیگری که باید بدان اشاره نمود، افزایش میزان آمار خودکشی در میان دانشجویان ایرانی به ویژه در شهرهای بزرگی چون اصفهان، تهران و .. می‌باشد. این خودکشی‌ها که ریشه در معضلاتی چون؛ مدرک‌گرایی، اهمیت بیش از حد به تحصیل و درس خواندن حتی تا مرز "مرگ و زندگی"، انتخاب رشته تحصیلی بر مبنای پول‌آوری و تحمیل سلیقه اطرافیان نه با در نظر گرفتن علاقه و استعداد خود فرد و همچنین غیرقابل تحمل بودن بارهای روحی و روانی که از سوی خانواده و اطرافیان بر فرد تحمیل می‌شوند، دارند، بیشتر جزو عوامل خارجی هستند که شرایط تحمل‌ناپذیری را برای فرد بوجود می‌آورند که راهی را به جز پرت کردن خود از پرتگاه مرگ نمی‌یابد. مثلاً یک فرد دانشجو فقط به علت اینکه در درس‌هایش یک ترم مشروط می‌شود، به راحتی خود را مجبور به خودکشی می‌بیند و یا اینکه دانشجویی به رغم اینکه هیچ علاقه و استعدادی به رشته مورد انتخابش ندارد، فقط به خاطر پول و درآمدزایی آن رشته در آینده، به تحصیل می‌پردازد. این خود موجب می‌شود که فرد دانشجو برای گرفتن مدرک موردنظرش به راهکارهایی چون؛ پارتی‌بازی، دادن رشوه به استادان دانشگاه و دیگر مقامات آن و غیره بپردازد و در آخر نیز، تخصص کافی و لازم را در آن رشته کسب نکند و به ایجاد مشکلات عدیده و جبران‌ناپذیری منجر گردد.

در نتیجه می‌توان گفت که معضل مدرک‌گرایی در ایران، یکی از عوامل مهم و اصلی در نبود تخصص کافی فارغ‌التحصیلان، جهت‌دهی غلط زندگی دانشجویان و حتی افسردگی و ناامیدی و در نهایت در بسیاری موارد، خودکشی آنان است. همچنین نباید این نکته را فراموش کرد که رایج شدن مساله رشوه‌دهی و پارتی‌بازی از نتایج این معضل می‌باشد. از معضل فقر نیز می‌توان به عنوان یکی از علل و ریشه‌های اصلی مساله مزبور نام برد. به‌طور قطع، رژیم برای جلوگیری از آشکارسازی گرداب همه‌گیر فسادهای اخلاقی، تعداد روبه‌افزایش دانشجویان مبتلا به اعتیاد، بالا رفتن میزان آمار خودکشی در میان آنان، اهمیت روزافزون و بیش از حد مدرک‌گرایی در کنار وجود معضل فقر در ایران و گرفتار آمدن به انواع نابه‌هنجاری‌های اجتماعی، دچار مخمصه و هراس فراوانی شده است.

سربازی؛ کابوس قانونی جوانان

در حال حاضر، دوره سربازی به یکی از پرمخاطره‌ترین مراحل زندگی جوانان در آمده است. به طوری که میل و رغبت جوانان برای اعزام به این دوره، در پایین‌ترین وضعیت خود در طول دهه‌های اخیر قرار گرفته است. قانون کنونی [به اصطلاح] نظام وظیفه که دچار حالتی ناموزون، غیرمنطقی و نامتعادل می‌باشد و موجب ائتلاف نیروی عظیمی در کشور می‌شود، تقریباً به طور متوسطه ماهی یکبار به موضوع بحث نمایندگان مجلس و مسوولان عالی‌مقام تبدیل می‌گردد. جالب اینجاست که این مباحث و طرح‌ها رقابت بر سر گذراندن موفقیت‌آمیز کنکور و ورود به دانشگاه (حتی در رشته‌هایی که علاقه‌ای نسبت به آنها وجود ندارد) را گرم می‌کند و تبعات کوتاه‌مدت آن، گرمی بازار تست و کتاب و کلاس‌های آموزشی و سودجویی واسطه‌های مربوط است و اثرات بلندمدت آن هم افزایش بی‌رویه مدرک‌گرایی و فارغ‌التحصیلان بی‌سواد و بی‌انگیزه و بی‌علاقه.

در واقع، دلیل عمده فاصله گرفتن از تحصیلات دانشگاهی و از بین رفتن شور و هیجان و انگیزه و اطلاعات، خدمت سربازی است و این عامل خسارت جدی را به زندگی جوانان می‌زند. این را نیز باید اضافه کرد که در دوران خدمت، افراد متخصص و کسانی که سال‌ها در پشت میز کلاس درس نشسته‌اند در رشته‌هایی مشغول به کار می‌شوند که این رشته‌ها هیچ ارتباطی با مدرک تحصیلی یا رشته مورد علاقه‌شان ندارد. این دو سال وقفه موجب فراموشی و دورماندن از فضای تخصصی می‌گردد و لطمات جبران‌ناپذیری بر سرنوشت فارغ‌التحصیلان وارد می‌سازد. بحث ورود جوانان به دانشگاه به دلیل فرار از خدمت سربازی نیز، موجب افت تحصیلی و هرزرفتن استعداد و علاقه جوانان در راهی می‌شود که کوچک‌ترین دل بستگی به آن ندارند و به تبع آن مانع بروز و ظهور خلاقیت خواهد شد. با این اوصاف، رژیم، خدمت سربازی را تنظیم‌کننده ارتقا و پرواز جوانان به حساب می‌آید. در حالی که، به جای افزایش توانمندی‌های فردی، به تقویت روحی خود نمی‌پردازد و قدرت مسوولیت‌پذیری‌اش لطمه می‌بیند. واقعیت این است که ارتقای موقعیت مالی و معنوی سربازان در ردیف اولویت‌های دسته چندمی قرار گرفت و آنها در مقابل فشارهای روانی ناشی از برخورد ناصحیح و غیر احترام‌آمیز فرماندهان و ماموران مافوق خود و رفتارهای نامناسب شأن جوانان سرباز دچار اختلالات روانی گشتند و در شرایط

نامساعد پادگان خود دست به اسلحه نیز برده و حتی دست به خودکشی زده‌اند. حجم بالای مشمولان سربازی و ظرفیت محدود پادگان‌های کشور نیز مزید بر تمام علل دیگر شد.

به طور خلاصه اینکه، دوران سربازی به دوران تأخر و فاصله میان ازدواج، تحصیل و ورود به حوزه‌های شغلی و به مکانی برای بازی با غرور جوانان و اعصاب خردکنی آنان شد. یعنی انگیزه مضاعف جوانان برای ادامه تحصیل، تأخیر در سن ازدواج و اشتغال، نبود برنامه مناسب سازندگی در دوره سربازی و اخبار متعدد واصله از نارسایی‌های دوران خدمت سربازی در ذهن جوانان، پایین‌بودن انگیزه برای شرکت در دوره سربازی و تبعیضات آشکار در جامعه در این حوزه، مدت سربازی را برای جوانان به یک کابوس قانونی و اجتناب‌ناپذیر تبدیل کرده است. طبق نظرخواهی‌ای که از سوی سازمان جوانان در یکی دو سال انجام گرفته شده، آمده است که ۷۳/۳ درصد جوانان دوران سربازی را با اکراه می‌گذرانند. با توجه به نکات گفته شده می‌توان نتیجه گرفت که این خدمت سربازی به یکی از بزرگ‌ترین مشکلات جوانان ایرانی تبدیل شده که این دوران را مایه به هدررفتن دو سال از عمر خود می‌دانند.

با وجود تغییرات زیادی که بعد از انقلاب ۱۳۵۷ در ساختار ارتش به وجود آمد اما هنوز سیاست‌های بر جای مانده از ذهنیت کلاسیک و سیستم استبداد سالار رژیم اعمال می‌گردند، که از هر لحاظ به ویژه در بعد حقوقی؛ غیرکارشناسی، غیرمنطقی و تبعیض آمیز هستند. مثلاً ارگان سپاه پاسداران که تحت نظر مستقیم رهبر نظام قرار دارد و جزو کادرهای انقلابی به شمار می‌آیند، دارای تسهیلات و امکانات رفاهی بیشتری در مقایسه با دیگر ارگان‌های دولتی از جمله؛ ارتش، نیروی انتظامی و... است و نتیجه آن نیز دودستگی یا چنددستگی ایجادشده میان درجه‌داران و نظامیان می‌باشد.

اما مساله به اینجا ختم نمی‌شود. سپاه پاسداران (همچون کادرهای ایدئولوژیکی و نظامی رژیم) با در اختیار داشتن امکانات فراوان‌تر و استفاده از زمینه قوم‌گرایی به خصوص در مناطق حساس و مهم مرزی کشور، مردم آن منطقه و یا روستا را مانند اهرم سیستم به کار می‌گیرند که از سویی سیستم جاسوسی خود را قوی‌تر ساخته و از سوی دیگر، موجب طردشدگی اهالی آن منطقه و یا روستا در داخل جامعه می‌شود. متأسفانه واقعیت تلخی است که افکار کادرهای به اصطلاح انقلابی نظام با سواستفاده از بحران اقتصادی در کشور و مشکلات عمیق مالی خانواده‌ها آنها را برای تأمین آسان‌تر نیازهای اساسی خودشان، مجبور به ارتکاب اعمالی می‌کنند که

می‌توان آن را خودفروشی و... نامید. در جایی دیگر نیز سربازان همان طبقه پایینی جامعه را وادار به رشوه‌خواری می‌کنند که این خود نیز بر وسعت دامنه فساد در جامعه و رانت‌گرایی در دستگاه‌های دولتی می‌افزاید.

از دیگر نگرش‌ها و برخوردهای تبعیض‌آمیز دوگانگی ایجادشده میان سرباز شیعه و سنی به ویژه سرباز کورد سنی است که در معنایی دیگر ریشه در کوچک‌شماردن هویت ملت کورد و قائل شدن تبعیض مذهبی از سوی ذهنیت حاکم بر نظام در میان مذاهب موجود در میان خلق‌های مختلف کشور دارد.

پدیده فرار مغزها و وابستگی به دگماهای شدیدتر

قریب به چند دهه می‌باشد که پدیده فرار مغزها همچون معضلی روبه فزونی می‌باشد و ردپای خود را در جامعه ایران برجای گذاشته است. کمبود امکانات لازم برای ادامه تحصیل در درجات بالا و جوی علمی جهت اهمیت‌دهی به بسیاری از رشته‌های تخصصی و فوق تخصصی و بسیاری از عوامل دیگر بارها مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. با این وجود پیشرفت چندانی برای رفع این ضعف‌ها به وجود نیامده و همچنان فرار مغزها در ایران طی روندی روبه افزایش به سوی دانشگاه‌ها و جوامع غرب گسیل می‌شوند. در این اواخر، این پدیده به سطوح پایین‌تر دانشگاه‌ها سرایت کرده و تحت نام زندگی‌ای کاملاً علمی، تلاش برای علمی‌کردن جامعه ایران و از میان برداشتن موانع و سدهای سر راه، پناه‌بردن به غرب به امری از روی ناچاری و منطقی رایج مبدل گشته است. فرار مغزها از جامعه و نظام بسته موجود در ایران و پناه‌بردن به جامعه به اصطلاح بازتر و آزادتر و در عین حال، غرق در دنیا و روابطی بسیار پیچیده و برنامه‌ریزی شده غرب، نه تنها انتخاب و خط پایان زندگی؛ بلکه سرابی است که سالانه هزاران جوان ایرانی را بدون اینکه راه‌حلی ریشه‌ای و اساسی دربرگیرند، به سوی خود می‌کشاند. با این همه شیفتگی غرب یا به عبارتی دیگر، شیفته غرب‌بودن که خود رژیم هم آن را مورد بحث قرار می‌دهد، ریشه‌یابی نشده و تحلیل صحیحی در مورد آن صورت نگرفته است. اگرچه دولت‌مداران ایرانی تحت تأثیر ایدئولوژی اسلام قدرتی و نگرش غرب‌ستیزانه شرق که خود در بسیاری اوقات سرکشی آن را می‌کنند، چنین عنوانی را برای پدیده فرار مغزها به کار می‌برند، اما از زاویه‌ای دیگر می‌توان به بی‌فایده‌بودن و حتی خطر بیشتر گریز و پناه‌بردن به غرب پی برد. با

وجود همه این موانع و مشکلات، جستجو و یافتن راه‌حل در غرب، اشتباهی است که جوانان ایرانی مرتکب آن می‌شوند. اگرچه غرق شدن در دنیای فرمول‌ها و توجیحات علمی و مجذوب شدن جهت رسیدن به درجات بالای دانشگاهی، فرصت و زمینه اندیشیدن به مسایل و چاره‌یابی آنها در غرب را فراهم نمی‌آورد. در واقع، تنها راه از "خفقان تا سراب" را می‌پیماید. به تعبیری عامیانه، "از چاله به چاه افتادن" است. چرا که با وجود فرار میلیون‌ها مغز ایرانی به خارج از کشور، مشکلات و معضلات روزه‌روز شکل عمیق‌تری به خود می‌گیرند. در واقع، آنچه نظام را مورد تهدید قرار می‌دهد، تکنولوژی پیشرفته و تبلیغات وسیع غرب علیه ایران در کنار مغزهای متواری می‌باشد. این در حالی است که خود این مغزها در نظامی جای گرفته‌اند که مهارت بسیاری در تخریب کردن جوانان و وابسته‌سازی آنان دارد. همچنین آنان را از دسترسی به حیاتی‌ترین بخش مربوط به دانش‌های استراتژیک و حساس محروم نگه داشته و با تکیه بر فشار و تبلیغات سیاسی، ایدئولوژیک بر روی جوانان، استراتژی‌ها و تاکتیک‌های خود را به اجرا می‌گذارند؛ این روند به گونه‌ای به پیش می‌رود که انگار آنان هیچ‌گاه متوجه نیروی سحرآمیز و فریب‌دهنده نظام کاپیتالیست نمی‌شوند. آنان اگر هم بتوانند در درون جامعه غرب، بار سنگین و طاقت‌فرسای غربت را تحمل نموده و امکانات ماندن را فراهم آورند، پس از مدت کوتاهی، بدون آنکه خود نیز متوجه آن شوند، در روابط و ذهنیت حاکم، درخواهند آمیخت. بدین ترتیب، آب بیشتری به آسیاب نظامی می‌ریزند که بیش از دیگر نظام‌ها آنان را به غریزه جنسی و دگماهای شدید وابسته ساخته و از حالت قیام خارج می‌کنند. به عبارتی دیگر، پیشرفت جوانان دارای محدودیت بوده و تا آنجایی پیش می‌رود که تهدیدی برای نظام - که هم اکنون در بحران عمیق و فراگیری به سر می‌برد- محسوب نگردد.

جوانان ایرانی بایستی به نیروی تحول‌ساز و نوظهور خود متکی بوده، در برابر فشارها و محدودیت‌های تحمیل شده رژیم تسلیم نگشته و مهم‌تر اینکه فریب نظام علم‌پرست و پراگماتیست غرب را نخورند؛ این حقیقت انکارناپذیر را نیز دریابند که مبارزه‌ای فلسفی و ایدئولوژیک تنها می‌تواند در برابر رژیم‌های ایدئولوژیک کارساز و نتیجه‌بخش باشد. فرار از واقعیت و مبارزه و پناه‌بردن به علم‌پرستی غرب، تداوم بخشیدن به نظامی است که تمامی روش‌ها را جهت قربانی کردن جوانان از آموزش گرفته تا سایر روش‌هایی که حتی به ذهن و خیال هم

خطور نمی‌کند، به کار برده است تا بدین وسیله، از جهت یابی جوانان به سوی مخالفت با سیستم و تحکیم موجودیت آنها، ممانعت به عمل آورد.

انزوایابی و افسردگی جوانان

با نگاهی به وضعیت کنونی جامعه ایران، مشاهده خواهیم کرد که قشر پویا و دینامیک جوان دچار انزوایابی دردآور و سرنوشت تراژیک شده‌اند. تلف شدن انرژی بی‌پایان جوان در اجتماع و به هدر رفتن آن در مقامی نامناسب و دور از جایگاه و کاراثر واقعی خود و همچنین پیچیدگی و افزایش بی‌رویه و روزافزون این پدیده از معضلات جامعه ماست. در حالی که اگر همین مقدار پتانسیلی که سالانه در جامعه ایران به هدر می‌رود درست به کار گرفته شود، می‌تواند قابلیت و کارایی جهت پاسخ‌گویی به مسایل و معضلات موجود را دارا شود. این واقعیت دارد که بیماری‌ها و اختلالات روانی و انزوایابی در جوانان - قشری که نوگرایی، خلاقیت و آلترناتیو بودن از کاراثرهای اصلی آنان است - روند روبه‌افزایشی به خود گرفته است.

انزوایابی پیامدهای خطرناک و خانمان‌سوزی داشته و در بالابردن آمار خودکشی جوانان به طور نسبی، سهم داشته است. مشخص‌ترین نمونه آن گرایش رو به ازدیاد جوانان به مواد افیونی و مخدر است که با ادامه این روند جامعه را به سوی فروپاشی و فلج‌شدن سوق می‌دهد. بحران موجود، زمینه‌های بسیاری را برای انزوایابی نیروهای فعال جامعه در خود نهفته دارد و برای گذار از آن، نیاز شدیدی به تحولات و تغییراتی بنیادین محسوس است.

عدم آمادگی ذهنیت شکل‌یافته جوان در خانواده و جامعه برای درک واقعیات موجود و بی‌تجربگی در انطباق‌دادن زندگی خود با آن، نقطه آغاز در غلتیدن به بحران و پیدایش پدیده مورد بحث است. برخورد و طرز تفکر قالب‌گرفته کلاسیک خانواده و جامعه همچون دولت در آموزش و پرورش نسل‌های نو، از عوامل بسیار حیاتی اتلاف انرژی، منفعل‌بودن و فرار فرد از اصول و ساختار خانواده و عدم پایداری وی به ارزش‌های جامعه می‌باشد. شکست‌های پی در پی جوان در اثر مانع‌سازی‌های ذهنیت شکل‌یافته در اجتماع، در برخورد با مشکلات و مسایل مهم زندگی، او را وادار به تصمیم‌گیری‌های احساسی و ورود به دنیای خیالی - که آن را ارضاکننده خود می‌پندارد - می‌کند.

در واقع نقطه مشترک جوانانی که در یک گروه با انواع و اقسام افکار و ارزش‌های متفاوت و حتی متضاد با ارزش‌های جامعه گرد هم می‌آیند، عدم کارایی شیوه تربیت و شکل‌دهی ذهنیت از طرف خانواده و اجتماع می‌باشد. نکته قابل توجه اینکه، در حالی که همین نیروهای دینامیکی و نوگرا با عدم پابندی به خانواده و فرار از ساختار کهنه و عقب‌افتاده جامعه از آنها دوری می‌گیرند، در گروه‌های تشکیل داده خود بسیار پرانرژی و فعال می‌باشند. حتی برای رسیدن به هدف خود از انجام هر کاری و گذراندن هر خطری رویگردان نیستند. مهم تر اینکه؛ به دوستی با دیگر همدردهای خود در گروه بسیار پابندتر است تا زندگی در محدوده حصارشده خانواده و دولت. به خاطر اینکه زندگی به اصطلاح دلخواه خود را انتخاب کرده است، رفتن تا لب پرتگاه مرگ را هم عادی تلقی می‌کند. کینه و نفرت به وجود آمده از زندگی پوچ و بی‌معنی جامعه ایستا که جویبگوی خواسته‌ها و نیازهای دایما تازه جوانان نیست، تبدیل به انرژی و نیرویی خواهد شد که اگر در کانال مناسب خود به کار گرفته نشوند، خطرات تهدیدکننده‌ای را به وجود خواهند آورد. انحرافات به وجود آمده از این معضل به سطحی می‌رسند که، نجات و برگرداندن جوانان از راه در پیش گرفته‌یشان ملزوم به هزینه، توان و زمان زیادی است و در بعضی موارد، تقریباً غیرممکن به نظر می‌رسد.

از دیگر آسیب‌های اجتماعی در ایران

هر ساعت ۱۶ طلاق؛ منقل و بافور در جهیزیه عروس

آسیب‌های اجتماعی به خانه‌ها رسوخ کرده و خانواده‌های درگیر، تلاش می‌کنند آسیب‌دیدگی خود را از چشم جامعه پنهان کنند. در حالی که به هر حال تراوش‌های ناشی از این صدمات، گریبان جامعه را هم خواهد گرفت. آمار رسمی از وضعیت پرونده‌های طلاق و اعتیاد که امروز به زعم مسوولان دولتی و غیردولتی در صدر فهرست آسیب‌های اجتماعی ایران قرار گرفته خیر از رشد آسیب‌های اجتماعی دارد. سال ۱۳۹۱ به ازای هر پنج ازدواج یک طلاق ثبت شده (هر ساعت ۱۶ طلاق) در تهران به ازای هر ۲/۹ ازدواج، یک طلاق به ثبت رسیده است. در همین سال حدود ۶۰۰ هزار ورودی زندان‌های کشور بوده که به ازای صد هزار نفر، ۸۰۰ نفر ورودی زندان وجود داشته است. در سال ۱۳۹۱، ۳۷ درصد بیماران شناسایی شده مبتلا به ایدز به علت روابط جنسی محافظت نشده مبتلا شده بودند و با وجود این نمای خلاصه، اعتبارات

اختصاص یافته به حوزه آسیب‌های اجتماعی در لایحه بودجه ۹۲ از کاهش شش درصدی نسبت به سال ۹۱ برخوردار شده است.

آسیب‌های اجتماعی در واقع ارزش‌های جامعه را نیز تحت تاثیر قرار داده است. سال‌های گذشته در برخی شهرها منقل و بافور یکی از اجزای جهیزیه عروس بود و یک سنت اجتماعی به‌شمار می‌آمد و بعد از مصرف تریاک، امروز رسیده‌ایم به شیشه و کراک و هروین که خانمان‌برانداز است. حتی نوع مواد مصرفی در زنان به ترتیب تریاک، شیشه و کراک است که در دسترس می‌باشد.

ابتلا به ایدز؛ در دنیا کاهش و در ایران افزایش

مقامات سازمان ملل در گزارش جدیدی اعلام کردند که در مقایسه با آمار سال ۲۰۰۱ میلادی، موارد جدید ابتلا به ویروس HIV در بین کودکان و بزرگسالان جهان ۳۳ درصد کاهش یافته و این در حالی است که در ایران همزمان آمار ابتلا به ایدز در میان موارد جدید این بیماری و سایر موارد شناخته‌شده آن طی هفت سال اخیر روند صعودی به‌خود گرفته است. مسوولان وزارت بهداشت برای اولین بار اعتراف کردند که ۷۰ هزار ایرانی از ابتلای خود به ویروس HIV مطلع نیستند. در مجموع ۲۶ هزار و ۱۲۵ نفر به ویروس AIDS/HIV در ایران شناسایی شده‌اند که به‌طور قطع بسیار بیشتر از این تعداد می‌باشد. دامنه گستردگی این بیماری در حالی هر روز روبه‌رشد است که حتی آمارهای دولتی نشان می‌دهد به‌طور میانگین از سال ۱۳۸۸ تا به امروز هر سه ماه یک‌بار ۵۰۰ نفر به جمع مبتلایان به این بیماری اضافه می‌شود.

۹۹ درصد بیماران جدیدی که در تهران به مرکز تحقیقات ایدز مراجعه می‌کنند از طریق روابط جنسی به ویروس ایدز مبتلا شده‌اند اما میزان کشوری ابتلای جنسی ایدز حدود ۴۰ درصد است. در عین حال تعداد زنان باردار مبتلا به این ویروس نیز در حال افزایش است. همچنین آمارهای شیوع ایدز در ایران نشان می‌دهد موج سوم ایدز یعنی شیوع جنسی آن در کشور شروع شده است. آمارهای رسمی نشان می‌دهد حدود ۳۰ درصد مبتلایان جدید از طریق روابط جنسی به این ویروس آلوده شده‌اند. زیرا ۲۱ درصد از مبتلایان جدید به‌طور رسمی این مساله را اعلام کرده‌اند و ۱۰ درصد دیگر نیز علت ابتلا را نگفته‌اند. ضمن اینکه شواهد نشان می‌دهد تعداد زنان بارداری که از همسران‌شان این ویروس را گرفته‌اند به‌طور نگران‌کننده‌ی در حال افزایش است.

کاپیتالیسم حریص، زندگی و محیط زیست را می‌بلعد

انسان در قرن ۲۱ در محاصره مشکلات بدون مرز قرار گرفته است و روش‌ها و رویکردهای امنیت ملی در کشورها قادر به ارائه راه‌حل اساسی برای آنها نیستند. فقر گسترده میلیاردها انسان، ناامنی غذایی، بیماری‌های مسری، بلایای طبیعی و تغییرات آب و هوایی از جمله این مشکلات هستند. این چالش‌ها موجب جابه‌جایی گسترده جمعیت‌ها، میلیون‌ها آواره بالقوه و ناشی از تغییرات آب و هوا می‌شوند که از این مصایب و بلاها می‌گریزند. چنین جابه‌جایی‌هایی به نوبه خود موجب یأس و سرخوردگی، قانون‌شکنی، جرم و جنایت و مناقشات می‌شوند.

بنابراین امنیت محیط زیست به‌عنوان عنصر اساسی در امنیت انسانی بوده و تخریب طبیعت چالش واقعی انسان در دهه‌های آینده است. در سال‌های اخیر، خطر ملموس و آشکار ناشی از گرم شدن کره زمین احساس می‌شود. در واقع تغییرات آب و هوایی ناشی از افزایش گازهای گلخانه‌ای مهم‌ترین خطر برای امنیت انسانی در تاریخ ۱۵۰ هزار ساله بشر روی زمین است. بنابراین ما نیاز به پیدا کردن راهی برای توقف گرم شدن سیاره خود داریم البته با ذهنیت‌سازی و رشد اقتصادی اکولوژیک. ما باید راهی برای مشخص کردن تهدیدهای واقعی آینده نسبت به امنیت انسانی (به‌ویژه تهدیدهایی که محیط‌زیست را به خطر می‌اندازد) پیدا کنیم. همچنین ما باید بزرگ‌ترین چالش دسته‌جمعی خود را به فرصت برای ساختن آینده‌ای قابل دوام و قابل ادامه تبدیل کنیم. قرن ۲۱ قرن است که ممکن است محیط زیست ما را بسازد یا ویران کند و ما باید از آن برای حفظ محیط‌زیست بهره بگیریم.

می‌دانیم که اقتصاد معنادار و تاثیرگذار است و هر اقتصادی در خدمت نیازهای عمیق انسانی قرار ندارد. در جهان کنونی محیط زیست، بخاطر تولید مولدگرا و لیبرالیسم ناهنجار، زیان‌های بسیار دیده است و جهان ما زیر فشار تولید صنعتی و اقتصاد فسیلی نفتی در وضعیت خطرناکی قرار گرفته است. گرمایش زمین بالا می‌رود و زمین هرچه بیشتر تنگی نفس گرفته و پر التهاب می‌گردد. ما درد مشترکی داریم که همان درد زمین است. ولی در هر نقطه‌ای از جهان به‌رغم وضع اقلیمی کلان، عوامل مشخصی عمل می‌کند. محیط زیست ایران نیز در روند تخریب پر شتاب است. در محیط زیست ایران، عامل‌های آلوده‌کننده نگران‌کننده‌ای وجود دارند که

بحران‌های زیادی را به وجود آورده‌اند: آلودگی شدید نفتی، شیمیایی، میکروبی آب‌های ساحلی، آلوده شدن آب‌ها به وسیله فاضلاب‌های صنعتی و شهری، سدسازی و استفاده بی‌رویه از سفره‌های آب زیرزمینی، آلودگی هوا در اثر توزیع نامساوی صنایع بزرگ و کوچک و اختصاص بیشتر آنها به شهرهای بزرگ و افزایش آلودگی هوا در آن شهرها و...، از عوامل آلوده کننده محیط زیست هستند.

نگرشی گذرا بر وضعیت محیط‌زیست جهان در دو دهه گذشته نشان می‌دهد که نه فقط اثرات مخرب انسانی بر محیط‌زیست کاهش نیافته بلکه مسایل حاد و بغرنج جدید مانند آلودگی شدید جو، کاهش تنوع زیستی، پارگی لایه اوزن، پدیده گلخانه‌ای و گرم شدن کره زمین، افزایش سطح آب اقیانوس‌ها، تغییرات شدید اقلیمی اثرات مختلف و متعدد برو نموده است و در ایران نیز همانند سایر ملل، توسعه شهرنشینی و تبدیل تدریجی مناطق روستایی و جوامع کشاورزی به مناطق شهری و صنعتی، موجب تغییر روابط مناسب انسانی با محیط‌زیست اطراف خود گردیده است. چرا که همانگونه الگوی اقتصادهای جهان به زندگی انسانی و پاکیزگی محیط زیست توجه ندارد، در ایران نیز مدل و منطق اقتصاد رانتی و گرایش به تبهکاری و سودپرستی آن مانع احترام به زندگی و زیست‌بوم است.

تراژدی محیط زیست در ایران

با آنکه ایران با توجه به اعتقادات عمیق زرتشت و ساکنان زاگرس از نظر حفاظت از منابع طبیعی و محیط زیست یک قدمت تاریخی چند هزار ساله دارد، امروزه جزو ده کشور اول جهان قرار دارد که محیط زیست را آلوده می‌کند، حال آنکه جزو ده کشور پرجمعیت و اقتصاد به اصطلاح توسعه یافته جهان هم نیست.

بحران آب در ایران یک واقعیت دلخراش است، ولی متأسفانه نه مسوولان کشوری و نه اپوزیسیون داخل و خارج، هیچ حساسیتی از خود بروز نمی‌دهند. شهروندان آب را هدر می‌دهند، راندمان استفاده آب در بخش کشاورزی فقط ۳۰ درصد است، تولید کشاورزی غیرمفید و هدردهنده آب و سرمایه گسترده است، میزان ۸۰ درصد آب رودخانه‌های کشور آلوده است، تعداد زیادی از دریاچه و رودها خشک شده‌اند، سدهای مضر منابع آبی طبیعی را تخریب کرده و آب‌ها را در معرض تبخیر قرار می‌دهند. به‌رغم این همه ویرانگری هیچ برنامه

اساسی برای تغییر این وضعیت وجود ندارد. همچنین برنامه‌های ساختمان‌سازی غیر اکولوژیکی، عدم جدیت در سرمایه‌گذاری برای طرح‌های فاضلاب شهری و شهرسازی بی‌رویه و استخراج آب‌های زیرزمینی با قدرت تمام ادامه دارد. ماشین تولید و اقتصاد پرهرج و مرج و طبیعت‌خوار به تخریب خود ادامه می‌دهد. پول‌ها و سرمایه‌ها به‌سوی سدسازی‌های زیان‌آور و جاده‌کشی خانمان‌سوز در مناطق جنگلی و مرغزارها ادامه دارد. سرمایه‌گذاری برای کانال‌کشی فاضلاب‌ها در سراسر ایران لنگ است. به‌طور دایم تمامی مواد سمی فاضلاب‌ها وارد آب‌ها و زنجیره غذایی زمین می‌گردد. محیط زیست و زندگی انسان‌ها پیوسته با آسیب و خطر روبه‌رو است. ایران در یک دوره جهنمی سختی قرار دارد و ساکنان آن در آینده‌ای نزدیک با زندگی دشوارتری درگیر خواهند بود. زیرا بحران سفره‌های زیرزمینی آب به‌شدت خود را در زندگی روزمره نشان خواهد داد.

در کل، الگوی اقتصادی و مدیریتی در کشاورزی و صنعت و نیز شهرسازی ناهنجار و بالاخره مناسبات سیاسی آلوده به فساد حکومتی منشا تخریب محیط زیستی ایران است. رتبه مدیریت زیست محیطی کشور در میان ۱۳۳ کشور ردیف ۱۳۰ می‌باشد. ما با تراژدی محیط زیست مواجه هستیم و در ضمن دستخوش بیهوشی. آنچه که در ایران روی داده است اتفاقی نیست، بلکه این روند تخریب، ناشی از انتخاب‌های اقتصادی مسوولان و بازیگران این عرصه است. کسب امتیازهای رانت‌خوارانه و به‌چنگ آوردن سود حریصانه اقلیتی در جامعه و بی‌توجهی کامل نسبت به زندگی زیست‌محیطی و منافع حیاتی و سلامتی بخش بزرگ اعضای اجتماع، نتیجه شوم خود را در ویرانگری زیست‌محیطی نشان می‌دهد. ایران در الگوی تولیدی مولدگرا و اقتصاد سرمایه‌داری دولتی اسلامی قرار داشته و تمام سیاست‌های اقتصادی یا تابع منافع طبقه حریص در قدرت بوده یا تابع اقتصاد پرهرج و مرج و بی‌برنامه بخش خصوصی می‌باشد. الگوی اقتصادی ایران در تضاد با توسعه پایدار بوده و از سیاست حاکمیت و مدیریت بروکراتیک موجود جدا نیست. این الگو در منطق روزمره خود برای انباشت و سودجویی افراطی خود، هرچه را که "مانع تراشی" کند و بلافاصله به پول تبدیل نشود، حذف می‌کند. در این مدل تولیدی، زندگی انسانی و زیست‌بوم مناسب حیات وحش و پرندگان و انسان‌ها به‌راحتی قربانی می‌شوند.

معضل آلودگی هوا و ریزگردها

رتبه‌بندی معضلات محیط زیست یکی به لحاظ فوری بودن و دیگری به لحاظ اثربخشی مستقیم روی انسان‌هاست؛ یعنی عوارض و آثاری که مستقیم روی زندگی افراد و کیفیت زندگی آن‌ها، طول عمر و سلامت‌شان خود را نشان می‌دهد. بر این اساس مهم‌ترین معضل که در رتبه اول و دوم قرار دارد آلودگی هوا و ریزگردهاست. آلودگی هوا هم دو جنبه دارد؛ یکی آلودگی ناشی از فعالیت‌های خودروها و منابع ساکن مثل نیروگاه‌ها و صنایع که شهرهای بزرگ را دربر می‌گیرد و دیگری هم گرد و غبار است که ایران این موضوع ریزگردها را به صورت جدی تجربه کرده و تا ۲۳ استان را تحت تاثیر قرار داده است.

در شهرهای بزرگ آلودگی هوا بر حدود ۳۵ تا ۴۰ میلیون نفر تاثیر می‌گذارد. گرد و غبار هم همین‌طور است و جمعیت بسیار زیادی از ساکنان ایران به خصوص در استان‌های جنوبی و غربی را تحت تاثیر قرار می‌دهد. یکی از مهم‌ترین چالش‌های محیط زیستی اخیر در سال‌های اخیر، آلودگی هوا بوده است. موضوعی که نه تنها در تهران شدت گرفت، بلکه پایش به شهرهای بزرگ و صنعتی مانند مشهد، اصفهان و اراک هم باز شد. طبق آخرین آمار، سالانه ۴۴ هزار نفر در تهران بر اثر آلودگی هوا جان خود را از دست می‌دهند. یکی از مسوولان دولت در این مورد نیز اعلام کرد که خسارت آلودگی هوا در تهران کمتر از زلزله هفت ریشتری نیست. طبق استانداردهای جهانی، آلودگی هوا در هر شهر فقط یک بار در سال می‌تواند از حد مجاز فراتر رود، با این حال ساکنان شهرهای بزرگ در ایران، روزهای زیادی از سال را به خانه‌نشینی دعوت شدند. به‌عنوان مثال، شهرهای سنندج و کرمانشاه در سال ۲۵۶ روز با آلودگی شدید هوا مواجه بوده‌اند. با این که سال به سال و مخصوصاً با شروع فصل سرما، آلودگی هوا شدت می‌گیرد و پزشکان و متخصصان نسبت به عوارض زندگی در چنین فضایی هشدار می‌دادند و مردم منتظر اقدام اساسی از طرف مسوولان برای حل یا کاهش این بحران بودند، تنها کاری که انجام شد ارایه طرح‌های بی‌ثمری بود مانند آبیاشی بر فراز شهر، تعطیلی چندروزه مدارس و اداره‌ها، طرح زوج یا فرد کردن خودروها و....

ریزگردها و تنش‌های زیست‌محیطی منطقه‌ای و بین‌المللی

در میان همه مسایل مربوط به محیط زیست ایران، تاثیر آلودگی هوا بر کیفیت زندگی احتمالا آنی‌ترین و ملموس و مشهودترین تهدید است. آمارها به ما می‌گوید شهرهای ایران از جمله آلوده‌ترین شهرهای جهان هستند. طبق ارزیابی سازمان جهانی بهداشت، اهواز، کرمانشاه و سنج شریطی بدتر از تهران دارند. دولت ایران شهرهای اراک و اصفهان را به این فهرست افزوده است. توفان ریزگردها که طی هفت سال گذشته آغاز شده و از آن سوی مرزهای غربی ایران وارد می‌شوند به معضل آلودگی هوا افزوده است. این توفان‌ها به اقتصاد ایران به‌ویژه کشاورزی (مثلا تولید عسل) و حمل‌ونقل صدمه می‌زند؛ بهداشت و سلامت عمومی ایران را ضعیف می‌کند (با تاثیراتی تا حد تعطیلی مدارس)، نظام زیستی ایران به‌ویژه جنگل‌های بلوط در رشته کوه‌های زاگرس را تهدید می‌کند و به رابطه با همسایگان غربی ایران نیز صدمه می‌زند. همچنین به‌عنوان مثال، ورای پخش بیشتر ریزگردها، آلودگی کم‌سابقه هوای اهواز در آبان سال ۱۳۹۲ به دلیل باران‌های اسیدی نیز مشکلات بزرگی برای مردم این شهر ایجاد کرد. بر اثر این آلودگی بیش از شش هزار و ۲۰۰ نفر، اعم از افراد دارای سابقه آسم و حساسیت و حتی شهروندان فاقد بیماری ظرف چند روز روانه بیمارستان شدند.

خشک شدن تالاب‌ها مهمترین علت وقوع پدیده ریزگردهاست؛ خشکسالی میزان بارندگی را کم کرده و بخش زیادی از تالاب‌های یک ناحیه بزرگ را از بین می‌برد. سدسازی بی‌رویه نیز تأثیر گذاشته و باعث بروز این بحران می‌شود. ریزگردها به محصولات کشاورزی ضربه می‌زنند، مشکل ترافیکی ایجاد کرده و منجر به افزایش مهاجرت‌ها و مشکلات عدیده دیگر می‌شوند.

ریزگردها توده‌ای از ذرات جامد معلق ریز غبار است که در شهرها با دود و... همراه شده و در جو پخش شده و دید افقی را در حدود چند کیلومتر محدود می‌کند. ریزگردها در واقع ذرات کلوییدی هستند که تنها عامل به‌وجود آمدن آنها در طبیعت فقط آب می‌باشد، یعنی صدها و یا هزاران سال طول کشیده است تا این ذرات به‌وجود آیند. با توجه به خصوصیات فیزیکی و طبق قوانین و بار الکتریکی که دارند به صورت لایه‌هایی در کف تالاب‌ها و رودخانه‌ها آرام گرفته‌اند و با خشک شدن ناگهانی این تالاب‌ها و رودخانه‌ها ذراتی که دارای قطری کمتر از

یک صد هزارم میلیمتر است ساخته می‌شوند. این ذرات در آب به وجود می‌آیند و راه مبارزه با آن هم استفاده از علم تصفیه آب است.

برخلاف تصور مردم بارش باران برای زدایش این ریزگردها فایده‌ای ندارند و به‌خاطر ویژگی نیروی طبیعی بین ذره‌ای دافعه این ذرات و نانوبودن‌شان است که باران هم نمی‌تواند این ذرات کلویید را فرود آورد و آنچه پس از باران می‌بینیم تنها یک خاک عادی بیش نیست. "مالچ" که نوعی فرآورده چسبنده نفتی است برای تثبیت شن‌های روان در بیابان‌ها استفاده می‌شود، برعکس نظر بسیاری کارشناسان برای فروکش کردن ریزگردها هیچ فایده‌ای ندارد و صرفاً به عمیق‌تر شدن بحران کمک می‌کند. در ایران این روش صورت گرفته و نه تنها فایده‌ای نداشته، بلکه بحران‌زاتر شده است.

ماتسافانه ریزگردهای کلویید از راه تنفس وارد دستگاه تنفسی و گوارشی ما می‌شوند. سپس از آنجا هم جذب خون گشته و موجب سفت شدن آن می‌گردند. این سفت شدن خون هم سکه‌های قلبی و مغزی و تنگی نفس را به دنبال دارد. همچنین سازمان بهداشت جهانی با اعلام اینکه همین ریزگردها در سال، موجب مرگ زودرس برای یک میلیون و ۳۴۰ هزار نفر می‌شوند از کشورهای جهان خواسته تا اقدامات خود برای کاهش آلودگی شهرهای خود را کاهش دهند.

درختان بلوط کردستان در خطر نابودی

ریزگردها برای گیاهان و محصولات کشاورزی و درختان هم مضر است. می‌توان گفت که صدها هزار هکتار از درخت‌های بلوط قلب کردستان، یعنی قندیل و زاگرس را با خطر نابودی روبه‌رو می‌سازد. این درحالی است که به‌ویژه کشور عراق هیچ اقدامی برای مبارزه با بیابان‌زدایی و ریزگردها انجام ن داده است. بررسی تصاویر ماهواره‌ای کشور عراق نشان می‌دهد که بیش از ۷۰۰ هزار هکتار از اراضی کشاورزی این کشور از بین رفته‌اند و به همین دلیل لازم است روش‌ها تغییر کنند. اراضی کشاورزی از بین رفته را نمی‌توان مالچ‌پاشی کرد.

در سطح بین‌المللی کشورهای هستند که ریزگردها به مشکل زیست‌محیطی آنها تبدیل شده است به عنوان مثال کشور زیبا و هژمون‌گرای چین است که سازنده بزرگ‌ترین سدهای جهان با ارتفاع بیش از سیصد متر و در اوایل به آن افتخار می‌کردند، حتی در پشت سد به توسعه کشتی‌رانی و نیز توسعه تورسم می‌پرداختند. غافل از اینکه ریزگردها در این کشور گاهی فاصله

دید را در پکن به دو متر رسانده و به تعبیری دیگر این قطب اقتصادی مقلد کاپیتالیسم و گردشگری جهان به زودی با مشکلات زیادی دست و پنجه نرم کند.

مبارزه HPG با سدسازی‌ها و سانترال‌های هیدروالکتریک

خشک شدن تالاب‌ها و رودخانه‌ها در کشورها تأثیر به‌سزایی در به‌وجود آمدن این ذرات معلق داشته به طوری که در سال‌های اخیر بیابان‌زایی در مناطق یادشده با افزایش چشمگیری روبه‌رو بوده است. در واقع این ذرات معلق در برخی موارد حاوی ذرات قابل زیستی هستند که برای سلامتی مردم به شدت خطرناک هستند.

در همین راستا «نیروی مدافع خلق (HPG) طی سال‌های مدید است که با اقدام ترکیه برای سدسازی‌های بی‌رویه در شمال کردستان مبارزه کرده. این سدسازی‌ها گذشته از اینکه بسیاری آثار تاریخی کردستان را زیر آب می‌برند و این یکی از سیاست‌های ترکیه است، همچنین موجب بحران در محیط زیست هم می‌شود. تاکنون HPG به گروه‌های سدسازی دولتی بارها حمله کرده و ماشین‌آلات سدسازی را به آتش کشیده و چندین تن را هم بازداشت و محاکمه کرده‌اند. سدسازی‌های ترکیه موجب شده که آب رودخانه‌های دجله و فرات کم شده و جنوب کردستان و عراق با بیابان‌شدگی روبرو شوند که در ته این رودخانه‌ها و تالاب‌های خشک‌شده ذرات کلویید وجود دارد و پس از خشک شدن توسط باد به اتمسفر منتقل می‌شود. در ایران نیز تاکنون ۶۴۱ سد در ساخته شده و ۱۶۸ سد نیز در دست ساخت است.

امکان جبران زیان‌های ریزگردها وجود ندارد

یکی از مهندسين كورد مقصر اصلي را، متخصصين كشورهاي درگير معضل مي‌داند و مي‌گويد كه آنها در تعيين سياست‌هاي استراتژيك راهبردي، سياستمداران كشور خود را به اشتباه راهنمائي کرده‌اند و به اين دلایل هم امکان جبران آن نیز وجود ندارد:

۱- امکان رهاسازی آب مسیر وجود ندارد به دلیل سیاست‌گذاری کلانی که بر روی پروژه‌های سدسازی صورت گرفته است.

۲- پروژه‌ها و مستغلات و خدمات حقیقی و حقوقی زیادی در مسیر بسترهای قدیمی اجرا شده است.

۳- احیای بسترهای قدیمی غیرممکن است به دلیل تغییرمسیر بسترها و این خود معضل بزرگی بر سر راه بوده، مانع بازسازی مجدد بافت قدیمی شده و این بافت در حال حاضر خود کانون کلوییدی می‌باشد.

۴- با توجه به آبگیری سدها و نیاز آبی زیاد فعلی به آب این سدها جهت مصارف گوناگون امکان استفاده از آب آنها جهت احیای بافت و مسیر قدیمی امکان‌پذیر نمی‌باشد.

۵- بارش منطقه‌ای به‌عنوان یکی از فاکتورهای اصلی و در نظر گرفتن بیلان حوزه‌های آب‌ریز.

۶- متأسفانه در علم هواشناسی و اقلیم‌شناسی توانسته‌ایم علمی به نام علم شناسایی کانون‌های کلوییدی ایجاد نماییم که از طریق ماهواره‌ها و استفاده از نرم‌افزارهای هواشناسی به صورت ساعتی و روزانه رفتار این کانون‌های کلوییدی را می‌بایست مشابه یک کوه آتشفشان زیر نظر گرفت. یعنی در اصل عدم توانایی شناسایی به‌موقع زمان و مکان تشکیل این کانون‌ها به دلیل قابلیت میزان حساسیت ماهواره‌های تخصصی متناسب با معضل است که شناسایی را در ارتفاع بالا مشخص کرده و این مورد خود مطالعه میدانی را با مشکل مواجه می‌کند و نیروی تخصصی بیشتری می‌طلبد.

۷- در اصل پروژه‌های سدسازی در داخل خود این کشورها علاوه بر ایجاد کانون‌های کلوییدی به دلیل نزدیکی آنها، خود آن کشورها خود را درگیر معضل ریزگردها کرده‌اند.

۸- برخلاف کشورهای توسعه‌یافته، هیچ مرجعی متخصصان این کشورها را مورد پرسش قرار نداده و به راحتی امکان تکرار چنین فجایعی در آینده را فراهم می‌کنند.

۹- امکان بررسی کارشناسانه و مهندسی مجدد در این پروژه‌ها به حداقل رسیده و دلیل اصلی آن نیز با وجود اعتبارات کلان و نبودن سازمان نظام مهندسی محیط زیست در این کشورها می‌باشد که می‌بایست هر چه سریع‌تر این سازمان در ایران ایجاد گردد.

۱۰- نگرانی از بازتاب‌های اجتماعی و بررسی مجدد موضوع از طریق نمایندگان و دستگاه‌های ناظر کشوری با توجه به بار کلان مالی پروژه‌هایی که اجرا شده با در نظر گرفتن ریسک عملکرد.

۱۱- امکان ایجاد ناهماهنگی در مدیریت کلان و استراتژیک منابع آب و عدم استفاده از مشاورین کارآمد در طرح‌های زیست‌محیطی و دانش روز.

۱۲- تغییرات اقلیمی ناگهانی جوی و گرم شدن کره زمین و اثرات مخرب آن.

۱۴- عدم توانایی تحلیل و شناخت پروژه‌های کلان اقلیمی کشورهای پیشرفته توسط متخصصان این کشورها.

نگرانی اصلی که وجود دارد این است که حتی در مراکز تحقیقاتی سازمان حفاظت محیط زیست و هواشناسی کشوری و حتی در دانشگاه‌ها تفاوتی بین گردوغبار مناطق کویری و بیابانی با گردوغبار حاصل از ذرات کلوییدی بسترها که هم اکنون به معضل کشورهای منطقه و خاورمیانه تبدیل شده است قایل نمی‌شوند و به این نکته ساده و بااهمیت کوچک‌ترین توجهی نمی‌کنند که گردوغبار کویر با توجه به قطر و سنگینی که دارند فاصله کمتری را طی کرده و انباشته می‌شوند و با بارش باقی نمی‌مانند، ولی ذرات کلوییدی کنونی بسترها که در هوای این کشورها وجود دارد و علاوه بر اینکه پایتخت کشور را فرا گرفته و از آن گذشته از جنگل‌های شمال نیز گذشته است به هیچ عنوان با بارش محو نمی‌شود و همچنان در هوا باقی خواهد ماند. یعنی درست در حین اینکه بارش برف و باران در جریان است مردم ذرات کلوییدی را استنشاق، تغییرات جوی فقط در اثر وزش باد آنها را جابجا کرده و با دقت در تنفس مشاهده می‌گردد که به جای مفرح بودن هوا در اثر بارش انسان دچار تنگی نفس مفرط و ایجاد بیماری می‌گردد.

در واقع یکی از اصلی‌ترین عامل به وجود آمدن کویر و بیابان‌های وسیع و لم‌یزرع ایجاد کانون و یا کانون‌های کلوییدی در نزدیکی و یا اطراف آن بوده است. به عنوان مثال اگر در زمان‌های گذشته عوامل طبیعی زمین از جمله زلزله و یا آتشفشان دلیل اصلی قطع سرچشمه‌های آب‌های اصلی رودها و تغییر مسیر احتمالی و خشک شدن آنها عامل اصلی ایجاد کانون‌های کلوییدی و سرانجام ایجاد بیابان و کویر و نابودی زیست انسانی و جانوری در مجاور آنها بوده و اخیراً طبق مطالعات سنگ‌ها و فسیل‌های نقاط بیابانی و لم‌یزرع در بسیاری از مناطق کره زمین نشان‌دهنده این موضوع بوده که زمانی این مناطق بسیار خرم و زنده‌گی در آن جریان داشته است و در موارد اخیر در این کشورها ایجاد این مشکلات به این عظمت با احداث سدهای عظیم بوده است.

مدیر ملی مقابله با پدیده گرد و غبار اظهار کرد: دفتر مقابله با پدیده گرد و غبار در سازمان محیط زیست تشکیل شده است تا حرکتی جهادی در راستای مقابله با پدیده گرد و غبار آغاز کند و زمان بندی و اعتبار نیز برای این دفتر پیش بینی شده است.

از دیگر زیان‌های جبران‌ناپذیر ریزگردها می‌توان به بیابان‌زایی و جنگل‌زدایی اشاره نمود که منجر به آسیب‌دیدگی و فرسایش خاک می‌گردد. این واقعیت دارد که ناحیه‌ای وسیع از ایران همواره بیابانی بوده است؛ اما در این لحظه، سرعت گسترش بیابان‌زایی است که نگران‌کننده و هشداردهنده است. فشار جمعیت با استفاده بیش از حد آب و چرای بی‌رویه نیز بیابان‌زایی را تشدید می‌کند. برای مثال خاک زراعی ایران با سرعت ۲۰ برابر سریع‌تر از آنچه تشکیل می‌شود، از دست می‌رود که نتیجه آن بیابان‌زایی و جنگل‌زدایی است. سرعت گسترش این معضل آنقدر نگران‌کننده است که می‌تواند بخش بزرگی از ایران را غیر قابل سکونت کند. همچنین ریزگردها جان مرجان‌های خلیج فارس را می‌گیرد. چرا که وجود آنها موجب کاهش عمق و کدر شدن آب خلیج فارس شده و بر همین اساس آب سنگ‌ها و مرجان‌های موجود در این دریا از بین می‌روند.

بحران آب در آستانه یک فاجعه

سفره‌های زیرزمینی آب ذخیره‌ای در عمق کم زمین بوده که در میان لایه‌های ویژه خاکی قرار گرفته است. این ذخیره در فصل‌های سرد و ملایم افزایش می‌یابد و در تابستان به‌خاطر استفاده از آب چاه‌ها و کمبود باران کاهش پیدا می‌کند. در کشورهایی که بحران آب دارند میزان آب این سفره‌ها کم یا خشک شده است. در کشورهایی مانند برزیل و هند و چین که در چارچوب الگوی تولید انبوه به تولید محصولات کشاورزی انبوه دست زنده‌اند بخش مهمی از سفره‌های زیرزمینی آب را دستخوش اختلال و بحران کرده‌اند. در اغلب کشورها که مدیریت درست موجود نیست، تولید انبوه کشاورزی با حفر چاه‌های عمیق، سفره‌های آبی را بهم ریخته و بخش مهمی از آب را به هدر می‌دهد. دو تحقیق علمی، یکی تحقیق "ناسای آمریکا" در سال ۲۰۰۲ و دیگری تحقیق دانشگاه "اوترش" در ژانویه ۲۰۱۲ تأکید بر افت شدید سفره‌های آب در برخی مناطق جهان از جمله خاورمیانه نموده‌اند.

این خطر به‌طور واقعی در ایران وجود دارد و هم اکنون نابودی آب‌های سطحی رودها و دریاچه‌ها با افت شدید آب سفره‌های زیرزمینی همراه است. برداشت بی‌رویه آب از سفره‌های زیرزمینی وضعیت آنها را هم اکنون بحرانی‌تر از موضوع خشک شدن آب دریاچه و تالاب‌های ایران کرده است. آب‌های زیرزمینی جزو ذخایر احتیاطی محسوب می‌شود و استفاده از آنها باید

در مواقع بحرانی باشد. از ۶۰۰ سفره آب زیرزمینی ۲۹۰ مورد آن وضعیتی به مراتب بدتر از دریاچه‌های خشک شده ایران دارند. در ابتدای انقلاب ۵۰ میلیون متر مکعب آب از این سفره‌ها برداشت می‌شد اما در سال ۱۳۹۳ این میزان به ۱۷۰ میلیون متر مکعب رسیده است. بنابراین نزدیک به نیمی از سفره‌های زیرزمینی ایران در حال حاضر از کار افتاده‌اند و مصرف آبی نابهنجار بخش کشاورزی و تولید فرآورده‌هایی که مطلوب و مفید نیستند، ذخیره آبی کشور را نابود می‌کند.

در ایران، به‌راحتی و با سوء مدیریت و هدر دادن منابع آبی و طبیعی، سفره‌های آب زیرزمینی از دست رفته و زمینه خشکسالی‌های وحشتناک آماده شده است. کشوری که آخرین منابع ذخیره خود یعنی سفره‌های زیرزمینی را از دست بدهد به‌طور قطع در آستانه یک فاجعه قرار می‌گیرد. برای بازسازی سفره‌های زیرزمینی سالیان متمادی زمان و سرمایه‌گذاری هنگفت لازم است و آنهم مستلزم تغییر کامل سیاست مصرفی کنونی است. بحران آب در ایران یک واقعیت دلخراش است و از این به‌بعد به‌شدت خود را در زندگی روزمره نشان خواهد داد.

فلات ایران سرزمینی خشک است؛ میانگین بارش در ایران با ۲۵۰ میلیمتر در سال کمتر از یک سوم میانگین بارندگی در جهان است؛ اما پیش‌بینی‌های آب و هوایی حاکی از این است که در آینده خشک‌تر نیز خواهد شد. در واقع ذخیره و عرضه آب در ایران در حال کاهش است. این در حالی است که تقاضای آب در ایران روز به روز بیشتر می‌شود؛ به طوری که تا سال ۲۰۲۵ میزان تقاضای آب ۳۰ میلیارد مترمکعب در سال بیشتر از مقدار کنونی خواهد بود. کاهش سطح آب زیرزمینی، کاهش آب رودخانه‌ها و تالاب‌ها نشانگر این دو روند متضاد بین عرضه و تقاضای آب است. بحران دریاچه ارومیه، بارزترین نگرانی از وضعیت آب در ایران است. با از دست رفتن آب، کشاورزی و اقتصاد روستاها از بین می‌رود و ساکنان برای امرار معاش به شهرها مهاجرت خواهند کرد. همان‌طور که صدها هزار نفر بر اثر خشک شدن بستر دریای آرال در آسیای مرکزی مهاجرت کردند. همان‌طور که هزاران نفر در اثر خشک شدن دریاچه‌های هامون در شرق ایران مجبور به ترک روستاها شدند. مهاجرت باعث اختلاف و تنش و گاهی منجر به خشونت می‌شود و امنیت انسانی را به مخاطره می‌اندازد.

به‌طور کلی آب بزرگ‌ترین محدودیت منابع در ایران و بزرگ‌ترین خطر محیط زیست ایران در درازمدت است. با از دست رفتن منابع آب زیرزمینی، بسیاری از بخش‌های کشور

غیرقابل سکونت خواهد شد و پیامدهای آن ویرانگر خواهد بود و راه حل این بحران، تجدید نظر کامل درباره شیوه و رویکرد مدیریت آب در ایران است.

خشک شدن آب و عوارضی که برای تمام شهرهای اطراف و کشاورزی و مردم و زندگی شان به طور مستقیم به وجود آورده است. همین طور در همین رتبه باید نام تمام تالاب‌های کشور را هم اضافه کنیم؛ یعنی می‌توانیم برای ارومیه یک رتبه جدا لحاظ کنیم و در کنارش برای هامون، بختگان، پریشان و ۴۵ تالاب دیگر کشور که به دلیل سوءمدیریت منابع آب و فقدان آن دچار آسیب‌های جدی شده‌اند.

مدیریت نادرست منابع آبی، نگرانی جدی را درباره خشک شدن تالاب‌ها به وجود آورده است. بختگان، پریشان، هامون، گاوخونی و گندمان علاوه بر این که با تهدیدهای جدی مواجه هستند، اگر به موقع فکری برایشان نشود، خودشان می‌توانند تهدیدهایی جدی محسوب شوند. مساله اینجاست که با همه این‌ها و در چنین شرایط بحرانی، در چند سال گذشته نه تنها توجه خاصی به بهبود وضعیت دریاچه‌ها و تالاب‌های در معرض خطر نشد، بلکه با مصرف بی‌رویه منابع آبی، جانمایی غلط سدها و بی‌توجهی به اهمیت حق‌آبه تالاب‌ها، وضعیت این منابع طبیعی رو به وخامت هم رفت.

با توجه به اینکه سرانه آب در ایران از چهار هزار مترمکعب به یک هزار و ۸۰۰ متر مکعب رسیده است، ایران از هم اکنون در مرحله تنش و بحران آب قرار دارد.

آلودگی آب

علاوه بر اینکه تالاب‌ها در حال خشک شدن است، منابع آب موجود هم از جمله سفره‌های آب زیرزمینی و رودخانه‌ها بسیار آلوده‌اند. افت سطح آب زیرزمینی یکی از مسائلی است که شاید مردم عادی توجه کمتری به آن داشته باشند و از اهمیت آن و عواقبی که می‌تواند داشته باشد بی‌خبر باشند، اما در این میان توقعی که از مسوولان و کارشناسان محیط زیست می‌رود این است که نسبت به این مسائل حساس باشند، توقعی که چندان هم برآورده نشده چرا که به جای انجام اقداماتی برای پیشگیری یا رفع این مشکل، دست به اقداماتی زده شد که این مشکل را چندبرابر کند. آمارها نشان می‌دهد آب‌های زیرزمینی در ایران به‌خصوص در دشت اصفهان، یزد، کرمان و جنوب خراسان منفی است یعنی میزان برداشت از این سفره آب‌های زیرزمینی

بیش از مقدار و توانایی آن‌هاست. افزایش بی‌رویه برداشت از آب‌های زیرزمینی تهران هم طوری است که به گفته کارشناسان، تا ۱۰ سال دیگر، چیزی به عنوان سفره آب زیرزمینی در تهران وجود نخواهد داشت و علاوه بر تهران، زمین‌های شهریار، ری و دشت‌های ورامین هم در حال فرونشستن هستند. با این حال، کاری که انجام شد این بود که نمایندگان مجلس طرحی را به تصویب رساندند که بر اساس آن وزارت نیرو مکلف شد برای چاه‌های آب کشاورزی فعال فاقد پروانه بهره‌برداری واقع در دشت‌های ممنوعه آبی پروانه صادر کند؛ تصمیمی که اگر چه مورد انتقاد وزارت نیرو و فعالان محیط زیست واقع شد اما این اعتراض‌ها برای تصویب‌نشدن آن فایده‌ای نداشت.

همچنین بایستی این سوال را مطرح کرد که چرا دریای خزر به یکی از آلوده‌ترین آب‌ها تبدیل شده است؟ زیرا نبود سرمایه برای پاکسازی رودها مانند "ولگا" یا رودهای ایران و نیز آلودگی‌های نفتی کشور آذربایجان و کشتی‌های نفتی، دریای خزر را تخریب نموده و منجر به مرگ و میر سریع ماهیان شده است. چرا خلیج فارس ۴۷ برابر بیشتر از ظرفیت طبیعی‌اش آلوده است؟ برای اینکه روزانه ۱۵۰۰ نفتکش بزرگ در رفت و آمد هستند، سالانه بیش از دو میلیون بشکه نفت و ترکیبات هیدروکربنی وارد خلیج فارس می‌شود و هر ثانیه ۳۰۰ کیلوگرم فلزات سنگین مانند مس توسط کارخانه‌های آب شیرین به خلیج فارس ریخته می‌شوند. از این رو، خلیج فارس آلوده و بیمار است، زیرا اقتصاد نفتی جهان و بی‌مسئولیتی کشورهای اطراف آن مانند ایران و حرص و سودپرستی شرکت‌های نفتی باعث آلودگی خلیج فارس هستند.

الگوی غلط مصرف انرژی

انرژی که در ایران در حال مصرف می‌باشد در شکل خوب در مقایسه با کشورهای همسطح آن پنج برابر و در مقایسه با کشورهای که خیلی انرژی را خوب مدیریت می‌کنند تا ۲۰ برابر بیشتر است. در ایران الگوی بسیار نادرستی در این زمینه وجود داشته که همین، منشا بسیاری از آلودگی‌ها و گازهای گلخانه‌ای و ضربه به اقتصاد شده است. بحث الگوی مصرف انرژی و آب خودش یک بحران و مساله است. الگوی مصرف در کشاورزی نیز غلط است. چرا که آلاینده‌گی آب را به وجود آورده، منابع آب را از بین برده و همین‌طور سفره‌های زیرزمینی آب را. در حال حاضر مصرف انرژی و میزان سرانه تولید دی‌اکسید کربن ایران از جمله بالاترین‌ها

در جهان است. این امر به افزایش جمعیت ایران، عملکردهای آن در زمینه توسعه و ذخایر نفت و گاز طبیعی فراوان مربوط می‌شود.

ازبین رفتن تنوع زیستی گیاهی و جانوری

مطلب دیگری که خیلی اهمیت دارد و مورد توجه است، بحث تنوع زیستی ایران است. شاخص‌ها و استانداردهای جهانی حاکی از این است که تنوع زیستی گیاهی و جانوری بین ده تا هزار برابر بیشتر از سرعت طبیعی خودش در حال ازبین رفتن است. با نظر به این شاخص‌ها ارزیابی این است که این روند در ایران جزو روندهای سریع‌تر می‌باشد که دلیل آن خشکسالی، رشد زیاد جمعیت، مداخلات بسیار گسترده در زیستگاه‌ها از جمله راه‌ها، ساختمان و تخریب و همین‌طور شکار بی‌رویه که در این سال‌ها کاملاً افسارگسیخته شده است.

ایران بیش از ۱۱۳۰ گونه جانور مهره‌دار و ۷۶۰۰ گونه گیاهی دارد و زیستگاه پستانداران بزرگ مانند یوزپلنگ آسیایی، گوزن زرد ایرانی و گورخر آسیایی است؛ اما انقراض انواع و گونه‌های گیاهی و جانوری در ایران شدت یافته و هم‌اکنون ۱۰ درصد جمعیت جانوری و دو درصد گونه گیاهی در لیست قرمز سازمان ملل قرار دارند. با توجه به اینکه حفاظت از محیط زیست همواره با فعالیت‌های اقتصادی در تضاد بوده، دستاوردهای کوتاه‌مدت توسعه غالباً مسایل و نگرانی‌های طولانی مدت تر زیست محیطی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند. هنگامی که چنین تضادی بین منافع شروع می‌شود محیط زیست به حاشیه رانده می‌شود. نظارت دقیق‌تر بر خسارت وارده به محیط زیست، مشارکت جوامع محلی در حفاظت از منابع طبیعی و ایجاد معاش جایگزین برای جوامع روستایی - مانند اکوتوریسم - در جهت کاهش اتکای بیش از حد به برداشت ناپایدار از منابع طبیعی در کاهش فشار وارده بر زیستگاه‌ها و مهاجرت به شهرها موثر خواهد بود. اکنون دیگر نمی‌توان با مساله محیط زیست به‌عنوان یک موضوع معمولی در دستور کار برخورد کرد.

تراژدی دیگر به‌نام دریاچه ارومیه

دریاچه ارومیه که حالا دیگر همه با شنیدن نام آن برایش دل می‌سوزانند و از آنچه بر این جاذبه طبیعی گذشته، اظهار تاسف می‌کنند، آخرین روزهای واپسین عمر خود را پشت سر

می‌گذارد. به عقیده کارشناسان، در صورت خشک شدن این دریاچه هوای معتدل منطقه به هوای گرمسیری با بادهای نمکی تبدیل خواهد شد و بارش باران نمک در استان‌های همجوار آن، منجر به آواره شدن چندین میلیون نفر می‌شود. با همه این هشدارها و حتی با اعتراضی که در سال ۹۰ نسبت به وضعیت بحرانی این دریاچه انجام شد و در مواردی این قضیه رنگ و بوی سیاسی هم گرفت، اما باز هم اقدامی اساسی برای بهبود وضعیت آن شاهد نبودیم و طرح‌های مختلفی که برای نجات این دریاچه مطرح شد همگی بی‌فایده بودند؛ از جمله باروری ابرها، انتقال آب از طریق رودخانه‌هایی مانند ارس به دریاچه ارومیه و جلوگیری از ادامه برداشت‌های غیرمجاز آب از طریق چاه‌ها. در حالی که هیچ کدام از این کارها تاکنون درمانی برای وضعیت وخیم این دریاچه بیمار نبوده‌اند.

سرنوشت همسان جنگل‌های شمال و غرب ایران

بر اساس آخرین گزارش فائو، مساحت کل جنگل‌های جهان ۳ میلیارد و ۴۵۴ میلیون هکتار است که سهم ایران از این میزان تنها ۱۱ میلیون و ۷۴ هزار و ۵۵۴ هکتار است. آن‌گونه که فائو اعلام کرده است جنگل به نواحی گفته می‌شود که تاج پوشش بالای ۱۰ درصد، توده جنگلی بیش از نیم هکتار و درختان و درختچه‌هایی بلندتر از پنج متر داشته باشد؛ در حالی که طبق تعریف ایران که وجود تاج پوششی پنج درصد به بالا را کافی می‌داند، ایران صاحب حدود ۱۴ میلیون هکتار جنگل است.

این اعداد اگرچه در نگاه نخست قابل قبول به نظر می‌رسند، اما وقتی تقسیم بر جمعیت کل کشور شود و نتیجه آن در کنار سرانه جهانی قرار بگیرد، اوضاع نامناسب ما را نشان می‌دهد. طبق آخرین گزارش فائو، متوسط سرانه جنگل‌های جهان رقمی معادل ۰/۶۲ هکتار (حدود شش هزار متر) است در حالی که این رقم برای هر ایرانی ۱۶۰۰ متر است.

بر اساس آمارهای طی سال‌های ۱۳۸۹ و ۱۳۹۰، بیش از یک و نیم میلیون متر مکعب چوب از جنگل‌های شمال ایران برداشت شده است. این رقم، بیان‌گر آمار رسمی در این زمینه است و بدون شک در کنار این برداشت‌ها، قطع درختان به‌طور غیرقانونی نیز در جریان است که بر میزان کل نابودی جنگل‌ها می‌افزاید. متخصصان جنگل گفته‌اند که جنگل‌های شمال ایران تاکنون به

اندازه‌های آسیب دیده‌اند که تاب این برداشت گسترده را ندارند. پیش‌بینی شده است که با ادامه این روند، جنگل‌های شمال ایران به سرنوشت جنگل‌های غرب ایران دچار خواهند شد. از طرفی دیگر، ۳۰۰ هزار هکتار از جنگل‌های بلوط زاگرس در وضعیت بحرانی قرار دارند. در حال حاضر یک ششم جنگل‌های زاگرسی آلوده به بیماری ذغالی بلوط بوده و از این یک میلیون هکتار نیز، ۳۰۰ هزار هکتار با آلودگی بیش از ۵۰ درصد در وضعیت بحرانی قرار دارند. جنگل‌های زاگرسی هفت استان ایلام، کهگیلویه و بویراحمد، چهارمحال و بختیاری، خوزستان، لرستان، کرمانشاه و فارس درگیر بیماری قارچی ذغالی بلوط بوده و با وجود پراکنده بودن مناطق بحرانی می‌توان گفت استان‌های ایلام، لرستان و کرمانشاه به ترتیب دارای بیشترین مناطق بحرانی هستند.

حکومت بر عمق فاجعه سرپوش می‌گذارد

آنچه در مورد فجایع محیط زیست ایران می‌شنویم آمارهای دولتی است که خیلی نمی‌توان به درستی آنها مطمئن بود. چرا که دانشگاه‌های ایران تقریباً روی هیچ‌کدام از این موضوعات تحقیق اساسی نمی‌کنند. علت آن این است که **کدام دستگاه دولتی حاضر است به محقق پول بدهد که فردا می‌خودش را بگیرد؟** تحقیقات هم بیشتر برای مقاله‌سازی است و بس. سازمان محیط زیست که باید مهم‌ترین سازمان سفارش‌دهنده این تحقیقات باشد، نه پولی برای این کارها دارد و نه کادر کارشناسی و مدیریتی آن علاقه‌ای به حمایت از این تحقیقات دارند. با این وضعیت مشکلات محیط زیست ایران شده غورزدن در کلی‌گویی! حتی اندک متخصصانی هم که هستند، همدیگر را قبول ندارند و برای تقسیم منابع کوچک مالی با هم در ستیزند.

بودجه‌های ضعیف تحقیقاتی دانشگاه‌ها هم اغلب اعضای هیئت علمی را به سوی محافظه‌کاری و زدوبند هدایت می‌کند. چنین فرد پولی و محافظه‌کاری نیز نمی‌تواند محقق صادق، مستقل و باشهامت باشد. مثلاً در مورد سدسازی؛ وزارتتی که خود بانی سدسازی که منشاء ریزگردهاست، نمی‌گذارد اطلاعاتش به‌دست دیگران بیفتد. پس اعتراضات در حد گفته‌های رسانه‌ای محدود گشته و در اجرا به کار نمی‌آید.

یکی دیگر از مسایلی که دستگاه‌های نظارتی در مورد آن اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند، مساله پخش پارازیت‌ها می‌باشد. اثرگذاری پارازیت‌ها بر سلامت شهروندان از حساسیت ویژه‌یی برخوردار است. امواج پارازیتی به سلامت انسان و سلول‌های بدن تاثیر منفی می‌گذارد و موجب اختلال در سیستم ایمنی بدن می‌شود و بیشترین اثر این امواج بر روی زنان باردار و سالخوردگان است. یکی از دلایل سونامی سرطان در ایران اثرات تشعشعات است و مساله نگران‌کننده در خصوص پارازیت‌ها اظهار بی‌اطلاعی دستگاه‌های نظارتی است. پارازیت یکی از انواع امواجی است که برای اختلال ماهواره ایجاد می‌شود. در حالی که این پارازیت‌ها کاملاً آگاهانه و برنامه‌ریزی شده بوده و با نام "مبارزه با تهاجم فرهنگی" و به اصطلاح ایجاد اختلال در امواج کانال‌های دشمن انقلاب اسلامی صورت می‌گیرد.

منطق سودپرست اقتصاد ایران

اگر در معنای عام کلمه بتوان اقتصاد را به شکل «عمل برآورده‌سازی نیازهای مادی ضروری جامعه و حالت نهادینه و مقرراتی آن» تعریف نمود، اعمال خشونت و مرکز‌گرایی بیش از حد اشکال حاکمیت جامعه قدرت-دولت‌گرا در طول تاریخ که ایران نیز از آن مجزا نیست، موجب شده است که نظام با جداساختن این بخش اساسی از جامعه، احساس و قابلیت طبیعی خودکفایی جامعه و اعتمادبه‌نفس آن در موضوع خودگردانی‌اش را از میان ببرد. از این‌رو، «انحصارات الیگارشیکی که اکثریت قریب به اتفاق جامعه را از اقتصاد واقعی دور نموده، سود را به‌صورت یگانه‌گریزه درآورده و جز بر ساخت و تداوم بخشی انحصارات استثماری هیچ رابطه‌ی با جامعه پیدا نمی‌کند، در چنان سطحی که حتی قدرت دولتی را پشت‌سر بنهد و منجر به سرطان اجتماعی گردد.» در روزگار امروز نیز رویکرد مبتنی بر خصلت انحصارطلبی دولت - ملت، همانند اعمال کردن آن در دیگر حوزه‌های اجتماعی در حوزه اقتصادی نیز از سوی رژیم ایران اعمال می‌شود. این امر نیز غالباً در پیدایش انحصارها، تخصیص نامطلوب منابع، توسعه نابهنجار، پیدایش بحران‌های اقتصادی، ناآرامی اجتماعی، بی‌ثباتی سیاسی و نهایتاً در فروپاشی نظام تاثیرگذار خواهد بود. همچنین طرح‌های اقتصادی مبتنی بر مرکز-پیرامون که در آن پیرامون نقش تغذیه مرکز را ایفا می‌کند، فلاکت‌های زیست‌محیطی را به‌بار آورده است.

قبل از هر چیز باید مشکلات ایران به‌ویژه معضلات اقتصادی آن، حتی در دوران جمهوری اسلامی را در درون نظام جهانی دید و مثل بقیه کشورهای دنیا با مشکلات و پاسخ‌های مشابه. هر آنچه که در ایران اتفاق می‌افتد در همه جای دنیا نیز رخ می‌دهد. این نظریه را در واقع باید در چارچوب نظام جهانی او تحلیل کرد. جایی که نظام جهانی سرمایه‌داری موجود سلسله‌مراتبی، قطبی، ملی‌گرا، جنسیت‌گرا و غیردموکراتیک است.

از این‌رو، بحران اقتصاد در تمامی دنیا فقط مالی نیست بلکه اکولوژیک نیز می‌باشد، زیرا اقتصاد جهانی بی‌هیچ دقتی منابع طبیعی را نابود می‌کند، آلودگی‌ها را به‌طرز بی‌سابقه افزایش می‌دهد و منطق مولد‌گرایی بر آن حاکم است. در این اقتصاد بسیاری از نیازهای اساسی جامعه مانند مسکن و خدمات بهداشتی و مواد غذایی طبیعی و سالم و همچنین نیازهای اجتماعی لایه

های تهیدست و نیازهای محیط زیستی به دست فراموشی سپرده شده یا مورد توجه لازمه نیستند و حال آنکه در همین اقتصاد، تولید اسلحه و بمب و تولید مواد سوختی فسیلی ادامه دارد. در همین مدل اقتصادی تولید انبوه مواد کشاورزی با استفاده وسیع کودهای شیمیایی و مواد شیمیایی ضد آفات جهت راندمان بیشتر تعقیب می‌شود و به‌طور عمده صنعت بر مدار سنتی کمیت‌گرا می‌گردد و تخریب سلامتی و هوای سالم و اکوسیستم‌ها به شدت دنبال می‌شود. آسیب‌ها و نابسامانی‌های زیست‌محیطی در ایران و مدل ضد اکولوژیکی مدیریت اقتصاد کنونی و عوامل ایجادکننده بحران در ایران نیز از همین منطق سودپرست سرچشمه می‌گیرد. با این حال برخی از خصوصیات کلی اقتصاد ایران را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

اقتصاد ایران در دوران قاجار و پهلوی

کشورهای سرمایه‌داری در سده‌های اخیر میلادی به پشتوانه اقتصاد و سیاست قدیم و جدید خود تقریباً بیشتر سرزمین‌ها و دولت‌های کهن و سنتی را تحت سیطره خود درآورده و تعیین‌کننده سرنوشت آنها شدند. از طرفی دیگر، نتیجه ناخواسته گسترش قدرت و سیطره اروپاییان، آشناسدتن جوامع سنتی با آرا و عقاید آنها و به‌طور کلی مفاهیم عصر مدرن بود. این امر سبب گردید تا موجی از بیداری ملت‌ها در میان این جوامع شکل گیرد و جریان سلطه غربی‌ها بر مستعمرات‌شان با مشکل مواجه گردد. با این احوال، دولت‌های ملی و جنبش آزادی‌بخش ملی - که پدیده سیاسی خارجی مراکز رئال سوسیالیسم بودند - به نمونه‌های تحریف‌شده و ضعیف‌تر از نظام مرکزی تبدیل شدند. حتی پس از رهایی آنها از استعمار کلاسیک، رژیم‌هایی که تأسیس کردند، تفاوتی با مدیریت‌های استعمار کلاسیکی نداشت. پیش از انقلاب سال ۵۷، از کدخدای گرفته تا شاهدگان قاجار و حکام پهلوی به دولت‌های مرکزی و یا کشورهای خارجی وابسته بوده‌اند؛ زمین‌داران بزرگ نیز همین‌طور. این ترجیح وابستگی را با توجه به شرایط سیاسی برمی‌گزینند، اما هیچ‌گاه در میان جامعه قرار نگرفته‌اند. این طبقه تحت سلطه استعمار سرمایه‌داری در ایران رشد و توسعه یافت. به این گروه باید نظامیان را افزود که در ازای امکانات اقتصادی و سرمایه از هرگونه عمل آنان دفاع به‌عمل می‌آوردند. کارمندان عالی رتبه دولتی و وزرا نیز در عین آن که از امتیاز تیول برخوردار بوده و زمین‌داران بزرگی بودند در بازار نیز نقش مهمی ایفا می‌کردند. منفعت این گروه در توسعه و رشد هرچه بیشتر کشورهای

سرمایه‌داری استعماری و قدرت‌محور، و عقب‌ماندگی و اقتصادی وابسته به خارج در کشور خودشان بود.

بنا به اقتضای تحولات شکل گرفته و هم‌زمان با پایان یافتن سده نوزدهم میلادی، شکل و قالب روابط استعماری دچار دگرگونی گردید. در الگوی جدید، استعمارگران به صورت غیرمستقیم در پی حفظ منافع و مصالح خود برآمدند و بیشتر بر آن بودند زمینه‌ها را به گونه‌ی فراهم آوردن تا همواره وابستگی مستعمرات به خود را که به ظاهر مستقل نشان می‌دادند حفظ کنند و کشورهای فقیر همچنان خواهان حضور و همکاری‌های غربی‌ها برای بهبود اوضاع آشفته خود شوند.

این دوران در ایران با شکست مشروطه و اواخر دوره قاجار هم‌زمان گشت. اوضاع آشفته ایران که زمانی در رأس سیاست دولت‌های استعماری بود، دیگر نمی‌توانست منافع استعمارگران را برآورده سازد؛ بنابراین وجود دولتی متمرکز و مقتدر در ایران از ضروریات سیاست جدید شناخته شد. از این رو، می‌بایست در این دوره به امور داخلی ایران سروسامان داده شده و ایران به‌عنوان پایگاهی مهم در منطقه ایفای نقش کند. تحولات بین‌المللی نظیر قدرت‌یابی کمونیست‌ها در شوروی سبب گردید تا ایران از اهمیت بیشتری در مناسبات جهانی برخوردار گردد.

البته قبل از این تحولات، اقتصاد ایران بومی و سنتی بوده و معاملات بعد خارجی ندارد، یعنی اقتصاد معیشتی است. چرا که در نیمه نخست قرن نوزدهم میلادی بیشتر مسایل استراتژیک منطقه‌ی است که برای خارجی‌ها مهم است، مثل حفاظت از هند که مستعمره بریتانیا بود، و ارتباط با فرانسوی‌ها و غیر آن. بر این اساس، اقتصاد و بازارهای ایرانی چندان جذابیتی برای اروپاییان نداشت و حتی قراردادهایی که منعقد می‌شوند بیشتر جنبه نظامی و سیاسی دارند. در نتیجه ایران نه فقر فراگیرش نسبت به گذشته کاهش یافت و نه کارگزارانی کارکشته و دلسوز داشت تا برنامه و بودجه‌ی برای اصلاح ساختار بفرنج اجتماعی و اقتصادی کشور تنظیم کنند. جمعیت کشور که به دلیل شیوع بیماری‌های همه‌گیر، سوء تغذیه، فقدان امکانات بهداشتی و... به کندی افزایش می‌یافت، در این سال‌ها به ۱۱ میلیون نفر رسیده بود، بی‌آنکه توزیع آن بر مبنای ۲۵٪ در شهرها، و ۲۵٪ عشایری و ۵۰٪ روستایی تغییر کند. در سراسر این دوره پرداخت‌ها دچار کسری مزمن بود و پیوسته بر میزان بدهی‌های خارجی افزوده می‌شد. در ساختار اقتصادی یا فنی صنعتی کشور تحول بارزی رخ نداده بود. نزدیک به ۹۰٪ نیروی کار در کشاورزی و صنایع

دستی روستایی اشتغال داشتند و ۱۰٪ باقی مانده به تجارت، امور دولتی و صنایع شهری مشغول بودند.

عمده‌ترین کالاهای وارداتی ایران مصنوعات صنعتی و عمده‌ترین صادراتش مواد خام، محصولات کشاورزی، نفت و صنایع دستی نظیر فرش بود. نزدیک به ۸۰ تا ۹۰٪ مبادلات بازرگانی ایران با روس و انگلیس صورت می‌گرفت. از نیمه دوم قرن نوزدهم به بعد وجود نظامی و راهبردی تا اندازه‌ی کاهش می‌یابد و رویکرد اروپاییان بیشتر جنبه سیاسی و اقتصادی می‌یابد. در نیمه دوم قرن نوزدهم در ایران به دلیل تغییراتی که در پی تحولات جهانی رخ می‌دهد و ادغام هر چه فزاینده‌تر اقتصاد ایران در اقتصاد جهانی، سرمایه‌های خارجی وارد ایران می‌شوند و امکان امتیازگیری از سوی خارجی‌ها پدید می‌آید. در دوره قاجار که آن را عصر امتیازات می‌خوانند، دولت این امکان را برای سرمایه‌گذاری خارجی فراهم می‌کند که بتوانند مثلاً در ایران راه آهن تاسیس کنند، جاده بکشند، از معادن بهره‌برداری کنند و برای انجام صادرات و واردات کالاها تجارت‌خانه تاسیس کنند. از سویی، دولت مردان قاجار از یک سو منافع در ورود سرمایه‌های بیگانه داشتند و از سویی دیگر، سرمایه‌های بیگانه از پشتیبانی دولت‌های متبوع‌شان مستظهر بودند.

رضاشاه زمانی پادشاه ایران شد که این کشور در بدترین موقعیت و وضع اقتصادی قرار داشت؛ دامنه و شعله‌های ویرانگر جنگ جهانی اول به ایران نیز کشیده شده بود. ساختار سنتی اقتصاد ایران، وجود خان‌های ظالم و سرکش و قبایل متمرّد، ناامنی و نامناسب بودن راه‌های تجاری و مواصلاتی و فلج شدن صنایع داخلی و نابودی زراعت و کشاورزی... از مصادیق وضع بد اقتصادی ایران بود. رضاشاه برای پیاده کردن سیاست اقتصادی جدید بایستی موانع موجود را از سر راه بردارد. در طرف دیگر سیاست اقتصادی رضاشاه، گرداننده اصلی یعنی انگلیس قرار داشت که به دلیل تغییرات جهانی، ایران تحت سیطره کامل آن دولت درآمده بود. تلاش انگلستان برای حفظ قدرت خود پس از پیروزی در جنگ جهانی اول فزونی یافته و در پی آن بود ساختارهای اقتصادی آنها را جهت تأمین منافعش تغییر دهد؛ راه‌های ارتباطی برای تسهیل در جابجایی کالا و مواد خام مرمت و یا احداث می‌شد و راه‌های جدید ارتباطی به خصوص راه آهن در ایران گسترش می‌یافت، صنایع و کارخانه‌هایی که وظیفه و کار ویژه آنها مونتاژ و سرهم‌بندی

قطعات نیم‌ساخته غربی بود احداث شوند و بازار ایران به بازاری مصرف‌گرا سوق داده شود که به مکانی برای فروش کالاهای غربی تبدیل گردد.

صنعتی کردن ایران در دوره رضاشاه صنعتی کردن از بالا بود که از نظر اقتصادی باعث شد تا این سال‌ها یکی از دوره‌های مهم تاریخ ایران به‌شمار رود. در این زمان دولت اقدام به تأسیس کارخانجات قند، سیمان، نساجی، شیمیایی، کنسرو و کشت تنباکو، چای و کشف معادن و غیره می‌کند. بدین ترتیب، موج صنعتی از بالا تحت عنوان مدرنیزه کردن صنایع به‌وسیله دولت، باعث دگرگونی در ساخت کشور و تبدیل آن به کشوری واقعاً صنعتی نشد، حتی پایه‌ی برای رشد و توسعه انجام‌یافته صنایع بعدی هم نشد. تمام فعالیت صنعتی ایران به‌استثنای قند تا پایان جنگ جهانی دوم متوقف شد و در حقیقت تمام فعالیتی را که رضاشاه برای صنعتی شدن ایران متحمل شده بود روبه‌نیستی نهاد. زیرا رضاشاه دوباره اشتباه مشروطه‌خواهان را مرتکب شد و به‌جای خودکفایی و کاشتن نهال علم و ابتکار علمی جدید و بومی کردن آن با توجه به امکانات و محدودیت‌های جامعه ایران، تنها به چیدن میوه و اقتباس از ظواهر تمدن غربی که وصله‌یی نجسب برای جامعه بود، دست زد. در واقع در این زمان، چرخ صنایع ایران در دست مدیران و کارشناسان خارجی می‌چرخید و همین امر سبب شد تا با دست‌کشیدن آنان از مدیریت صنعتی ایران، این صنایع دچار رکود شود.

اهتمام دولت تنها متوجه محصولات بود که در بخش صنایع ضرورت داشت، صنایعی که تنها جنبه مصرفی آن مد نظر بود و سودی برای کشور و آیندگان به‌دنبال نداشت. از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که دولت پهلوی اول هیچ‌گاه اندیشه ساخت زیربنایی سالم و مستحکم برای رشد و ترقی تدریجی و مستمر را در سر نداشت. مثلاً دولت در زمینه راه‌سازی برای تمرکز بیشتر و بهتر به راه‌ها نیاز مبرم داشت. رضاشاه هنگامی که در منصب وزارت جنگ بود به امر راه‌سازی اهمیت ویژه‌ی می‌داد. این امر به‌خوبی نشان می‌داد که رضاشاه اهداف نظامی و سیاسی را در ایجاد راه‌ها بر اهداف رفاهی و اقتصادی ترجیح می‌داد. چرا که راه‌سازی را با هدف کنترل بیشتر ایالات و شهرها و سرکوب آنی قیام‌ها مورد همت خود قرار داد. دوری بیش از حد ایستگاه راه‌آهن‌ها از شهرها و آبادی‌ها مؤید این معنی است. حتی در این باره "بریگاد ژنرال کاستلو"، ژنرال مالی سپاه دهم انگلستان اظهار داشته بود که «قصد رضاشاه از احداث راه‌آهن نه باصرفه‌بودن آن از نظر تجاری بود بلکه فایده نظامی آن بود که اتفاقاً فایده آن نصیب روس و

انگلیس و آمریکا گردید. به طوری که اگر این راه‌ها نبودند شاید امروز قدرت آلمان و ایتالیا و ژاپن بر دنیا سایه افکنده بود و نقشه جهان صورت دیگری داشت. «رضاشاه اگر در شمال کشور راه آهن بیشتری ایجاد کرد تنها بدین دلیل بود که املاک او در مازندران ارزش بیشتری پیدا می‌کرد.»

سیاست اقتصادی رژیم عمده بر ضد برخی مناطق به خصوص کوردستان و آذربایجان بود که از راه اقدامات تبعیض آمیز خود در پی سرکوب حس استقلال طلبی و گریز از مرکز آنها بود. از این گذشته، تقریباً تمامی خدمات رفاهی و به خصوص آموزشی و بهداشتی و تسهیلات عمومی، در تهران و به میزان کمتری در چند شهر دیگر تمرکز یافته بود. به عنوان نمونه، در دوره قاجاریان نیز امیر کبیر هنگامی که برای انجام ماموریت سیاسی و حل اختلافات مرزی به عنوان رییس هیئتی سیاسی نزد دولت عثمانی رفته بود، از سیاست‌های عثمانیان برای نوسازی و مدرنیزاسیون کشور متأثر گردید و خواست که همین کارها را در ایران انجام داده و ارتش، نظام اقتصادی و شهر تهران را نوسازی و مدرن نماید.

در پشت پرده اقدامات رضاشاه در دوره پهلویان نیز، در تغییر لباس سنتی ایرانیان و کشف حجاب، منافع اقتصادی کشورهای اروپایی نهفته بود. رضاشاه با تغییر لباس مردم ایران می‌بایست مقادیر فراوانی پارچه و البسه از کشورهای اروپایی و در رأس صادرکننده مهم آن یعنی انگلستان وارد می‌کرد تا نیاز جامعه جدید را تأمین کند و این خود باعث رونق صنعت نساجی انگلستان می‌شد. همچنین کشف حجاب و اجبار زنان به استفاده از مدها و الگوهای غربی و خارج شدن از پرده عفاف، جامعه را به سوی نوعی تجمل‌گرایی و مصرف‌محوری سوق می‌داد. از این رو، در همه سال‌های حاکمیت رضاشاه میزان واردات بر حجم صادرات فزونی داشته و تقاضای بازار داخلی برای اجناس خارجی روز به روز افزایش می‌یافت.

از آنجا که دولت رضاشاه به حمایت مردمی متکی نبود، بنابراین می‌بایست با تقویت ارتش خود پایه‌های رژیم خود را مستحکم نماید. از این رو، عایدات کشور که بخش اعظم آن از نفتی بود که در انحصار انگلستان قرار داشت، صرف خرید اسلحه و مهمات جنگی کند. دکتر مصدق در این باره معتقد است: «هرگاه به عواید نفت جنوب مراجعه کنید، معلوم خواهد شد که عواید مزبور، منحصرأ در راه سیاسی خرج شده است. چرا که صرف احداث راه آهن شده که برای ما سرتاپا ضرر است. همچنین به مصرف خرید اسلحه و مهماتی رسید که ایران بدان احتیاجی

نداشته، زیرا ما با دول مجاور قصد جنگ نداشتیم که محتاج این قدر سلاح شویم. اگر آن مهمات برای ما بود پس چه شد که در شهریور ۱۳۲۰ از دست ما رفت، چرا که در این زمان که جنگ جهانی دوم در حال جریان بود، ایران از سوی متفقین به اشغال درآمد؛ شمال به دست شوروی افتاد و جنوب نیز به دست بریتانیا و رضاشاه نیز استعفا کرد. با اشغال کشور توسط متفقین وضع کشور بیشتر به هم ریخت و فقر و فلاکت و قحطی و گرانی و بیکاری گسترده ای را بدنبال آورد. در دوران چهار ساله اشغال کشور ۲۴-۱۳۲۰ اوضاع اقتصادی کشور بسیار وخیم گردید و معیشت عمومی تنزل و قحطسالی، توده های مردم را به روز سیاه نشاند. وضع پولی کشور در هم و تورم شدید موجب رنج بیشتر عموم مردم را فراهم نمود.

بحثی که بعد از سرکار آمدن دولت شبه مدرنیستی رضاشاه و پس از او محمدرضاشاه در عرصه تجارت و بازرگانی و وضعیت اقتصادی ایران حایز اهمیت است و اتاق تجارت - و بعدها اتاق بازرگانی - نیز همسو و در تعامل با آن و همراه و همکار بود، مساله نگاه دولت به اقتصاد و بازرگانی است که این امر نیز جدای از سیاست کلان حکومتی قابل بررسی نیست. همچنان که در اواخر دوره قاجار با کشف نفت در ایران چرخش مهمی در سیاست گذاری اقتصادی به وجود آمد، دوره پهلوی اول نیز آغاز فرایند مدرن سازی در ایران مبتنی بر درآمدهای دولتی از منابع نفتی است. سیاست هایی در پیش گرفته شد که در راستای تشکیل دولتی متمرکز و نوین بود. این سیاست ها به واسطه عدم پیش بینی جایگزین برای شیوه های تولید سنتی، ضربات سنگینی را بر پیکره اقتصادی ایران برجای نهاد. در کل، از بین بردن ایلات و عشایر و تمرکز در شهرها در کنار ایجاد کارخانه های صنایع سبک تولیدی و صنعتی سازی به سبک اروپایی از مشخصه های حکومت رضاشاه بود. پس از شهریور ۱۳۲۰ با مشکلاتی که برای کشور پیش آمد، تامین نیازهای اقتصادی جامعه و روند تجارت دچار مشکل پیچیده تری گشت و تشدید بیشتری یافت؛ این امر مجدداً با ملی شدن صنعت نفت در سال ۱۳۲۹ شمسی و حذف درآمدهای نفتی تا حدودی اما نه به صورت کامل تکرار شد. هر چند با اجرای سیاست اقتصاد بدون نفت، بازار تجارت کالا و صادرات و واردات دارای اهمیتی فزون تر از پیش شد. پس از کودتای ۱۳۳۲ سیاست های اقتصادی دولت تماماً مبتنی بر صنعت نفت و صادرات مواد خام نفتی بود که برای ایران درآمدهای کلانی را به همراه داشت. این درآمدهای ارزی در بخش خرید صنایع سنگین سرمایه گذاری شد.

همچنین محمد رضاشاه فرق چندانی با پدرش نداشت. او در دوران پادشاهی اش ارتش خود را نیرومندترین ارتش خاورمیانه می‌دانست. نظام استخباراتی مخوفی را هم به‌وجود آورده و دربار بسیار وسیعی را سازماندهی کرده بود. بنیاد پهلوی نیز در همه ارکان اجتماعی و حکومتی نفوذ داشت. به‌طور کلی تمامی نهاد و ثروت جامعه در دست کمتر از هزار نفر بود. شرکت‌های نفتی نیز درآمدهای سرسام‌آوری را نصیب او می‌کردند. شاه معتقد بود با این اقدامات توانسته ایران را به‌سوی کشوری مدرن و قدرتمند رهنمون سازد و لذا مردم باید از سپاسگزار بوده و از او حمایت کنند. اما از این قضیه غافل بود که طبقه متوسطه از مدرنیته تغذیه می‌نماید و تنها اقتصاد او را سیر نخواهد کرد، بلکه در جستجوی جایگاهی سیاسی است.

رویکرد صدقہ‌یی و توزیع رانت در نظام جمهوری اسلامی ایران

مشکلات نهادینه‌شده ساختاری فراوانی در اقتصاد ایران وجود دارد. وضعیت اقتصاد ایران طی یک نسل (۳۵ سال) گویای آن است که در نتیجه تزریق حدود ۸۰۰ میلیارد از بخش نفت و گاز، تزریق میلیون‌ها ساعت آموزش سالانه، ایجاد زیربنای نسبتاً وسیع و قدرتمند انرژی مدرن، تأسیس صنایع مادر برای تولید و عرضه مواد مهم واسطه صنعتی مانند فولاد و پتروشیمی و تلاش وسیع مردم باید توسعه و رشد قابل توجه تولید سرانه را انتظار داشته باشیم. حال آنکه نتیجه عملی، ثبات نسبی و یا حتی کاهش احتمالی تولیدی سرانه است. از این رو، عملکردهای روزمره و مصلحت‌گرایانه غیرمتمکی بر حفظ حقوق خصوصی مردم و ابهام حقوقی و رویه‌یی در نظام قضایی از دیدگاه حقوق خصوصی، فرهنگ حکومت‌سالارانه حاکم بر کل جامعه و دولتی‌شدن بخش عمده‌یی از اقتصاد کشور منجر به آن شده است که در وضعیت حفظ و حراست حقوق خصوصی مردم ابهام و اخلال ایجاد شده، به‌نوعی که نظام انگیزشی نوآوران جامعه سرکوب شده است. این سرکوب و سهولت نقل و انتقالات بین‌المللی مغزهای خلاق منجر به آن شده است که اول ناهنجاری‌های روانی در افشار نوآور و در کل جامعه بوجود آید. دوم خلاقیت و نوآوری جامعه به زمینه‌های ناسالم معطوف شود و سوم، نیروهای خلاق و نوآور به‌ویژه حامیان اقتصاد زیست‌محیطی و هم‌خوان با مسایل اجتماعی از جامعه خارج شوند که این‌ها به ضعف خلاقیت سالم در کشور منتهی شده و به‌عبارتی، اقتصاد کشور دچار ضربه مغزی شده است. از منظر دیگر، بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که در آمد حاصل از صادرات نفت و گاز، مصرف

وسیع نفت و گاز در داخل، تصور بازگشت به عصر طلایی تاریخ و فرهنگ گذشته ایران، استفاده آگاهانه یا غیر آگاهانه از موقعیت حساس جغرافی سیاسی کشور به ایجاد توهم اهمیت و ثروت برای ما منجر شده است که این موضوع در کنار استبداد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور به رفتار غیر عقلایی در حوزه‌های مختلف زندگی و روزمرگی در سیاست‌گذاری اقتصادی - اجتماعی منجر شده است.

در یک اقتصاد سیاسی رانتی همچون اقتصاد ایران که وجه غالب تمایلات سیاست‌گزاران و دست‌اندرکاران مبارزه با فقر عبارت از توزیع رانت و بی‌توجهی به عزت نفس فقرایی است که در این رویکرد نه در عمل به تعالی و بهبود پایدار زندگی فقرا منتهی می‌شود و نه در تسریع حرکت به اصطلاح توسعه ملی اثر چندانی دارد. رویکرد صدقه‌یی و توزیع رانت (مثل یارانه، صندوق صدقات و خیریه، کمیته امداد خمینی و...) برای رفع فقر نه تنها فاقد هرگونه بالندگی و پایداری است، بلکه به واسطه دامن‌زدن به تمایلات مصرفی و بی‌اعتنایی به ظرفیت‌های تولیدی جامعه می‌تواند منشأ گسترش و تعمیق وابستگی در سطح ملی نیز بشود.

امروز با تکیه بر درآمدهای برآورده نفتی و از طریق دامن‌زدن به مطالبات مصرف‌گرایانه و بدون اعتنای کافی به تمهید شرایط لازم برای ارتقای توان تولید ملی دقیقاً در جهت عکس آنچه کوشش‌های تجربی در ایران و جهان اقتضا می‌کند، عمل می‌شود. در کل، ۷۰ سال است که اقتصاد ایران متمرکز و دولتی و بخش خصوصی نیز مکمل دولت بوده است. سران رژیم به تبعات سیاسی و اقتصادی موضع‌گیری خود نیندیشیده و عواقب تصمیمات خود را در نظر نمی‌گیرند.

ساختار فسادزای اقتصاد ایران

هنوز در متون حقوقی و قانونی رژیم ایران تعریف صحیح، صریح و روشنی از مفاسد اقتصادی نداریم. از این رو بخشی از نابسامانی‌های ساختاری از ساختار ایدئولوژیکی و سیاسی جمهوری اسلامی سرچشمه گرفته که منجر به نابهنجاری‌ها و گرفتاری‌های فزاینده اقتصادی گشته‌اند. این رژیم با ادغام نهادهای مذهب و حکومت، ایران را دچار بحرانی ساختاری ساخته است که در صورت ادامه می‌تواند به فروپاشی کامل نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور بینجامد. در واقع، عملکرد اقتصاد، هم در مرحله تدوین و هم در مرحله تکوین سیاست‌های

اقتصادی و هم در مرحله اجرا، وابسته به ماهیت و کیفیت ساختار سیاسی کشور است و بی ثباتی سیاسی و اقتصادی موجب سقوط ارزش پول، پیدایش تورم‌های نجومی، فرار سرمایه، اتلاف انبوه منابع اقتصادی و رکود اقتصادی می‌گردد.

با توجه به اینکه اقتصاد ایران، اقتصاد دولتی و سرمایه‌داری بروکراتیک است تنها مدیران عالی‌رتبه و برخی از کارمندان دولت در آن شرکت دارند و مشارکت می‌کنند و این نیز موجب شده است که زمینه‌های فراوانی را برای فساد، رانت‌خواری، رشوه‌دهی و رشوه‌گیری هموار گردد. برنامه‌های اقتصادی ایران پس از انقلاب ۱۳۵۷ نیز، مجموعه‌ای از تغییرات ساختاری است که موجب اتلاف انبوه ثروت کشور گردیده و نوسازی کشور را اسیر تنگناهای ساختاری کرده است. رانت‌خواری و فساد اقتصادی در تمامی بدنه جامعه و دستگاه دولتی گسترش یافته است و در اقتصاد کشور، نمادهای رکود عمیق همزمان با علایم تورمی و بیماری‌های ساختاری نمودار می‌باشند. همچنین ساختارها به نحوی شرایط را مهیا می‌کنند که زمینه بروز فساد شکل بگیرد و نابهنجاری‌های رفتاری را تسهیل می‌سازند. از طرفی دیگر، همان‌طور که اشاره نمودیم، هنوز در متون حقوقی و قانونی رژیم تعریف صحیح، صریح و روشنی از مفاسد اقتصادی نداریم. ولی این عبارت، چنان که در ذهینت جامعه شکل گرفته، به گروهی از مفسده‌ها در ارتباط با سوءاستفاده‌های مادی افراد به اشکال قانونی و غیرقانونی اطلاق و طبق دیدگاه مذهبی جامعه، بی‌تقوایی خوانده می‌شود. به عبارتی دیگر، درک مشکلات و موانع توسعه در جهان سوم با دیدی دینی و غیرعلمی موجب خفیف‌شدن مجازات‌ها و تضعیف جنبه‌های بازدارندگی می‌شود و آنچه که ساختارهای معلول و فسادساز جامعه اقتصادی ما را می‌سازد و بدان وجهه‌ای قانونی و مدنی می‌بخشد، وجود تئوری‌ها و آموزه‌هایی است که در مجامع آکادمیک کشور و تبدیل این تئوری به موضوعات و محتوای کتاب‌های درسی، ما را پیشاپیش به سمت یک فساد نهادمند سوق می‌دهد. این را نیز می‌توان برخورد گزینشی با دین و احکام مربوط به آن نام کرد که زیان‌های عمده آن را به صورت زیر بیان نمود؛

۱- دین ماهیت ارگانیک دارد. توجه گزینشی به دین باعث می‌شود در کارکرد دیگر بخش‌های دین نیز که موجب توجه بوده است اختلال ایجاد شود.

۲- بخش‌هایی از دین مغفول مانده و فراموش شده است که تأثیرات مستقیم خود را بر عرصه اقتصاد خواهد گذاشت. به این معنا که ربا از مهم‌ترین تأثیراتش، ویران‌ساختن چارچوب نظام اقتصادی کشور است.

۳- و نهایتاً اینکه اساسی‌ترین بخش توجه به احکام دینی در این است که بخش‌هایی از دین مغفول مانده یا تعطیل شده و خلاف آن هم صورت می‌گیرد به جز تأثیر مستقیم و مادی خود یک تأثیر ماهیتی و ماهوی نیز بر انسان و جامعه انسانی دارد که مهم‌تر از وجوه دیگر آن است. یکی دیگر از مهم‌ترین معلولات بستر شکل‌گیری زمینه بروز فساد و تسهیل‌سازی ناهنجاری‌های رفتاری در جامعه ایران، پیدایش دهشتناک بخش عمده‌یی از فساد تحت عنوان اقتصاد زیرزمینی است. این بخش گرچه با ساز و کار نوع اول لایه‌های فساد شکل می‌گیرد اما ویژگی تمایز آن از هم‌عرضان خود این است که در بسترهای قانونی و طبیعی تحقق می‌پذیرد و بدون هرگونه ریسک و خطری، فرآیند شسته‌شدن درآمدهای کثیف را طی می‌کند. اقتصاد زیرزمینی شامل موارد گسترده‌ای از جمله قاچاق کالا، مواد مخدر، روسپی‌گری و... می‌باشد که در بسیاری موارد توسط ثروتهای فرادولتی، تأمین و تغذیه می‌گردند. از طرفی دیگر، در طول چندین سال بی‌ضابطگی و بی‌برنامگی، اقتصاد دولتی ایران به گونه‌ای رشد کرده است که شرایط تخلف را هر چه سهل‌تر کند. مدیرانی که در طول دهه‌های گذشته سر کار آمده‌اند با انگیزه سوءاستفاده از قدرت، رفته‌رفته به طراحی سیستمی در کنار دستگاه‌های دولتی اقدام کرده‌اند که برعکس وزارت‌خانه‌ها، تور نظارت رسمی در آن سیستم پهن نشده است. این ترفند، چیزی جز شرکت‌های دولتی نیست. شرکت‌های دولتی با این توجیه که انجام وظایف اقتصادی دولت، از عهده سیستم اداری آن بر نمی‌آید، در طول دهه‌ها، شروع به تأسیس شدن کردند و کم‌کم چنان رشدی یافتند که مهار آن کاملاً از عهده دولت خارج شده است. هر چند که عوامل قدرت دولت‌ها (وزراء) نیز به دلیل منتفع‌شدن از این سیستم، هرگز عزم جزمی برای سازماندهی آنان از جهت ایجاد شفافیت و فراهم کردن زمینه‌های نظارت دقیق بر آنها نداشته‌اند. به عبارتی دیگر، شرکت‌های دولتی برای وزارت‌خانه جایی بودند که در کنار انجام وظایف اقتصادی وزارت‌خانه، امکان درآمدزایی خوبی هم داشتند و چون در تور سفت و سخت نظارت رسمی نبودند، دست مسوولان عالی‌رتبه و وزارت‌خانه را برای عملیات مالی و کسب سود باز می‌گذاشتند.

افزایش فاصله طبقاتی؛ دستاورد عملکرد اقتصادی جمهوری اسلامی ایران

در حکومت جمهوری اسلامی نیز شاهد اجرای سیاست‌هایی در سیستم اقتصادی بودیم که سبب تضاد عمیق طبقاتی شد. در گوشه‌ای برج‌ها، قصرها و ساختمان‌های مجلل دیده می‌شود و در گوشه‌ای دیگر خانه‌های کوچک و ساده و یا حتی کارتن خواب‌ها و حلبی‌آبادها. گروهی برای زنده ماندن مواد غذایی را از بقایای زباله‌های ثروتمندان جمع‌آوری کرده و گروهی خرج یک مهمانی‌شان به اندازه درآمد سالانه یک محله فقیرنشین می‌شود. هزینه‌ای که صرف تزئینات، مد و لوازم آرایش عده‌ای از ثروتمندان در سال می‌شود چند ده برابر هزینه سرانه اقشار فقیر جامعه است. همچنین، فروکاست ارزش پول داخلی موجب ارزان شدن صادرات و گران شدن واردات شده و برای از بین بردن این کسری بودجه، فشارهای مضاعفی بر جامعه و آن‌هایی وارد می‌شود که برای ادامه حیات خویش مجبور به فروش و عرضه نیروی کار خود می‌شوند. نگاهی اجمالی به عملکرد دولت‌های یکم تا دهم، صحت موارد بالا را بیشتر به اثبات می‌رساند.

در سال‌های اول پس از جنگ ایران - عراق، با وجود تزریق بالای منابع ارزی و ریالی به اقتصاد ایران به واسطه تجربه رشد دورقمی اقتصاد و رونق کم سابقه اقتصادی نرخ تورم سیر نزولی داشت. ولی با کاهش قیمت نفت به دلیل پایان حمله عراق به کویت و بروز عدم تعادل‌های جدی در اقتصاد ایران که در نتیجه اجرای شتابان سیاست‌های تعدیل اقتصادی نرخ تورم در سیستم قیمت‌های دولتی به یادگار مانده از دوره جنگ افزایش یافت. به طوری که در قالب یک سیر صعودی به ۴۹/۵ درصد در سال ۱۳۷۴ رسید تا دولت سازندگی بیشترین نرخ تورم اقتصاد ایران را نیز تاکنون به نام خود ثبت کرده باشد. با آغاز سیاست‌های تثبیت اقتصادی و توقف اصلاح ساختار قیمت‌ها که تحت فشار منتقدان محافظه کار آن روز و اصولگرای امروز صورت گرفت، نرخ تورم در سال ۱۳۷۵ به حدود ۲۳ درصد کاهش یافت تا بحث اصلاح ساختار قیمت‌ها و حذف یارانه‌ها که روزگاری جفا به مستضعفان قلمداد می‌شد تا پیروزی اصولگرایان در انتخابات نهم به تعویق بیفتد.

سیاست‌های اقتصادی هاشمی رفسنجانی مابین سال‌های (۱۳۷۶-۱۳۶۸) که به "سیاست تعدیل اقتصادی" شهرت دارد، چیزی فراتر از رویکرد نوکلاسیکی - لیبرالی بانک جهانی و

صندوق بین‌المللی پول و سیاست اصلاحات اقتصادی معروف به اجماع واشنگتن نبود. سیاست‌هایی که بحران‌های اقتصادی چون تورم، بی‌ثباتی، رکود، بیکاری و... را برای کشورهای مجری به ارمغان آورد، منجر به بحران‌های سیاسی و اجتماعی و حتی سقوط دولت‌ها شد. ظهور مشکلات مشابه در ایران همچون کاهش ارزش پول ملی، تورم شدید، آشکار شدن نشانه‌های رکود، در پی اجرای سیاست‌های یادشده از نظر دولت دور نماند و ناگزیر از آنها عدول شد.

پیروزی محمد خاتمی با شعار اصلاحات در انتخابات هفتم ریاست جمهوری توأم بود با اجرای طرح ساماندهی اقتصادی او برای التیام آن چه که اقتصاد بیمار می‌خواند. دولت خاتمی همچنین برنامه سوم توسعه اقتصادی را با هدف اصلاح ساختار اقتصادی تدوین و اجرا کرد. مشی اقتصادی دولت او که تلفیقی از نهادگرایی و دیدگاه‌های افراطی تر لیبرالیسم اقتصادی نسبت به مکتب نهادگرایی بود. در دوران هشت ساله ریاست جمهوری خاتمی شتاب رشد نقدینگی به‌عنوان عامل افزایش نرخ تورم در اقتصاد ایران با تمهیداتی همچون تاسیس حساب ذخیره ارزی و محدود کردن هزینه‌های ارزی دولت کاهش یافت.

خاتمی در سال اول ریاست جمهوری‌اش که مصادف بود با سقوط قیمت هر بشکه نفت تا نه دلار، نرخ تورم را حدود شش درصد کاهش داد. دولت او بیشترین نرخ تورم را در سال ۷۸ تجربه کرد که ۲۰ درصد بود. اما دو سال بعد نرخ تورم به حدود ۱۱ درصد رسید ولی دولت اصلاحات نتوانست رکورد تورم تک‌رقمی را ثبت کند.

محمود احمدی نژاد با شعار "آوردن پول نفت سر سفره فقرا" که با ظهور او سیر صعودی افزایش قیمت‌ها شتاب بی‌سابقه‌یی به‌خود گرفت، در انتخابات دور نهم ریاست جمهوری پیروز شد. او دولت را با تورم ۱۰/۴ درصدی از خاتمی تحویل گرفت. دولت او صولگرا برای تحقق شعار انتخاباتی‌اش توزیع گسترده دلارهای نفتی در میان مردم آغاز کرد و حتی برداشت‌های مکرر از حساب ذخیره ارزی هم توان پاس‌خگویی به عطش دلارهای نفتی که ایجاد شده بود، نداشت. بدین ترتیب حجم نقدینگی در سه سال اول ریاست جمهوری احمدی نژاد در مقایسه با حجم پول ایجاد شده در تاریخ اقتصاد ایران ۱۰۰ درصد رشد کرد.

همچنین در دولت احمدی نژاد دولت با شعار ساده‌زیستی کار خود را شروع کرد اما بعدها به جایی رسید که برای سفرهای خارجی هواپیمای اختصاصی و تشریفات فراوان در نظر گرفته شد. از ساده‌زیستی آغاز کرد اما بیشترین سوءاستفاده در این دولت رخ داد. از کنترل قیمت‌ها و

تثبیت قیمت‌ها شروع کرد ولی به بالاترین گران‌فروشی‌های دولتی تاریخ ختم شد. عملکرد نابهینه دولت نرخ تورم بالای ۶۰ درصد را به دنبال داشت. تورم نقطه به نقطه ۶۰ درصد حاصل عملکرد افزایش بی‌رویه قیمت‌های انرژی، برق، آب، امور دولتی، نان و ارزاق در ایران است. دومین دستاورد دولت نهم و دهم این بود که نشان داد در عرصه اقتصادی و اجتماعی، متغیرهای قیمتی نمی‌تواند به اصلاح ساختاری منجر شود. دیدیم که نرخ حامل‌های انرژی چهار برابر شد اما مصرف کاهش نیافت. شاهد بودیم که قیمت بنزین هفت برابر شد ولی ترافیک و آلودگی کاهش نیافت. یارانه‌ها حذف شد اما بهداشت و درمان و بیمه‌ها بهبودی پیدا نکرد و فاصله طبقاتی کم نشد.

در کل، در هشت سال ریاست جمهوری احمدی‌نژاد همچون دوره‌های موسوی، رفسنجانی و خاتمی، گران‌فروشی دولت آثار سوء و لطمات جبران‌ناپذیری به عرصه اقتصادی و اجتماعی وارد ساخت، تورم را تشدید کرده و موجب کاهش قدرت خرید حقوق‌بگیران و افزایش فاصله طبقاتی گشت. همچنین افزایش منابع، چه منابع ارزی و چه بودجه ریالی، در ساخت توسعه نیافته کشوری مثل ایران معجزه‌ی نمی‌کند. ۸۰۰ میلیارد دلار درآمد ارزی که به‌طور متوسط سالانه ۱۰۰ میلیارد دلار درآمد نفت را شامل می‌شد و افزایش‌های نجومی بودجه جاری و عمرانی نه منجر به توسعه زیرساخت‌ها در ایران شد، نه سطح زندگی دستمزدبگیران را افزایش داد و نه منجر به بهبود شرایط زندگی مردم شد.

در کل مشاهده کردیم آنچه سرمایه ملی و اقتصاد متکی بر آن می‌خوانند، نفس جامعه را بند می‌کند. چرا که همه چیز در مرکز دولت تجمع یافته و در چنین سیستمی دولت هر چه بخواهد بر سر جامعه می‌آورد. تجمع سرمایه و تخلیه آن از بالا، به ضرر اقتصاد جامعه است. در کشورهایی که دم از ثروت ملی می‌زنند، دولت تبدیل به سازمانی وابسته به استعمار سرمایه‌داری می‌شود. زیرا پروژه‌های اقتصادی در بازار و سرمایه جهانی قرار می‌گیرند نه برای تأمین نیازها و منافع جامعه. آن‌ها همچنین خصوصی‌سازی را نیز بخشی از روند دموکراسی و اقتصاد مردمی می‌نامند. در حالی که هیچ تفاوتی با هم ندارند. اقتصاد محوری و دولتی هر چند تحت عنوان خصوصی‌سازی باشد باز به خدمت گروه خاصی درمی‌آید نه به اشتراک جامعه. این در حالی است که دولت سعی در دادن آمارهای غلط و موفق جلوه‌دادن خود و سرپوش‌گذاری بر فقر اقتصادی است.

سپاه پاسداران، تسخیرکننده اقتصاد ایران

یکی دیگر از موضوعاتی که اثباتگر اقتصاد سیاسی و دولتی ایران می‌باشد، حضور فزاینده سپاه پاسداران در عرصه اقتصادی می‌باشد. سپاه پاسداران که پس از انقلاب بعنوان بازوی مسلح جمهوری اسلامی برای دفاع از آن تشکیل شده بود، پس از جنگ با تشویق هاشمی رفسنجانی وارد روند بازسازی شد. این ورود اما در نهایت به تسخیر بخش اعظم اقتصاد ایران توسط سپاه منجر شد. سپاه پاسداران ایران طی بیش از سه دهه حکومت جمهوری اسلامی کما بیش به یکی از فعال‌ترین نهادهای دولتی در حوزه‌های نظامی، اقتصادی و سیاسی تبدیل شده است. هم زمان با پایان جنگ ایران و عراق و آغاز دوران بازسازی در زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، سپاه وارد عرصه اقتصادی شد. به گفته برخی ناظران، سپاه در سال‌های جنگ، حجم عظیمی از امکانات کشور را در اختیار گرفته بود و به سادگی حاضر نمی‌شد این امکانات را تحویل غیرنظامیان دهد. بدین ترتیب سپاه به یک بنیاد اقتصادی مهم کشور بدل شد که برای دستیابی به پروژه‌های پرسود با نهادهایی نظیر شرکت‌های دولتی، وزارت اطلاعات، بنیاد مستضعفان و آستان قدس رقابت کند.

سپاه پاسداران بسیاری از فعالیت‌های خود را تحت پوشش بنیادهای مختلف انجام می‌دهد. بسیاری اعتقاد دارند که قدرتمندترین شاخه سپاه، قرارگاه خاتم الانبیا است. این قرارگاه امروز با داشتن بیش از ۸۱۲ شرکت ثبت شده در داخل یا خارج ایران و ۱۷۰۰ قرارداد دولتی، تبدیل به یک گول اقتصادی در عرصه‌ها مختلف اقتصاد ایران شده است. همچنین سپاه پاسداران با حضور فعال و گسترده در بازار بورس بخش قابل توجهی از صنایع مادر اعم از بانک‌ها و واحدهای عظیم تولیدی را نیز در اختیار گرفته است.

در حال حاضر سپاه به عنوان مجری پروژه‌های عمرانی بخش عمده‌ای از پیمانکاری در بخش‌های راه آهن، سدسازی، نفت و گاز، تونل و مترو، خطوط انتقال آب و ساخت مخازن نفت و گاز را از وزارت خانه‌هایی را برعهده گرفته که وزرا و مسوولان عالی رتبه آنها سرداران سپاه هستند.

عملکرد اقتصادی ایران در قبال شرق کردستان

با وجود ایجاد تخریبات و اعمال سیاست‌های انحصارگرا و سودجویانه رژیم ایران در شرق کردستان، هنوز هم مناطقی همچون هورامان، بی‌آنکه نیاز چندانی به واردات داشته باشد در امر برآورد ساختن نیازهای اقتصادی‌اش دارای خودکفایی می‌باشد. سیاست‌های اقتصادستیز سران رژیم هم در راستای محروم ساختن جامعه از اقتصاد، وابسته ساختن آن به خویش، منحرف‌سازی حقیقت تاریخی - اجتماعی آن و همچنین جهت تصاحب و به انحصار درآوردن اقتصاد جامعه، سودجویی و اندوختن آن هدفمند هستند. راهکارهایی که جهت اجرای این سیاست‌ها پیش به کار می‌گیرد مطابق با شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و جغرافیایی هر منطقه‌ی طراحی می‌کنند. مثلاً در مناطق شمالی شرق کوردستان (ماکو، خوی، سلماس، ارومیه، مهاباد، سردشت و...) راهکاری مبنی بر اینکه مناطق روستاهای مرزنشین را از هرگونه فعالیت‌های کشاورزی و دامپروری بازداشته و یا آنها را جذب شهرها کرده و یا آنها را در شرایطی قرار می‌دهند که گویا مجبور به انجام کارهای به اصطلاح قاچاق هستند. مناطق شهری و دیگر مناطقی را که مرزی نبوده و داخلی‌تر هستند نیز همانند مکان‌های تولید مواد خام و کارگر مورد استفاده قرار می‌دهد. تمامی کارخانه و شرکت‌های کارزا را به طور آگاهانه در شهرهای مرکزی مستقر ساخته که جامعه را به ارتشی از بیکاران مبدل بسازد. با استخراج مواد خام از منابع معدنی و خرید بسیار ارزان محصولات لبنی و کشاورزی موجود در کوردستان آنها را برای تبدیل کردن به شرکت‌ها و کارخانجات موجود در کلان‌شهرها انتقال داده و بعداً با قیمتی بسیار بالاتر از خریدش به بازار عرضه کرده و یا مستقیماً صادر می‌کنند.

در کل، نظام جمهوری اسلامی ایران به شیوه‌ی نژادپرستانه، همیشه سعی بر آن داشته که با انکار واقعیت مساله کورد و نادیده گرفتن خواست‌های سیاسی اجتماعی مردم کوردستان، این مساله را تنها در چارچوب فقر و توسعه‌نیافتگی اقتصادی کوردستان تعریف نماید. از طرف دیگر، نظام عامل اصلی فقر اقتصادی موجود در کوردستان را وجود جریان مبارزاتی آزادیخواهانه خلق کورد و "عدم وجود امنیت جهت سرمایه‌گذاری اقتصادی" جلوه می‌دهد. حتی در بسیاری موارد دست به سرمایه‌گذاری انحرافی می‌زند. اما حقیقت آنکه فقر اقتصادی در واقع سیاستی کاملاً سیستماتیک از جانب نظام علیه جامعه کوردستان بوده و هست. چرا که در

طول دهه هفتاد که دهه خلاء مبارزاتی در کوردستان بود، همچنان شاهد رشد چشمگیر فقر اقتصادی بودیم. این پدیده نه یک پدیده طبیعی در جامعه کوردستان، بلکه سیاستی کاملاً نظام‌مند و طراحی شده است که هدف از آن ایجاد یک ساختار زیست‌قدرتی (بیوقدرت) علیه خلق کورد و به تسلیمیت کشانیدن مردم کوردستان است. سیاست گرسنه نگه‌داشتن و محتاج کردن یک جامعه، یکی از پلیدترین مظاهر قدرت است که زیربنای سیاست جمهوری اسلامی را علیه خلق کورد تشکیل می‌دهد. نظام می‌خواهد از طریق دهان‌های باز و شکم‌های گرسنه، به جامعه کورد نفوذ نماید.

توجیه فقر اقتصادی با مبارزه آزادیخواهی در کوردستان، فریب بزرگی بیش نیست. جامعه کوردستان با مقاومت و مبارزه آزادی‌خواهانه‌اش پابرجا مانده و فقر اقتصادی حربه‌یی در دست دولت برای درهم‌شکستن این مقاومت است. هر اندازه که مبارزه و مقاومت در کوردستان ضعیف‌تر گردد، سیاست‌های اشغالگرانه نظام و از جمله سیاست اشاعه فقر اقتصادی نیز به همان نسبت گسترش خواهد یافت. در نتیجه این سیاست، در تمامی سال‌های بعد از دهه هفتاد، به جز قشری محدود، مردم عادی جامعه کوردستان روزبه‌روز فقیرتر گشتند. سیاست‌های اقتصادی دولت در دهه هفتاد (دوران سازندگی کذایی) و اختلاس‌ها و فساد سرسام‌آور کارگزاران دولتی که تحت نام برنامه‌های خصوصی‌سازی صورت می‌گرفت، موجب شد تا شکاف‌های طبقاتی در جامعه ایران وسیع‌تر شوند.

در نتیجه، طبقه متوسط جامعه تنها راه حفظ موقعیت خود را در اتصال به پیکره اقتصادی بروکراتیک نظام می‌جست. از طرف دیگر دولت با توسل به خلاء سیاسی و مبارزاتی، همچنین مسدودسازی تمام راه‌های کسب درآمد، این مورد را به طبقه فقیر و فرودست تلقین می‌کرد که تنها شیوه معیشتی، همکاری با سازمان‌های جاسوسی بسیج، سپاه و اطلاعات است. هدف دولت از این سیاست قتل عام اقتصادی، پدیدآوردن جامعه‌یی بود که افراد آن نان روزانه خود را به واسطه وابستگی کامل به نظام و فروختن تمامی ارزش‌ها و معیارهای اجتماعی خویش به دست می‌آورند. همچنین دولت از این سیاست قتل عام اقتصادی و فقر مفرط، همچون فاکتوری جهت اشاعه فساد و فحشا در جامعه، نهایت استفاده را کرد.

ساز ناکوک نظام آموزشی در ایران

آنچه در اینجا مورد بررسی قرار می‌گیرد، آموزش و پرورش مدرن در ایران است. بیش از یک سده، سیستم آموزش دوگانه‌ی متشکل از مدارس سنتی- مذهبی و دانشگاه‌های مدرن در ایران وجود داشتند. منشأ تشکیل این سیستم دوگانه آموزش، به قرن نوزدهم میلادی برمی‌گردد. در این قرن، اروپای مجهز به علم و تکنولوژی، تهدیدی جدی برای کشورهای مسلمان در حال افول بازی می‌کرد. این چالش نه تنها نظامی، بلکه فکری هم بود. مدارس سنتی ایران قادر به تربیت مهندسان، پزشکان و متخصصین نظامی‌ای که نیاز زیادی به آنها وجود داشت، نبودند. از آنجا که این مدارس پاسخگوی نیازهای کشور نبودند، مدرسه دارالفنون با هدف مدرن‌سازی ساختار آموزشی در ایران تأسیس شد. در دارالفنون علوم فنی، علوم طبیعی و همچنین تا حدودی علوم انسانی توسط اساتید خارجی، و تحت نظارت رضا قلی‌خان، تدریس می‌شد. تأسیس این مدرسه باعث ترجمه آثار مختلفی از زبان‌های اروپایی به فارسی شد. دارالفنون اما در عین حال سنگ‌بنای سیستم آموزش عالی جدیدی را در ایران به شکل مدرن و به موازات مدارس سنتی و مذهبی بنا نهاد. علی‌رغم حملات رضا شاه به مدارس مذهبی، و تلاش او برای غربی کردن، سکولار کردن و اسلام‌زدایی جامعه، مدارس مذهبی همچنان به حیات خود ادامه دادند.

انقلاب فرهنگی ایران

پس از انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷، انقلاب فرهنگی هدفش را اسلامی سازی دانشگاه‌های مدرن و از بین بردن فاصله بین دو نظام آموزش عالی معجزا قرار داد. از این رو، کتاب‌های علوم انسانی به‌طور ویژه‌ی مورد بازبینی قرار گرفت. زیرا آنان را محصولات وارداتی غرب می‌دانستند که حامل ارزش‌های غربی است. جدا کردن جنسیتی مدارس که تا چند سال بعد از انقلاب ایران هنوز مختلط بودند، اجباری کردن پوشش اسلامی در مدارس و دانشگاه‌ها، ممنوع کردن تحصیل زنان در بعضی رشته‌ها، بازبینی کتاب‌های درسی و زدودن عکس زنان بی‌حجاب از کتاب‌ها در طول این سال‌ها اعمال گردید. همچنین بر اثر انقلاب فرهنگی، رادیو و تلویزیون ایران در

برنامه‌های خود تغییر رویه داده و از آن به بعد تنها برنامه‌های مذهبی و مورد تأیید نظام جمهوری اسلامی ایران پخش می‌کردند.

در سال ۱۳۶۰ ریاست شورای انقلاب فرهنگی را سید علی خامنه‌یی برعهده گرفت. در سال ۱۳۷۶ محمد خاتمی این پست را برعهده گرفت و در سال ۱۳۸۴ محمود احمدی نژاد جانشین خاتمی شد. در تمامی این سال‌ها رهبر وقت ایران نظارت عالی بر این شورا را برعهده داشته است. از زمان تأسیس این نهاد وظیفه سیاست‌گذاری کلان حکومت ایران در امور آموزشی و فرهنگی را برعهده داشته است.

نظام ناپایدار، بی‌ثمر و ناکارآمد آموزشی ایران

با پیشرفت علم و تکنولوژی، ساختار و نظام آموزشی آنها در حال گذار از آموخته‌ها و سیستم‌های غیرعلمی و سنتی "جهان سومی" هستند. اما باید این نکته را هم در نظر گرفت که همین جمعیت میلیونی تحصیل‌کنندگان که نتیجه ناآگاهی جامعه و به ویژه والدین در تنظیم تعداد افراد خانواده و فرمان‌های نابجای رهبر جمهوری اسلامی در زمان جنگ ایران - عراق می‌باشد، به امکانات و زمینه‌های رفاهی کافی کاری و تحصیلی، احتیاج مبرم دارند و بایستی برنامه‌ریزی و پروژه‌های مختلف ارگان‌ها، و نهادها و مراکز متفاوت علمی و متناسب با نیازهای روز جامعه باشند. اما واقعیت‌های تلخ و بحران اجتماعی موجود که جامعه ایران دچار آن شده است، نشان از منطق واپسگرا و غیرعلمی صاحبان نظام و نتیجه عدم دوراندیشی و طرح‌ریزی صحیح آنها و دستگاه‌های اجرایی کشور می‌باشد. همچنین، عدم جوابگویی سیستم‌ها و برنامه‌های ناپایدار، بی‌ثمر و ناکارآمد مصوبه از سوی وزارت آموزش و پرورش و مسوولین ذی‌ربط، نه تنها به رفع نواقص و کم و کاستی‌های نظام آموزشی نینجامیده، بلکه موجب پیدایش و رشد پدیده‌هایی چون: فرار مغزها به خارج از کشور، ترک تحصیل ناچاری و روبه‌افزایش و همچنین پیچیدگی و عدم چاره‌یابی معضلات موجود در سیستم آموزشی گشته است. همراه با کسب آگاهی از وضعیت تحصیل در ایران، برای مان آشکار خواهد شد که مشکلات گرفتاری‌های مشترکی در دوره‌های مختلف تحصیلی وجود دارند. از معلمین ابتدایی و راهنمایی گرفته تا دبیر دبیرستان و استاد دانشگاه که در فکر سیر کردن شکم فرزندان و حل مشکلات اقتصادی خود و خانواده‌شان و یا در اندیشه ثروت‌اندوزی می‌باشند، رشوه‌خواری، قابل شدن

تبعیض در میان دانش آموزان و محصلان و عدم درک روان و روحیه آنان و بی‌جدیتی در طرز کار و شیوه کاری و آموزشی، برای‌شان مجموعه کارهایی عادی و لازم تلقی می‌گردند. همچنین، انتخاب معلم و دبیر بر اساس معیار و ملاک‌های سازمان‌گزینش، دلیل دیگری برای رواج و پیشبرد فوایدی چون مدرک و مدرک‌گرایی و عدم شایسته‌سالاری می‌باشند.

شانس موفقیت در نظام آموزشی ایران، متناسب با حال و روز کسانانی است که امکان پرداخت مخارج سنگین برای بهره‌گیری از مزایای دبیران و کلاس‌های خصوصی، مدارس غیرانتفاعی و ویژه و همچنین، دسترسی به امکانات مراکز و موسسه‌های پرهزینه تست‌زنی که با تعمق در راه‌های پول‌خوری، دستگاه‌های طول و تفصیل‌داری را برای خود دست و پا کرده‌اند دارا باشند و به این ترتیب، مهر تأیید دیگری را بر قوی‌بودن منطق طبقاتی رژیم و جامعه ایران و سیاست‌گذاری برگرفته از همین کاراکتر زده‌اند. این موارد که خود راهگشای ایجاد بی‌عدالتی، امتیازطلبی، پیچیدگی و دشواری هر چه بیشتر تحصیل به ویژه برای طبقه پایین جامعه هستند، با فراهم‌نمودن شرایط زجر‌آور زندگی کنکوری (به عنوان محصول تازه نظام جدید) در بعضی موارد، حکم مرگ و زندگی را برای جوان‌داراست. یعنی در شرایطی ناامیدکننده و پراسترس و آینده‌نگری تاریک‌بینانه به سر می‌برد!

متأسفانه برخی از راهکارهای آموزشی از قبیل؛ توانایی‌هایی برای ارتباط انسانی، تصمیم‌گیری، اعتمادبه‌نفس، توجه به ارزش‌های متعالی، انتقادپذیری و جرأت نقادی و پرهیز از موقعیت‌های جدید، به مذاق برخی فرهنگ‌ها همچون فرهنگ دینی ایران خوشایند نیست. خانواده و جامعه‌یی که خود دانش کافی و مهارت‌های لازم در برقراری ارتباط با اعضا و تصمیم‌گیری مستدل و مشارکتی ندارد به سختی متقاعد می‌شود فرزندان و جوانانش این مهارت‌ها را به دست آورند. به همین دلیل، با بهانه قراردادن برخی آموزش‌های جنسی، با کل محتوای آموزشی مخالفت می‌کند. غافل از اینکه این آموزش مهارت‌های زندگی می‌تواند بسیاری از معضلات دیگر اجتماعی مانند اعتیاد، فحشا، خشونت، بزهکاری و بیکاری را نیز کاهش دهد.

نظام تئوکراتیک با نظام آموزشی کنونی مانع رشد طبیعی جامعه شده و با تحمیل فشارهای روحی و روانی‌ای که نتیجه بی‌کفایتی نظام آموزش موجود می‌باشد بر جامعه موجب رشد جامعه‌یی غیرطبیعی از لحاظ رشد فرهنگی شده است. همین است که دیدگاه سنتی حاکم

بر جامعه همراه با فرهنگ دسپوتیک رژیم سیاسی آن موجب شکل‌گیری نظام آموزشی‌ای شده که مانع از رشد سریع سطح فرهنگ و تمدن جامعه شود. عدم رشد افکار و نظریات گوناگون و ممانعت از رشد شخصیت‌های گوناگون در ابعاد سیاسی، فرهنگی، ... و جلوگیری از رشد اقلیت‌های فرهنگی، مذهبی و انتیکی موجود در جامعه همگی ناشی از فرهنگ سانسور و خودسانسوری یا محصول نظام آموزشی موجود در ایران است.

همچنین همان‌طور که در بخش مربوط به وضعیت زنان نیز بدان اشاره شد، نظام آموزشی کنونی فرایند بازتولید نظام مردسالار و ایدئولوژی آن را برعهده دارد، به پتانسیلی علیه آزادی زنان تبدیل می‌شود. در واقع، حکومت ایران زن را بر ضد آزادی زن به کار می‌گیرد. چرا که این نظام به تقویت نقش جنسیتی زنان در خانواده و جامعه پرداخته و این یک، با تصاویر کلیشه‌یی از زنان در کتب درسی و نقش زنان و چهره‌پردازی در رسانه‌های گروهی چون رادیو و تلویزیون ... دیده می‌شود. تصاویری که همواره زنان را به تحمل و صبوری در برابر تبعیض و نابرابری امکانات و فرصت‌ها در هر عرصه‌یی فرا می‌خواند و زنان را با صفات صبوری و قهرمانی کاریکاتوریزه می‌کند. و مردان را با صفات جسور، کنجکاو، صبور و قهرمان ... برای حکمرانی بر زنان پرورش می‌دهند. در نظام آموزشی ارج نهادن بر خانه‌داری زنان یکی از عوامل تثبیت وضع موجود در فرودست نگاه‌داشتن زن ایرانی است.

منابع و مأخذها:

- مانیفست تمدن دموکراتیک (عبدالله اوجالان)
- مجلات ولاتی آزاد و آلترناتیو و دیگر ارگان‌های PJAK
- مشارکت سیاسی زنان و خشونت علیه زنان در ایران (مهرانگیز کار)
- ریزگردها و تنش‌های زیست محیطی منطقه‌ای و بین‌المللی (کامبیز فاتحی)
- روزنامه‌های اعتماد و شرق و دیگر روزنامه‌های کثیرالانتشار ایران

اسلام سیاسی یک ایدئولوژی ملی گرایانه است که
بر الیگارشسی های دولت- ملت دویست ساله اخیر
نقاب زده است. جمهوری اسلامی ایران، به شکل
بسیار جالبی این واقعیت را نشان می دهد. اسلام
شیعی، از سر تا انتهایش ملی گرایی ایرانی است؛
ایدئولوژی هژمونیکِ سنت امپراطوری ایران است.

عبدالله اوجالان